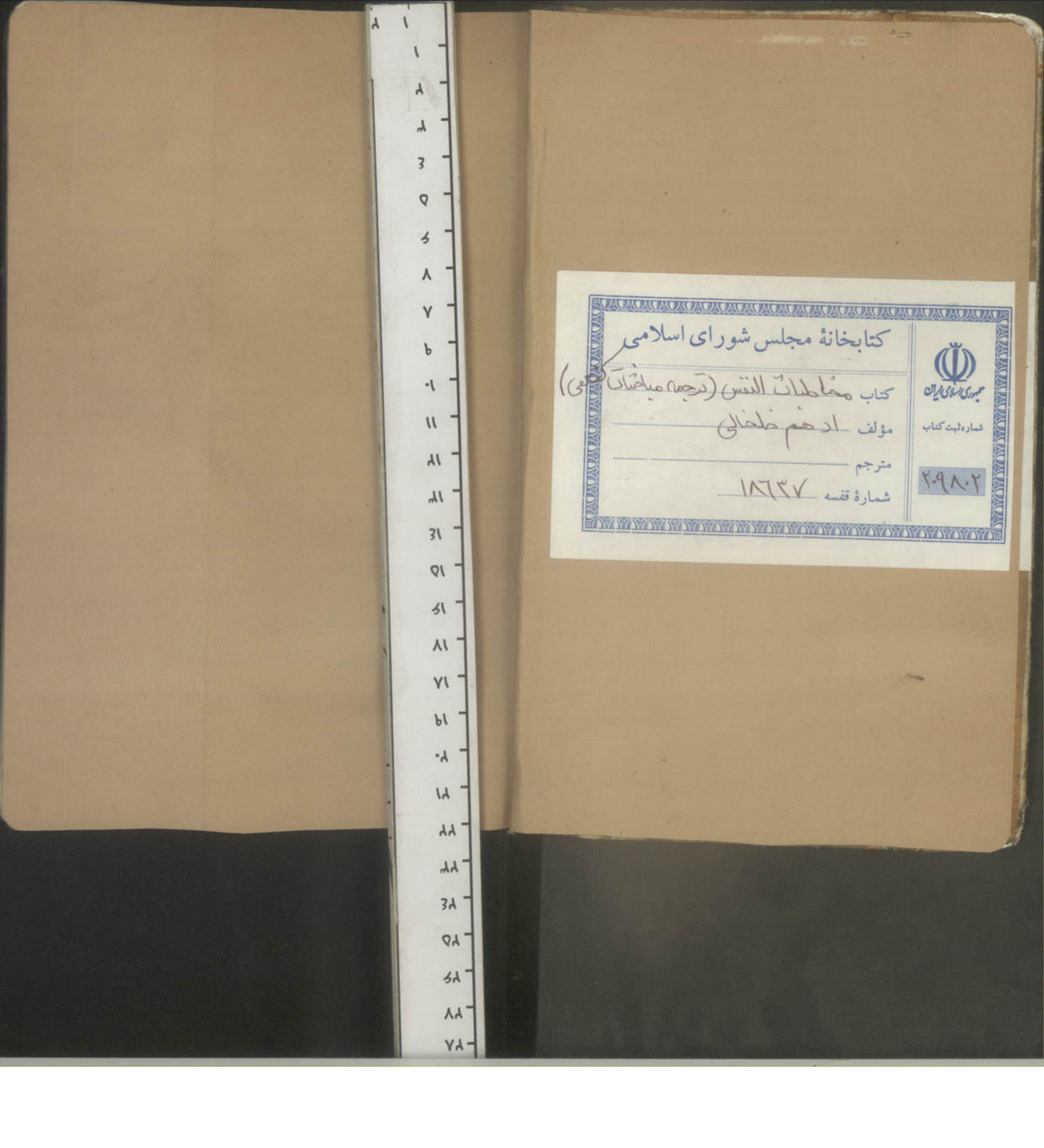
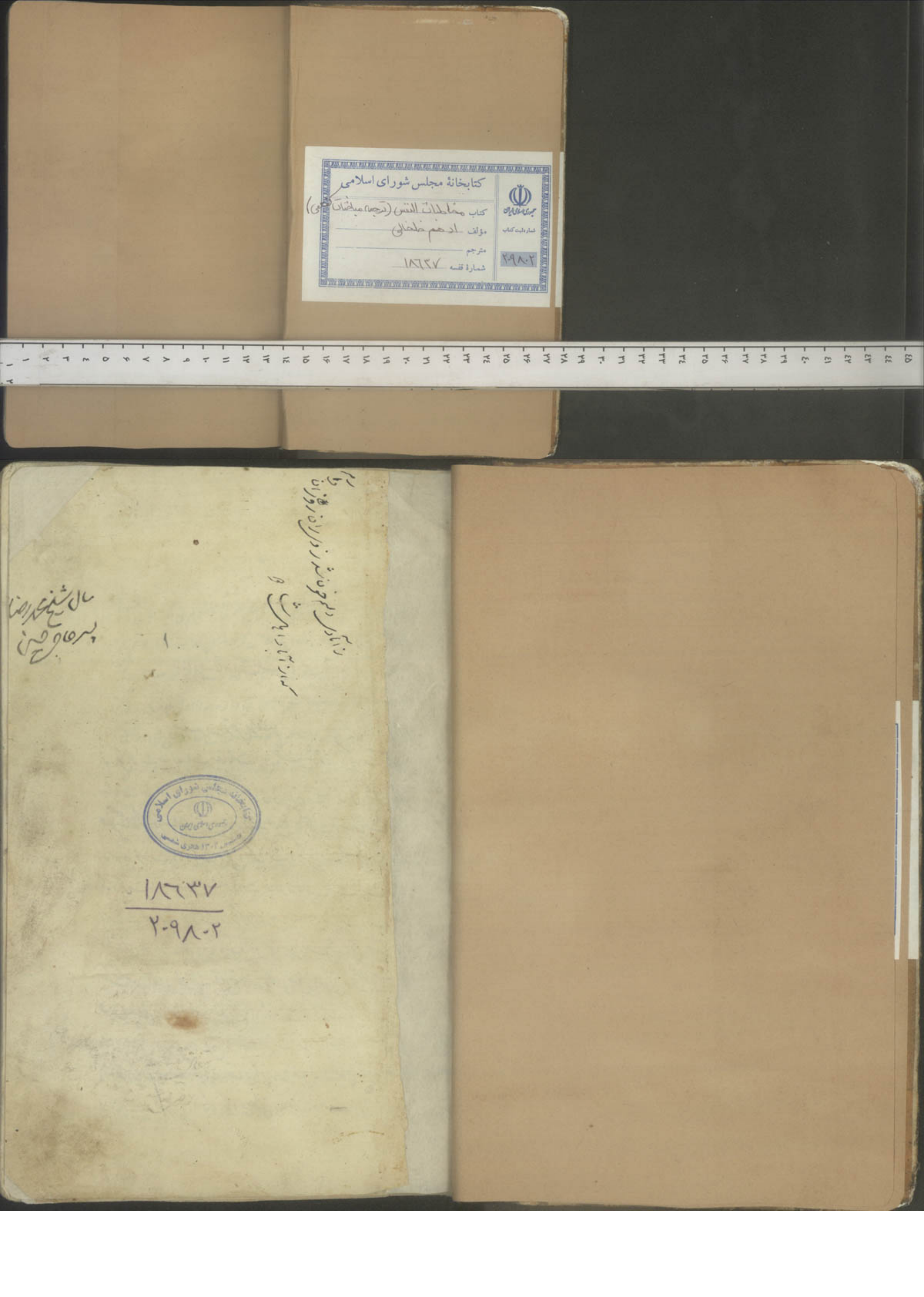

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
خطی
۱۸۶۳۷


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مخاطبات النفس (ترجمه مباحثات قدسی)
مؤلف ادهم خلخالی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۶۳۷
شماره ثبت کتاب
۲۰۹۸۰۲



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف ادهم خلخالی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۶۳۷
شماره ثبت کتاب
۲۰۹۸۰۲
۱۸۶۳۷
۲۰۹۸۰۲

رساله در مخاطبات نفس

بسم الله الرحمن الرحیم

قوافل حمدات خالصات بغایات ٭ و رواحل ثبوت زاکیات
بنهایات ٭ خداوند دانای یکتا ٭ و توانای بی پیوند زیبای بی همتا
عظم شانه ٭ و رفع سلطانه ٭ و سطع برهانه ٭ که مبدع علویات ٭ و سفلیات ٭
و موجد مجردات و مادیات و مخترع ملکیات و ملکوتیات است حکیم کریمی
که قدرت کامله و حکمت شامله قوت عاقله را خلعت طیبت طینت
و نزاهت فطرت بلا فترت در بر کرده در دبیرستان شریعت و دار
الشفای طریقت بتکمیل و تادیب طفل جهول و جهول نفس نفسانی و تسقیم
قلب اصیم روحانی بگماشت تا برفع حجاب ظلمانی علایق حیوانی و خرق اسباب
عوایق نهانی هیولانی حامل طبیعت را از احداث کدورات موبد و ظلمت
مخلد باز دارد و روح بر فتوح ناطقه را ببرکت انقیاد اوامر او و امتثال
زواجر او از قید صید شهوت نفسانی آنی و بند میل لذت جسمانی فانی برهاند
و بهجت دولت بی انتهای جاوید حقیقی و عافیت و نعمت بلا احصا
الی.

برفرید نفس الامری رساند زهی قیوم بی نیاز ازلی و دیوم بی نیاز ابدی و دود الجلال
متعال لایزال و ذو الجلال بالکمال بی زوال که بر دامن قدمت غبار عدم راه
نه دارد ذات و صفات مقدس تو نوای تو آگاه انت الاله المتوحد بالوحدانیة
والالوهیة وانت الرب المتفرد بالفردانیة والربوبیة الاول بلا ابتداء والآخر
بلا انتهاء الظاهر المستتر والباطن المشتهر الملک القادر علی مراده والمالک
القاهر فوق عباده تجلی نور وجودک الاقدس الارفع لذاته بذاته فی ذاته
فاحتجب بنور ظهوره فاختفی ظهور نوره و لمعات اشراقه و بدوره نحن ادرک
المدرکین احتجابا بتنا و احقار بتنا فیا من هو السبوح القائم والقدوس
الدائم تعالی اسمک المحیی و اعلی ذکرک المنجی لا علم لنا الا ما علمتنا ولا فهم
لنا الا ما فهمتنا فابصر بصائرنا و طهر سرائرنا فانک بالاجابة جدیر و علی کل
ما تشاء قدیر نظم ای وجود تو هست و بود همه ٭ از تو پیدا شده وجود همه
بودی و هیچ چیز نبود ٭ هستی و نیست جز تو موجود ٭ کون مرآت نور
وحدت تست ٭ جم باده محبت تست ٭ مهر از مهر تست نور افشان ٭
انجم از نور تو شده رخشان ٭ شور سودای تست در هر سر ٭ هر دلی جلوه
تربت مقر ٭ روی هر ذره سوی حضرت تست ٭ غرقه اندر محیط رحمت تست ٭
منبع بحر و معدن کانی ٭ صاحب عفو و جود و احسانی ٭ یاور عقل و جان
مائی تو ٭ اهل دردیم با دوائی تو ٭ کام ما بهره در زنام تو شد ٭ دل ما زنده از

پیام تو شد ؛ دگر تو هوش ما بردار نشر ؛ فکر ما راکند بری از شر ؛ تو رانی ز نفس لجـ
ما را ؛ تو رسانی باصل خود ما را ؛ تو تند کار ما شوی در راه ؛ تو برآری روان ما ارغاه ؛
تو بپوشی و نمایم ما را ؛ تو بخشی جرایم ما را ؛ و صلوات تا ثابات نامعدود و ستودات
و تسلیمات کائنات نامحدود و مستقصات در جمیع احوال و اوقات و مجموع ساعات
و آنات بر ارواح پیچگانه آن یگانه بیگانه از هوای سوای مولانا آن بظاهر و باطن زبده
و خلاصه صورت و معنی این سرای نه سقف شش جهت چهار رکن هشتم نقطه ستاره پرگار
دوار وجود برجود و مرکز دائره لب و قشر دانش و بینش سرلوح دفتر علوم مجمله
و مفصله عالم امکان و وجوب ؛ علت ایجاد تمام خاص و عام انام ؛ و سبب نجات صغیر و کبیر
اهل جهان ؛ وسیله استفاده مطلق ؛ و واسطه استفاضه از حق ؛ النور المشرق
فی ثبجة شارق بارق سماء الاحدیة الکوکب الدری الطالع من مشرق فضاء
الهویة النفس اللاحق والنقاش السابق عین عیون الاعیان اللباب لو ذالک نقطة
نقطة التعین من العین و ارتفعت کدورة التقلید و لعبت دون البین مولوی گر جدا
دانی ز جی این خواجه را ؛ بکم کنی هم تمن و هم دیباچه را ؛ العبد المؤید والرسول المجد
حبیب الودود ابی القاسم محمد بن عبد الله المحمود المسعود الشفیع فی یوم الموعود نظم
ای رحمت مطلق الهی ؛ مبعوث ز ماه تا باهی ؛ نوی سایه کردگار عالم ؛ فضل و شرف
و نژاد آدم ؛ ای احمد مصطفی لقب تو ؛ آگاهی خلق را سبب تو ؛ در بزم شهود دیگاه
برتر ز نمود با یکاهت ؛ مصداق صفات پاک هوئی ؛ آیینه ذات پاک اوئی ؛

لوح وحکمت

لوح و ظلمت عقل و روحت ؛ ز انگشت ید اللهی فتوحت ؛ تو نامه نامی خدائی ؛ پیرایه
آیت هدائی ؛ تو سطر نخست لوح دینی ؛ سرچشمه حکمت و یقینی ؛ مجموعه جامع الجوامع
انموذج نفس تست شایع ؛ تو نسخه نسخ سنمائی ؛ عطار و طبیبی و دوائی ؛ نعل
تو همه کلام الله ؛ ناطق شده نام الله ؛ قرآن همه در فضیلت تست ؛ برهان حق و شریعت
تست ؛ چون کرده خدای مدح بسیار ؛ باشد ز ستایش منت عار ؛ آن به که زره ادب
بپویم ؛ زین بیش ازین غلط نگویم ؛ و بر آل طیبین خیر مآل و اهل بیت طاهرین صاحب کمال و عترت
معصومین نیکو مقال آنحضرت سلام الله علیهم اجمعین که ابرار مخازن خزاین اخبار و آثار
معادن جواهر اسرار اند خصوصا بر نفس نفیس قدسی آن مجمع جمیع حالات اسنی و جامع مجموع
سعادات اسنی ملاح فلک امامت و هدایت ؛ و ستاج بحر کرامت و ولایت ؛ و الی مسند
عدالت و خلافت ؛ قدوه فرقه عارفان ؛ و عمده زمره موحدان ؛ و قبله جمله محققان
مرجع کافه اتقیا و صلحا ؛ و برادر باب اعمال ؛ و سند قاطبه علما و اولیا در اقوال و احوال
و مقتدی همه انبیا و اوصیا بکمال و جلال ؛ دلیل سبیل ایمان و منهج سالکان ؛ و شمع جمع
عاشقان ؛ ستون خانه دین ؛ و حبل المتین اهل یقین ؛ و عروة الوثقی مؤمنین السید
الاعبد الازهد الاورع والامام الاتقی الاسخی الاشجع نفس الرسول و زوج البتول و معول
ذوالعقول امیر المؤمنین حیدر علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه و اولاده و رحمة الله علی اتباعه
و اشیاعه من النقباء النجباء الفضلاء الحکماء نظم ای شاه ولایت معارف ؛ و ماه
مالک ملوقف ؛ تو صدرنشین بزم خاصی ؛ سر حلقه مجلس خواصی ؛ سالار مجردان توئی تو ؛

سردار مقربان توئی تو ❊ تو محرم بارگاه الله ❊ تو محترم حریم آن شاه ❊ تو طوطی بوستان
هوئی ❊ تو جوئی دوستان اولی ❊ ماه فلک کمال حالی ❊ ار آتشیا متی وآلی ❊ بحر کرمی
کان جودی ❊ در صدف یم وجودی ❊ خورشید دلی و نور بخشی ❊ در هر دو جهان بردر
بخشی ❊ نور تو و مصطفی یکی بود ❊ در چشم کج کجان دو بنمود ❊ آنکس که ترا جدا شمارد ❊
بلیک بصرش غبار دارد ❊ در مصر ولایتی تو یوسف ❊ بر روی معاندان تو تف ❊ کی شبه
کلام حق کلامت ❊ برتر زبیان ما مقامت ❊ اما بعد بر رای صواب اقتضای ارباب فطنت
از اخوان صفا و بر ضمیر منیر اصحاب بصیرت از خلان وفا که در طریق قدیم عدالت و
صراط مستقیم استقامت ثابت قدم و بی ندم اند و در سدم ازدری غیبت و ریب
کاه منقبض و کاه منبسط ملا فتور و قصور طی مراحل دین و قطع منازل یقین مینمایند مخفی و
مستور نماند که باعث دستور خرد و کلاب [illegible] س و محرک سطور و تحریر این ارقام
و حروف آن شد که این اقل خلیقه [illegible] حقیقه المعترف بالتقصیر و التقصیر الفقیر الی
رحمة ربه الغنی العالی الداهم المتخلص [illegible] ربه [illegible] تاری از تعبیات
عالم عارف کامل عامل و اهل مفخر الاعاظم و الافاضل و مخزن الفضایل و الفواضل مبین
الاحکام و اسمایل البصیر بمسالک لک [illegible] المجتهدین و امین الملک المبین
وارث علم النبی و الولی و مسمی خلیل الجلیل العلی شیخ ابراهیم الکفعمی رضوان الله علیه در
معاتبه و مخاطبه نفوس و تنبیه و تادیب ارواح و محاسبه انفاس و موازنه افعال در
غایت تاثیر و نهایت تنویر پس بخاطر ما ترخین حضور و عبور کردم که آغاز بان بار

زج

ترجمه کنم و تفصیل و توضیحی دهم و بعضی از آیات و روایات و پاره از سخنان
اکابر از نظم مناسب هر کلام در هر مقام بر آن بیفزایم تا فیض آن تام و نفع آن عام
باشد و اشتهار آن بیشتر از بیشتر گردد چنین کردم امید آنکه چنان شود انشاء الله
مراد از فضل بی فضل رب العباد نیست که آنچه بعلم آید بعمل آید زیرا که مقال بی حال وبال
بود نه کمال و گوینده و شنونده را چندان فایده ندهد و ما احسن قال العارف الرومی
مولوی گر بود در مجلس صد نوحه گر ❊ آه صاحب درد را باشد اثر ❊ و مؤید اینست آنچه
به عیسی امر شد که اول نفس خود را پند ده اگر پند پذیرفتی دیگر را پند ده و اگر نه از من شرم
دار و خاموش باش و همچنین از علی ولی در کتاب نهج البلاغه مرویست که گفت ای
گروه آدمیان چراغ دل روشن کنید از سراج و هاج واعظی که متعظ بود و بکشید
آب موعظت را از چشمه حکمت دانشمندی که صاف کرده باشد وجود خود را از
کدورت هوای دنیا رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی
یفقهوا قولی انک انت الوهاب در مناجات و ابتهال مانا الهنا لی هر بلند و هر پست ❊
پاینده دست تو هر زبردست ❊ مصنوع توحید صنایع ❊ فرمان تو بر دو طبایع ❊
این نه فلک و چهار عنصر ❊ حکم تو کشد سنین و اشهر ❊ جن و ملک و بشر در این راه ❊ گویند
تمام الله الله ❊ یکدم ز تو گر شوند غافل ❊ نابود شوند و پوچ باطل ❊ تو حاکم غیر حوشتی مرهم
زخم قلب ریشی ❊ نبود بجز از تو مان الهی ❊ غیر از تو معین و پناهی ❊ ما بیکس و لطف تو کس ما ❊
در هر دو سرای آن بس ما ❊ ما رب بحق صفات پاکت ❊ یارب بوجود ذات پاکت ❊

یارب به پیمبران معصوم ٭ یارب با مهای مظلوم ٭ یارب به نیاز و راز عشاق ٭
یارب به نمود و بود آفاق ٭ یارب بشریعت و طریقت ٭ یارب بمحبت و حقیقت ٭
یارب بعدالت سلاطین ٭ یارب برموز دین و آئین ٭ یارب بلطایف کلامت ٭
یارب بیک و هزار نامت ٭ ما را به عنایتی بکن شاد ٭ کز قید هوا بساز آزاد ٭
از قصهٔ نفس غصه داریم ٭ کز وسوسه سر زیر بار ناریم ٭ از هستی و کونیم دلتنگ ٭
با دهر اجل مستقیم در جنگ ٭ داریم مدام رنج و آزار ٭ از فتنهٔ این چهار بدکار ٭
هر لحظه زنند نیش بر جان ٭ غارت بکنند دین و ایمان ٭ تخم حزن دف دکارند ٭
شادان به بد اشتغال دارند ٭ مشغول بکار بیجا بند ٭ فارغ ز عقوبت و حسابند ٭
دایم زده حاجب و اعضا ٭ قایم بزنند تیشه بر پا ٭ ز اندیشهٔ دهر نا موافق ٭ سازند بحزن
و غم معانق ٭ تشویش زمانه گشته انبوه ٭ اندوه کشیم کوه در کوه ٭ مردیم درین سرای تنگ ٭
از بارکشی چه مرکب لنگ ٭ از سنگ جفای چرخ غدار ٭ از بودن خود شدیم بیزار ٭
در کشمکش حوادث تن ٭ خونست غذای حارث تن ٭ از فکر و خیال مال و منصب
با حرص شب و نهار در تب ٭ کبر و حسد و عناد و کینه ٭ آتشکده نمود سینه ٭ بتهای عجب
ز عجب داریم ٭ بت سجده کنیم و غم نداریم ٭ طول امل است رهزن ما ٭ شهوت غرور
چه کن ما ٭ چون مور و ملخ درین بیابان ٭ هر سوی دوانه شتابان ٭ با مال غنم
و الم شدستیم ٭ غافل ز مال حال هستیم ٭ کذب و نفاق شیوهٔ ما ٭ ترمی و طمع است گویا ٭
حاصل کز نفس در عذابیم ٭ سوی جحیم می شتابیم ٭ فریاد ازین ظلوم بدبخت
کردنی

گزوی شده کار ما بما سخت ٭ تزویر و غش است کار و بارش ٭ بسیار عزیز گشته
خوارش ٭ مکر و حیل و خیال صیدش ٭ صد همچو ابوعلی به قیدش ٭ هفتصد سر و
هفتصد دهانش ٭ در هر دهنی دوصد زبانش ٭ فتنه اش از شمار بیرون ٭ الفاظ
و لغاتش از حد افزون ٭ در هر وادی هزار راهش ٭ در هر وادی هزار چاهش ٭
چون کمند کند بکار مردم ٭ سررشتهٔ عقل میشود گم ٭ مغرور بود به هرزه رائی ٭ سر در
ز حیل و خود نمائی ٭ در هودج تن نشسته چون زن ٭ بیرون نکند سری ز روزن ٭
تا عالم از حق به بیند ٭ زین مخمصه مخلصی گزیند ٭ از روز الست یاد نارد ٭ پروای خدای
خود ندارد ٭ این خویش پرست رفته از دست ٭ هر عهد که بست زود بشکست ٭
بیداد کنند ز بدنهادی ٭ بسیرت برد بنامرادی ٭ راهش همه زیرکان عالم ٭
با دین ناتوان چه بازنم ٭ جز آنکه اعانت از تو خواهم ٭ با عون تو قوتش کاهم ٭
کوهست اگر چه اندرین راه ٭ لیکن بتو باشد کم از کاه ٭ بشریت که آزمایش تو ٭
هوشی نشود چه خواهیش تو ٭ ثعبان هزار سر بود لیک ٭ چون تو نظرش کنی
شود نیک ٭ رنگی بود هو سیاه چرده ٭ بر خانهٔ دین خراب کرده ٭ وقتی که لوایش
کنی نگاهی ٭ بی شبهه شود چه مهر و ماهی ٭ غولیست تعنتش بیابان ٭ گولی است به
جستجوی خسران ٭ گر تو کنیش بخیر امداد ٭ خضری شود و نماید ارشاد ٭ نمرود دل خود و لیلیست ٭
رهبر گر تواش شوی خلیلست ٭ حالش بود به برگ نزدیک ٭ لطفت که جلیس شد
شود نیک ٭ از خستگی و شکستگی زود ٭ رو باز نهند سوی بهبود ٭ از نشد رسیده بنده کرده

ور مرده بود که زنده گردد ٭ با نور هدی چو شد سرشته ٭ گر دیو بود او شود فرشته
چون جذبهٔ تو اش بخود کشد باز ٭ ز آخر برود بسوی آغاز ٭ توفیق تو چون شود
رفیقش ٭ سازد به لقای خود حقیقش ٭ یعنی که بجلوهٔ نوازیش ٭ بنیاش کنی دمکارنیش
چون کار برحمت تو افتاد ٭ بی ریب گره ز کار بگشاد ٭ بی عذر عام دهی کرامت ٭
بخشیم جواز از مقالت ٭ و جهل کنیم نور خویش ٭ دورم نکنی ومی ز بیت ٭ محروم بکنج
خذلان تامی ٭ گر زین نشان بود نه نامی ٭ ما احسن ما قیل لا کم کردم اگر تو جستجویم
آئینه صفت روی بروی نکنی ٭ ور حق تو از لطف تو گفتم بسیار ٭ یارب یارب
دروغ گویم نکنی ٭ ما قیل لا از لطف تو هیچ بنده نومید نشد ٭ مقبول تو جز مقبل جاوید نشد
لطفت بکدام ذره پیوست دمی ٭ کان ذره به از هزار خورشید نشد ٭ آمین
اعانک الله وایانا فی الوعظ والایقاظ ووفقنا وایاک فی التذکیر والتذکر
واعطاک وایانا ملکة التاثیر والتنویر والهمنا والقاک الحکمة البالغة والموعظة
الحسنة بدانکه شیخ مرحوم میفرماید که ثنا و ستایش مر خداوندیرا که بشتاب حساب
شدید کرد و بناصوب عقاب الیم کند شهادت میدهم بدانکه نیست معبودی سزای
جز خدا شهادتی که ایمن سازد قائلش را از عظایم جرایم و عظایم جرایم و محافظت
کند ویرا از مخافت ملامت لائم در طریق مجاهده در راه الله و گواهی میدهم بدرستیکه
محمد بنده باختصاص و رسول خاص اوست مبعوث بر همه خلق و گواه بر کافه است
در روزی که بیابد هر نفسی جزای عمل خود را و آرزو کند که کاشکی ما بین وی و آن

روز

روز مدت مدیدی و عهد بعیدی حاصل میبود و بعد ذلک باید دانست که اجماع و
اتفاق کرده اند جمیع انبیا و امامان عالم جزء و کل علیهم الصلوة والسلام درین باب
که مالک الملک جبار ستار و ملک الملوک قهار ستار مترقب دایندهٔ احوال بندگان
بود و در کمین و گذرگاه افعال خلایق باشد و البته که عن قریب با ایشان مناقشه کند
در روز معاد و مطالبه نماید از ایشان مقدار ذره و همسنگ مورچه خود را از اعمال خیر
و شر ایشان را زیرا که آدمی را بازی و برای بازی نیافریده اند فمن یعمل مثقال
ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره و نجات از این خطرات
صعب و ورطهای مشکل و عبور از این عقبات خطیره مهلکهای کبیره نشود مگر بمحاسبه نفس
در هر روز پس هر که حساب خود نگاه دارد و قبل از آنکه در عقبی از وی حساب طلبند و نیک
و بد فعل و صفت خود را در اینجا بمیزان عقل بسنجد پیش از آنکه در انجا با ترازوی عدل بکشند
سبک گذرد در قیامت حساب او و حاضر باشد وقت سئوال جواب او و نیکو شود مرجع
و مآب او و هر که بخلاف این کار کند و حساب و احتساب نفس خود نبرد از دو تکاهل
و بیباکی شیوه سازد و زمان و حال و استقبال او ضایع و باطل گذرد و فرو رفته باشد
در دریای تلخ و شور هوا برهنه شده از حلیه هوا و لباس تقوی و جبت که بطول انجامد
در عرصه عرصات و مقام او و بسیار کشد در مواقف طامهٔ کبری الام او و بنا بر این فرض
عین است بر هر صاحب عقلی و شعوری و لازم است بر هر ذی حزم با حزمی مراعات محاسبه
نفس اماره غداره و شبیه روح لوامه نوامه چه نفس نحس بالطبع متمرد و متنفر است از

از طاعات و عبادات و بالفطره مایل است بشهوات و لذات پس باید که زاجر
و مانع دائمش را بروی کار داری و از وعاظان و ناصحان وی باشی و باید بود همیشه
پند نیش شکسته و خسته و بسته داری و در دعوتش تقصیر نکنی که خداوندان
ایمان را رغبت بفعل حسن و نفرت از فعل قبیح منفعت دهد و در خبر است که مؤمن باشد بر
از متقیان و رستگاران تا آنکه بحقیقت و حساب نفس خود بر دارد و خوردنی و پوشیدنی
خود را ابدا نه که از کجاست و چیست و چه مقدار است پر واضح است که مقید سازند نفسهای خود را
بمحاسبه آن و سلوک خود کرده اند بمخالفت آن تا امن تواهند شد از عذاب خدا و تو باید
رسید ثواب وی و بدرستی که حازم جازم آنکس است که در بند دارد نفس خود را برابر قبضه
در زیر دستش سازد و مبالغه و مطالبه حقوق حق نمود و عاقل زیرک کسی است که قبل از فوت فکر
عمل از موت کند و تنگ بخت ترین مردمان آنکس است که حال او بدین منوال گذرد و پس باید که
نفس بنفس بخطاب و عتاب نفس خبیث پردازی پیش از آنکه غنیمت فرصت از دست برود و مدار
مهلت از نقد حیات خالی شود بگوئی آن عدوی بدخوی سیه روی و آن مغبون مفتون محزون را که
ای نفس در کار خود حزم و احتیاط مرعی دار و جنس نفیس در راههای انفاس ثمین
عمر گرامی که ترا چون بضاعتی و سرمایه نیست در محل تحصیل مآرب و مطالب دنیه دنیویه
صرف مکن و فانی مساز که چون رأس المال بر باد رود و خسارت ظاهر گردد و پاس
تجارت حاصل شود و ندامت بجز دوری سودی ندهد فلو لوی نظم این چنین عمر عزیزی بهر باشد
میدهیش بعوض هر دم جوی عین باید بر ترا ای مرد کار شکل دهی از دست دستیابی تو کار
بگذارد.

7

بیشمار و بیحد و بیعد شود. عمر ده روزه که در طاعت رود ای نفس این روز خجسته
آمده همان روز بعینه گذشته است که عاید است و بر گفتار و کردار تو شاهد دیروز
قدرش را ندانستی امروز بدان و در آن کاری کن که بکار آید و بار کش که دریغ
خوردن نباید پس از هر ساعتی بضاعتی ساز و بعبادتی پرداز و از ضایع کردن آن بپرهیز و بدانکه
هر نفسی از انفاس و هر حسی از حواس و هر قوتی از قوی و هر عضوی از اعضا جوهری است
جلیل القدر و گوهری است بیبدل چنانکه گفته اند عربیه اولی الذخایر فی الحیاة بالرعایة
والحراسة عمر التقی فهو النهایة فی الجلالة والنفاسة فاحذر من تضییعه ان کنت من اهل
الکیاسة نظم گوش خر ارکن بخر گوش دگر کاین سخن را در نیابد گوش خر پنبه غفلت
بکن از گوش هوش تا توانی این نصیحت کرد گوش پنبه آن گوش این گوش سر است
تا نگردد این گران باطل گر است بگذر از خس در ره حق آفرین تا شوی نزدیک با آن
نازنین آن سوی حس عالم توحید دان گر یکی خواهی بدان جانب بران ای نفس
بدانکه شبانروزی بیست و چهار ساعت و در هر ساعتی چندین نفس نفیس که یکی جهانی قیمت
عنقریب تو میرسد و میرود زنهار و هزار زنهار که این ساعات را برکات و انفاس را بارتکاب
وقت و حرمت بدار و در آن بجا آوردن طاعات صالحات قیام و اقدام نما که اعلی با دنی نتوان
داد و بعد از انقضای مدت فرصت تلهف و تأسف حسرت اعاده ماضی و مافات نتوان
نظم سکندر که بر عالمی حکم داشت. در آن دم که بگذشت عالم گذاشت میسر نبودش
که از عالمی ستانند مهلت دهندش دمی. نگهدار فرصت که عالم دمی است دمی پیش دانا به از عالمی است

و در خبرست از سید البشر علیه السلام من الله الملک الاکبر که کشاده شود از
برای بنده مؤمن در هر شبانه روزی بیست و چهار هزار خزانه بعضی از ان خالی
از نتایج اعمال و بعضی مالی از جنبه مالیست یا از ثمرات خیرات و ثوابات مملوست
یا از محصولات سیئات و محرمات در زمان نزع روان که غطای خیال از دل
پذیرد و غشاوه وهم طریقه عدم گیرد از مشاهده خزاین اولی غایت فرح
و حبور و نهایت بهجت و سرور حصول آید و بچیستی نشاط و انبساط از ادراک
و انظار آن انوار و سایل رضای حق جل علا دست دهد که اگر آنرا قسمت کنند
بر همه اهل جحیم هرآئینه از احساس الم نار و آزار بوار فارغ گردند و از ملاحظه ذخایر
ثانیه و رؤیت ظلام آن چندان درد و رنج حاصل شود که اگر آن را بر کل سکان
بهشت توزیع نمایند بسبب غذغه ازدیاد مستلذات و مشتهیات آن غافل شوند
و گلشن فردوس بر ایشان گلخن نماید و از دیدن خلوتخانه خالی که بشومی تکاسل
و تکاهل بی رونق و بیخیر بود چنان حزن عظیم و غصه الیم و حسرت بی اندازه
تازه بتازه پیش آید که در بیان نیاید **نظم** چون برده روزی کارها بر خیره معلوم
شود که در چه کاریم همه :: پس بر تو باد که بر کنی انگه نهار اتمام از ذخیرهای حسنات
و بنهی در آن دفینهای قربات و بیارائی آنرا با آنچه شفقت دارد از عبادات و برات
تقصیرات و استراحات نگردی که بطالت و ندامت آرد و بر تقدیر و فرض آنکه
با وجود اشتغال معاصی و مناهی فضل الهی ترا دریابد و از جرائم تو بگذرد نه که از

ابرار

کرامات محسنین و درجات متقین در علیین محروم خواهی ماند و کدام غبن از این
خسران بزرگتر بود بگیر گرفتم آنکه بهشت دهند بطاعت قبول کردن در رفتن نه شرط
انصافست **ای عزیز** اگرچه بحکم ظلمت شهوت و غبار شهرت از پیش حدقه بصیرت
برخیزد و حقیقت حال بدانمنوال که هست بر تو منکشف شود چنانکه بر اهل کشف شود
هرآئینه به عینی خود را از آتش انقیاد خوکی بر کمر امتثال سگی زده و اطاعت دیوی
بیکشی باعتبار آنکه مایل خوردنی بشهوت ارندی و تابع خشم اکینی و باشاره قوت
واهمه مکر و حیلت بپردازی زهی حمیت که تو ای که تخت باد که معنی ملک عقلی را که از تو
مسجودیت و محذومیت داری ... خدوخادم حیوانی و شیطانی نمائی و راه به
تسبیح آن نیابی و ندانی که بچه مراتب برآنی و چه میورزی **نظم** بود قدر تو برتر از ملائک
تو قدر خود نمیدانی چه حاصل :: براوج آفرینش آفتابی :: ولی در ابر بیهبان نی چه حاصل
ای عزیز بکر آیه کریمه ولقد کرمنا بنی آدم نخوانده که چنین در دولت لذت عقلی
مانده تو خلاصه مافی الدارین و زبده مافی العالمین و لب قشر کونین و آئین آن و این
و از این مقوا نمیتی :: از خدا بهراس و قدر خود بشناس و آنچه لایق تو نیست کرد آن مگرد و از
اول و آخر و ظاهر و باطن خود غافل مباش و خود را طفیل مکن و بر فرع خود در میاویز که
خذلان آرد و خسران دارد **نظم** ترا از دو گیتی برآورده اند :: بچندین میانجی بپرورده اند ::
نخستین فطرت پسین شمار :: تو ای خویشتن را بابازی مدار **ای عزیز** اگر در هنگام صحبت
علم و اعتقاد بحضور و اطلاع حضرت حق نداری کافری و امیدینی باشی و اگر داری و جرأت

قصد آن از تو صدور بیابد این چه عمل عظیم الشناعة و ظاهر القباحة است که اعظم
اعاظم را احقر حقایر شماری و بادی استخفاف کنی و باک و از خلق عاجز ترسی و
شرم کنی و از خالق قادر ترسنده نباشی و شرمنده نگردی فویل ثم ویل لک این چه
بیحیائیست نظم در مقامی که کنی قصد گناه ٭ گر کند کودکی ز دور نگاه ٭ شرمت آید
که از آن درگذری ٭ پرده عصمت چه ذر اندزی ٭ شرم بادت که خداوند جهان
که بود واقف اسرار نهان ٭ نظرش در تو بود بیگه و گاه ٭ تو کنی در نظرش
قصد گناه ای نفس نه بینی که هرگاه یکی از بندگان و چاکران یا دوستان و متعلقان
تو در مواجهه تو مکالمه کنند یا با تو معامله نمایند که آن مرضی طبع تو نبود اگر توانی میخواهی
که ناخنهایش را بضرب چوب بریزی و من بعد با وی محبت و الفت نکنی و ویرا دشمن
داری ببین با کدام جسارت متعرض فعل موجب مقت و سخط خداوند عالم شدید
الانتقام میشوی و شدت نکال حال و مآل حضرت وی را منظور نمیداری اگر لحظه غفلت
ترا از کیفیت و کمیت آن مشغول ساخته است هر آینه انگشت را با آتش نزدیک بر یا از
الام و انتقام یاد کن و از زخم نیش پشه و کیک فراموش مکن تا مگر ترا فی الجمله از آن آگاه
کند و براه آرد نظم چون ترا تاب یک شبه تب نیست ٭ این همه جرئت گناه از چیست ٭ تو
که از نیش پشه شوی رنجور ٭ چه کنی از گزندگان در گور ای نفس این چه افراط و تفریط است
که تو داری گاه از وفور نعمت و حصول عافیت مصداق مضمون حق ان الانسان
لیطغی ان راه استغنی میشوی و از کبر و غرور دعوی فرعونی و بیداد شدادی کنی و گاه

از فقدان

از فقدان اسباب و آلات و وجود فقر و فاقه تو بره در گردن و عصا در دست
در بدر گردی و از صغیر و کبیر دریوزه نمائی آن چه تعدی و ادعای خدائیست و این
چه تنزل و تنامی گدائیست چرا از جاده قویمه حد اعتدال بیرون میروی اگر توانی این
حبیب و اگر انی آن حبیب نه آن فربهی و آماس و نه این لاغری و گداز کمال
خود باشد و از اندازه گلیم خود پای فراتر منه و از درجه آدمیت و همت خود سقط
مورز که بدبختی نظم آنچه در فرعون بود اندر تو هست ٭ لیک اژدرهات محبوس
چه است ٭ آتشش را هیزم فرعون نیست ٭ ز انکه چون فرعون او را عون نیست ٭ گر
بیابی آلت فرعون تو ٭ آن عبید و گنج و طوق و اسب جو ٭ آنگهی دعوی فرعونی
کنی ٭ راه صد موسی و صد هرون زنی ای نفس وای بر تو و هزار بار وای
بر تو گویا که تو ایمان بروز حساب و کتاب و عقاب و عذاب نداری و گمان تو
آنکه چون بمیری برهی یا آنکه بار دیگر بعد از حشر ترا بدنیا خواهند آورد تا تلافی
ما فات کنی هیهات هیهات غلط نموده و خطا کرده بل کان ما توعدون لات
ولا یمکن بعد الوقوع النجاة این است که میگوید نظم و لو انا اذا متنا ترکنا ٭ لکان الموت
راحة کل حی ٭ ولکنا اذا متنا بعثنا ٭ و نسئل بعدها عن کل شیء ای نفس
عجوزه دوروزه نشئه دنیا بیوفا پرخیانت و هوای نوای آن غل گردن و دام پای
تو ساخته است و ما هر رو سایه مهتاب و سراب بجای کرباس و آب بکار برده و
نقد زندگی عوض کرده بخیال وصال او در ضلال و نکال منفعت که آن بدان نیرزد

و برای وصول بوصل آن فریبنده خنده زننده به فضل از وصل خود رضا بده
که بود دنیا بود بدل کردن و به بود نی بود فریفته شدن زیان دارد نه سود نظم
خلق پندارند عشرت میکنند ٭ با خیالی بر خود بر میکنند ٭ و برای هیچ همه را از دست
دادن کار دیوانگان بود نظم غافل منشین زین مرا رزاه که ایام ٭ غارت کرا ایام ترا
عیش لقب کرد ای عزیز هیچ بامدادی وعده شام مگو و مده و هیچ شامی امید حیات
بامداد مدار و عمل حال را باستقبال میانداز و در حال باصلاح حال بپرداز و توشه
سفر سازد که عاقبت نه امت سودی ندهد نظم کار امروز بفردا مگذاری زینهار ٭
روز چون یافته کار کن و عذر میار ٭ بلکه هر نفس فرو رونده و بیرون آینده را دم آخرین
شمار و پاس آن مدار که عمر تو همان است نظم ما فات مضی و ما سیاتیک فاین ٭ قم
واغتنم الفرصة بین العدمین ٭ تا بسیار توانی بر دخت و کاری توانی ساخت نظم چون فی
این الوقت ابن فیق ٭ نیست فردا گفتن از شرط طریق ٭ هین مگو فردا که فرداها گذشت ٭
تا بکلی نگذرد ایام کشت   حاصل انکه راه بباید شدن که اهل کفر است زرد ذو المن
الدنیا ساعة بشنو و از پی آخرت بدو و از محنت و مصیبت مگریز
در راحت و عافیت میاویز که گفته اند اندرین عمری که بیش از برق نیست کر لکوبی
در نکبنی فرق نیست آخر گریه خنده است و انجام خنده گریه   یاد کن از آن روز
که بگذارند قدم از قدم بر ودای تا حساب دم بدم از عمر تو بگیرند و از حرف حجت
جوانی که ایام کامرانی زندگانیست بپرسند و تو از نادانی برهان استخلاص از آن ندانی

واز

و از بیدرمانی درمانی گویند که مرد فرد صاحب وردی فرزند خود را نصیحت سود مند میداد
گفت ای فرزند بیاد با من عهد کن که هر چه گذارد در کجای آری شب تمام بر بین شمار
بعد از تعقیل آن که شب دیگر از وی استفسار فرمود بعضی را از شرم بزبان نتوانست
آورد و بعضی را از نسیان بیان نتوانست کرد پدر گفت ای فرزند دلبند تو که حساب
یکروزه کردار پدر مهربان نتوانی داد حساب چندین ساله عمر را به سلطان دیان چه
توانی داد پس بنوعی بسر بر که در قیامت خجالت نکشی نظم تو نمیدانی حساب صبح و شام ٭
پس حساب عمر چون گوئی تمام ٭ زین عملهای نه بر منهج صواب ٭ نیست جز شرمندگی یوم الحساب ٭
ای عزیز وقت را دریاب و در آن بتکمیل و تفصیل شتاب که انکه عبادت فوت شده
قضا دارد و فوت وقت بر بختیت از فوت روح سخت تر آید چه آن انقطاع از حیات است
و این اعتزال از خلق ای عزیز هر که قدر نقد وقت خود نشناخت ٭ برد از اسمان مرکب
تاخت ٭ و انکه غافل زنیت از ادراک وقت ٭ گول و جاهل باشد و برگشته بخت ٭
ای عزیز قضا قدر انداز تیر بلات و تو شرف بزرگی و (و در موضع فنا) ندانی که در ساعت دیگر نام
تو زنده خواهد بود یا مرده پس خود را از مردگان بشمار و فراگیر از حیات برای ممات
و از صحت برای سقمت و از اختیارت برای اضطرارت و از اقبال خود بر مرگ و پیوار
مرگ ترا که عنقریب موجب حصول وصول بجزا و ملاقات خدا خواهد بود و غفلت مورز که
نظم شرار کرد وصرز دارد نظم هر روزه شبی که میرسد دنبالش ٭ چون سنگ نظر کنی
بوضع و حالش ٭ مرگیست که میرسد از اقلیم عدم ٭ عمریست که میرود باستقبالش ای عزیز

با اشرار مصاحبت روا مدار که طبیعت تو بدی از ایشان بدزدد و نیکی تو از ان کاه
و تو بدان راه بزی چنانکه سنگ سردی که بدان نشستی گرمی ترا ببرد و از سردی خود
بتو باز دهد نظم تا توانی ز ابلهان بگریز • که ترا هیچ خود کنند ایشان ای نفس
بدانکه آنچه پیش فرستاده به پیشت خواهد آمد و جزای عمل خود خواهی رسید چند
فریب دنیای دنی خوری و از کسب های بازمانی حسنه که ثواب دارد نکنی و
سیئه که عقاب آرد بکنی از وحدت وحشت کنی و بغیر قرینی نفرستی و از دیو
نفرت تمالی و بدار بزار آن درستی که این چه تمیز نیست که ترا داشتا آورنست و این چه
اندیشه است که ترا شیوه است نظم اترجی نجاة من حیواة نقیمة • و لهم المنایا للخلیقة راشق •
فمن حسنت افعاله فهو فائز • و من قبحت اعماله فهو احمق • لقد شقیت نفس تخالف ربها •
و تعرض عن ارشاده و تشفق ای نفس با این راه روشن و دین این همه حیرت
جرئت و با این همه ناصح راسخ این همه غفلت از کجاست که تو داری جمع کنی و
قانع نشوی این همه حراثت ما نت وارث بس است تا کی بنا نهی که دانی فرو ریزد و
تا چند کرباس بافی که دانی پاره کنند این نسبت که میگوید شعر و انت تکن بنیی بنیاد غیره •
بیا جیله فی هرمه یتبقی • و ینسج آمالا طوالا بعیدة • و یعلم ان الدهر للنسج خارق •
ای نفس بنظر بینید بر خود و بچشم حقارت بدیگری منگر که مبادا عاقبت حال برعکس شود
و ندامت کشی بسا مرد مناجاتی که از مرکب فرو افتد بسا رند خراباتی که زین
بر شیر نر بندد و بدیدار عمامه و سجاده بنماز خود و از جاده در دینداری و افتادگی و عجز برون
کرد

مرو و رندان بی سر و سامان لاابالی و مجذوبان شوریده بی راوی و ریا را در
انکار مکن که آفت در طریق تو بیش از شیوه ایشان بود و این سلامت تر باز از ان
باشد امنیت که میگوید خواهم که شب جیب از خانه خمار آیم بدر صومعه زاهد بیدار
در شکنم و از پس هر پرده نوری بیرون فکنم با دف و نی صدبت بیدار تا خلق بدانند
که بت لعبت منی هست آیات کلام حمدش بر در و دیوار چون اول
سرای دنیا بکاست و آخرش فنا است ترا با وی این همه تعلق چراست و ما الحیواة
الدنیا الا متاع الغرور رکوان دیدان و مغرور شو سبق المفردون یاد گیر با آن خفت
بکرد بکر شنیده که هلک المثقلون از آن چنان گران باری و ندانسته که نجی المخفون
تا سبکبار شوی این سفینه تنی که تراست دوروزه است هر چند که بار کمتر دارد بهتر
براه رود و سلامت تر زودتر بود بگذار جهان و بگذر از شور و شرش آلوده مشو چه مردم
بی بصرش کشتی که بگشت خواجه را در دریا منکی بر باده که ابنان زرش
بحسن از قصه پر غصه ابلیس و حکایت معاتبه آدم و نحاطه و مواخذه هاروت
و ماروت عبرت بگیر در کنج حبر دردمندی بمیر و پیش از این بنیاد سرای خود مکن و تیشه
برپای خود مزن و خود را در مهلکه مفکن و عهد قدیم مشکن که از بهشت که نشستی
صعب است و بدفرع رفتن از آن صعبتر مکن گناه که کردی از آن با خبر خوار بروح
جسم رسد از آن بسی تر از آزار بیاد آر گروه گذشته اهر دم بگو که فاعتبروا یا
اولی الابصار سوم نکته یاد که تا رکشتی تا ایمان بنان فرد کشتی و از حرص و حسد

بکوشی و حرام بپوشی و نبید خداوند بنیوشی از آنکه در خواب خرگوشی و
بیهوشی مقدر دین تو دیو به داند که ده فتق دنیت بستاند تو ز ابلیس کمتری اگر
گر توئی دین فروش داده دین خر بدبخت تا چند این خواب بسیار بیدار شود
تا کی این مستی بیدار هشیار کرد قافله فرصت گذشت بار نه بستی و قافله رحلت
رسید همان تهی دستی بنگر که از که گسستی بکه پیوستی ای ز غفلت خفته در دشت
هوا چشم بگشا در درد خود درآ کن دوا با خود آی و خود جرا ای اینچنین نه که داری در
کمین روز چنین دغل از جزاء عمل غافل مشو از پی بدی مرو که آیهٔ کریمهٔ
من یعمل سوءً یجز به درین باب نص قاطع است و من احسن فلنفسه و من اساء فعلیها
برهانی ساطع بس بر تو باد که تا خیر توانی کرد شر نکنی و از صواب بخطا مایل نشوی
چون تو در صورت بدی ریزی دان که در صورت ددی خیزی نقد تو چون ترا
برانگیزند همه در گردن تو آویزند بد بهاد نادان بد آنکه آنچه کاری
بدروی اگر ببالای فلک روی و اگر بزیر زمین شوی هر چه کردی بنیک و بد آخر به
پیش آید هان پس بکن نیکی مکن بد تا نیابی در امان حکایت کنند
که ملک ملکی وزیری با تدبیر داشت روزی بر آن وزیر خشم کرد و گفت بفرمایم
تا بکشندت دستور با شعور گفت که نتوانی ملک فرمود که بفرمایم تا از مملکت من
اخراج کنند باز جواب داد که نتوانی بار سیم بر زبان راند که بگویم تا حبس کنند
وزیر گفت این بتوانی کردن اما پیش از سه روز نه بعد از آنکه حبس کرد مراعات حقوق
خدمات

خدمات سابقه اش کرده و در آخر روز ثالث از نقد برش گذشت از وی پرسید که
این جرأت بظاهر مخالف حکمت و مصلحت از روی چه کردی بیرون روشن ضمیر
زبان بپاسخ گشوده چنین ادا نمود که ای ملک من باخود اندیشیدم که با تو خدمت
سالها بسر کرده ام و هرگز در حضور یا غیبت از هیچ یک رضا به قتل کسی یا اخراج
احدی از راهی نداده ام چه معنی دارد که جزاء عمل ناکرده کشم اما روزی
مگسی در میان دوات مداد من بوده است که ندانسته سر آن را بپوشانم چون
سه روز بعد از آن سر آنرا باز کردم آن مگس از درون وی بیرون پرید دانستم
که مجازات آن سه روز باید محبوس شوم این بود که گو نمود بچشم خویش دیدم
در گذرگاه که زد بر جان موری مرغکی راه هنوز از کار آن مور که پرداخت
که مرغ دیگر آمد کار او ساخت چه بد کردی مباش ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را
مکافات سپهر آینهٔ عدالت شاید که هر چه آن از تو بیند وا نماید الحذر الحذر
قصدت خیر بینی و گر شربت شر نی غیر بینی نا قابل به نعیم زایل و سرور
زایل مغرور مباش و جحیم مایل منشی مساز و قایل لاطائل و مایل بتحصیل
مشو که نتیجهٔ آن و ثمرهٔ این نیک نبود کاری بکن ای لعین خود کام کانت
بکنند زیان در انجام مجهول معلول مشغول با معقول معقولات نگشت و معلوم
نشد که در چه کار رود و در چه بازاری مداومت بر ذنوب در نفوس علام کار رتبه اهمال
خوب مدارت بترس که حقیقت معاقبت پراکندگی آرد و فواحیت آخر به تنگی

کشد با این همه قرب اجل این چه طول امل است که تربت نخری چرا چیزی که از تو
باز گیرند و سرائی چرا دادی که ترا برسوائی از آن بیرون کنند بیت
چرا باید آراستن کزان ناگزیرت بپرداختن بجوانی مناز و
خود را میازید الکه هفتاد ساله بمرگ ستد او از ترا از هفت ساله بنیت زیرا
که طالب بود که مرگ است بیکی از آن نزدیکتر نیست بسیار طفل که جوان نشده
بمرد و بسیار جوان که پیر نگشته برفت پس قول مزخرف را بگذار و خود را به
دفع هول نارسائی دار تا مگر براهی کمر بکشی برزندگانی دمی که بنود بغیر از
دمی آدمی بکن جهد در خیر و کسب کمال بدیه گوش بر بند چندین مثال
ثمره رست فاسد است و شجره اندیشه است بی ریشه درد است را امید
دوا و امیدت را انتها نیست ذلل در سلوک پیشه است و خلل در عمل شیوه است
توبه کن تا نوبت بنوز رسیده است پیشانی بر خاک نه پیش از آنکه رویت
بزمین مالند چونکه میزان بحشر نصب کنند هر زمان مهر و سیم قهر زنند
نار دوزخ زبانه کش گردد هر یک از عضو مرتعش گردد آن زمانت
دریغ سود نبود این زمانت تفکر باید بود دنیا را بد گوئی و نکوهش
و عقبی را خوب گوئی و نخواهی صالحان را دوست داری و از ایشان
نشوی و فاسقان را دشمن داری و از ایشان باشی رب جلیل و کمیل
وکفیلت و تو روزی از غم روزی آسوده نه دندان طمع در جیفه هوا

فرو برده

فرو برده و دست طلب از دامن رضای خدا کشیده این نه علامت کیست
که متابعت سنت یا مطالبه جنت کند زهی نادان که توئی فحکت
هذا من ادل دلاله علی انک فی غمرة الجهل تستجی تروحی وتغدی فی
غرور وغفلة وانت بغیر الحق فی الارض تمرحی فخاص هواک واتق الله
وحده عساک فی یوم القیامه تفلحی کان تو انکه بکر ترا مهمل
خواهند گذاشت و بصحرای عدم سر خواهند داد نی نی غلطی نه که نطفه
بودی علقه و مضغه گشتی و زنده شدی آیا خداوندی که معطی حیات
تواند بود احیای اموات نتواند نمود پس چرا قدر خود ندانی و قدر
خداوندش نی و خام بمانی و مدار بتعریف و تاخیر گذرانی نترسی که
مرگت ناگاه در رباید در کمینت عدوی چون مرگت این چه بود اگر
زینت و برکت در حسرت که فتهات به پیش که نه یارت مدد
کند نی خویش اگر ترا القصد ظفر بر وطری سفری پیش آید
و در طریق آن شخصی بتو رسد و گوید که بدین راه مرو که خطر دارد و بیم غدغه
از آن بد غدغه افتی و فی الفور بازگشتن کنی و همچنین هر گاه بدلخواه خود
میل مطعوم خوش طعمی نمائی حکیم یهودی یا طبیب نصرانی ترا آگاه کند که
اکل این ماکول معلولت سازد و مداوا مشکل به فعل آید البته ترک آن
رغبت نوئی و گرد آنچه بدان مانند نگردی زهی بیعقلی و گول که این همه سخنان

خداوند جهان و پیغمبران و دانشمندان در نظر تو آن مقدار اعتبار ندارد و در
تو قدر اثر نکند که خبر آن کمتر از راه رو ظنین و طبیب فی یقین آن قائلان را
صادق خوانی و این مخبران را کاذب دانی و از ضرر سارق لئیم و غذای مضر
بیشتر از آتش جحیم و زقوم آن برسی و از آن بگذری اگر گوئی درین باب بکرم
و عفو الهی متمسک میشوم در آنباب نیز بحفظ و دفع وی معتصم شود نی کذابی و
دروغگوی بابت که میگوید والعجب ممن یحتمی من الطعام لاذیته کیف لا یحتمی
عن الذنب الالیم عقوبته حجبک بالجنة وحفته بمخافة النار ردو لکار قد کان لو لی
لک ان تحتمی عن المعاصی حذرا النار   از جمله عجایب و غرایب این که
اگر ترا طفلی خبر دهد که عقربی در جیب جامه ات میگردد یا ماری در آستین پوستینت
جای دارد بی تحاشی بلرزی و جامه را از بر بیندازی و پوستین را از خود
دور سازی آیا اخبار انبیا و ابدال کمتر است نزد تو از اقوال اطفال و آزار
مار و هم اژدهای نفس و سوز نار بوار و نیش حیات و عقارب قبر و نار آن
مقدار بر تو ننماید که زهر عقرب و مار این دار تا باید ار بهر آنکه اگر حجاب منکشف
شود بر بهایم آنچه ترا در باطن است چندان بر سیرت و سریرت تو بخندند که از
جریدن باز مانند آنگاه بدانی که در زمره اولئک کالانعام بل هم اضل داخلی
آدمی زاده طرفه معجونی است   وز فرشته سرشته وز حیوان   گر
کند میل این شود کم از این   ور کند میل آن شود به از آن   اگر در خانه

ویرانه

ویرانه هندوی منحوسی مهمان شوی یا بنده و چاکری خواجه بخیلی باشی غم نان نخوری
و فکر آن نکنی و در مهمان خوان جبار ارکان که دیوان سقف آسمان که مهمان
و بنده خداوند جهانی دایم در غم نان و فکر آنی شرمت باد که بیاری و مهربانی
کافری و ممسکی اعتماد کنی و بغمخواری و مهربانی خدای رحمان اعتماد نکنی با
آنکه هرگز شبی گرسنه نخفتی و روزی برهنه نماندی پس اگر فراغت خواهی
قناعت کن تا از مشقت و محنت وارهی   ای مرده ز غم که روزیم
کم باشد   کم سهل بود مگو چرا غم باشد   با کم که قناعت بکنی بسیار است
بسیار که قانع نشوی کم باشد   بد اعتقادی تو در حرص و نادانی
بدان جانور هلوع نام مانی که چندین هزار سال است که در پس کوه قاف
مقر دارد هر روز از هفت صحرا علف میخورد و از هفت دریا آب میخورد و هیچ
شبی بروی نگذرد که از غم جا بگاه است و علف چون کاه رزه و ضعیف شود
ای ز غم مرده که دست از نان تهی است   حق کریمست و رحیم این
ترس چیست   آنچنانکه عاشقی بر رزق زار   رزق هم عاشق بود بر رزق خوار
گر تو شتابی باید بر در است   ور تو بشتابی دهد درد سر است   رزق آید پیش
هر که صبر است   رنج و کوششها ز بی صبری تست   بر سر هر لقمه بنوشته عیان
کاین نصیب این فلان ابن فلان   جوانی و قوت و صحت را غنیمت دان
که در پیری اسیری و در بیماری و انابت و طاعت در آخر کار بجد دکاه باشی

گرویده باید که مرکب بیند و ماننده مبارک مرده آزاد کردن بود که ثمره‌اش
بهشت پر است از خار سیئات عالم و بهشت هم از تابعات انام و حال
آنکه تو با این حالت عریان و پای برهنه و گرسنه و تشنه و شکی نیست که در این
هنگام حال پیاده و مجروح و آلوده از شتر سوار مانده شده بهتر بود که گران بار
شتابان نرسد پس آماده باش برای صحرای آخرت نقد رهول و غوغای آن و
مباش از آن کسانی که نعمت نقد کفران نمایند و نعمت نسیه خواهند و نهی مردم
کنند از فعل ناپسند و خود از آن باز نایستند قایل قول زاهدان و عامل عمل
رهبانان از پیش آیند و دیگر در پس روند   حاصل آنکه کار باید پیشه کرد
آخر هر کار را اندیشه کرد   جهد باید راه دین رفتن نه سست   سستی تو علت سستی
تست   شاکر و صابر در این ره نه قدم   تا که شوقت بیش گردد دمبدم
طالب باش تا غالب باشی و بطلب تا برسی که راندگی تو از ماندگی خیزد و دوست
از کوری بود   گفت پیغمبر که چون کوبی دری   عاقبت زان در برون آید سری
سایه حق بر سر بنده بود   بیگمان جوینده یابنده بود   نیت ابلغ تو از
مبادرت بر خیرات و حسنات و متابعت پیشوایان هدایت و تاخیر صالحات
باقیات با فوات آنیات مثوی شهوت لذت فانیات و منافعان ترا از
قصور شعور تست و اگر نه شهوت خوردن که آن التذاذ یک ساعت قوت ذائقه است
از مطعومات و مشروبات متجر نگردد و دهن و لذت مجامعت که عبارت بود از
استیفای

استیفای حظ نکرده به تحریک سفل و اعلای (اعضاء) اجزای بدن و ارتجال بول دانی
در بول دانی که مآل هر دو نجاست و خبث کشد چنان شد که حجاب آفتاب
نور اطاعت تواند شد و برای این از آن گذشت پس ادبار بدان و اقبال
بفرمان کن و بقیه از عمر که گمان آن داری صرف خدمت حضرت باری کن
تا بدولت عظمی و سعادت اقصی که مقام رضا است برسی و تحصیل کام شهوانی را
با حرقت پاینده ببینید از نه طاعت حالا به ساعت آینده   و لا تؤخر فعل
الصالحات الی غد لعل غدا یاتی و انت فقید   هر چه هستی
و هر چه هست بهر که باشد احسان کن که آن انفع منافع و اعظم فواید برحسب
دین و دنیا در ضمن دارد و در حدیث از امام محمد باقر آمده است که مؤمنی
از مملکت سلطان جباری که در روی آدمیه بود از بیم وی بولایت کفر گریخت
و بخانه یکی از اهل شرک نزول کرد پس آن مشرک وی را عزت داشت و
ضیافت کرد بعد از مدتی که اجل وی فرا رسید حق تعالی برکت عمل وی بوی
وحی فرستاد که به بیازی و بزرگی خودم سوگند که اگر در بهشت مسکنی بودی که
مناسب تو بودی هر آینه ترا در آن جای دادمی چون آن بوستان حرام است
بر مشرکان آتش را امر کردم که ترا آزار نکند و بامداد و شبانگاه ملک علام روزی
شایسته در آن بوی میرساند راوی گوید که از حضرت امام پرسیدم که
آن از نعمت بهشت است که بوی میرسد فرمود که از هر کجا که بخواهد

جز در که دوست جمله درها هیچ است	این ملک و مال و جاه و زرها هیچ است
چون نیک بروی کار در مینگرم	بگذشت که بگذشت دگرها هیچ است

شجره زقوم شهوت را از بیخ برکن قبل از آنکه او قوی شود بمداومت و عادت
و تو ضعیف و نحیف شوی بکهولت و کبر سن و قدرت مقاومت آن با تو نماند
و معلوم است که هر چه که بر آن در جوانی قادر نباشی در پیری بطریق اولی از آن
عاجز آئی	اتروض غرسک بعد ما هرمت	و من العناء ریاضة الهرم

ریشهای خوی بد محکم شده	قوت برکندن آن کم شده
خار بن هر دم قوی تر میشود	وان کننده پیر و مضطر میشود

از دل و از دیده ات بس خون رود	تا ز تو این مهر بیرون رود

چه میگوئی در حق بیمار که ویرا مرضی مهلک باشد
و علاجش ترک نوشیدن آب سرد باشد سه روز متوالی تا بعد از صحت
سالهای متوالی آب خنک بیاشامد آیا در این صورت صبر بر تشنگی بهتر است
یا بحسب مقتضی نفس سیراب شدن و مردن و آلام شکیبائی از قضای شهوت و فرو
خوردن خشم آسان تر است یا سوز نار بوار و غضب ملک جبار	ای کرده
صبرت نیست بر دنیای دون	صبر داری چون ز نعم الماهدون
چون نداری طاقت فقر و نیاز	چون توانی بود در نار گداز
بس شهوت قلیل که از آن محنت جزیل و اندوه طویل حاصل شود و طاقت بر آزار نار و صبر بر بلای سقر
در روز عرض اکبر صعب شود بس تو باد و زنهار بر تو باد که اعراض از اوامر و نواهی خدای

اعراض

و اعراض از جناب وی بغیری نکنی زیرا که وی مانع تست از اشتغال بصحبت
و خدمت غیر و غیر مانع تو نیست از التفات بوحدت و حضرت وی و تجیبم می آید
از تو که در اکثر حرکات بمعصیت مشغول میکنی و مشاهدت و آن قهار بود که باشد که
رغبت بخنده کنی و کفنت در دست قضا باشد	کفن بپیش بر از در انتظار
ترا خنده و بازی از جهل کار	مدار از نفعت و ذور فته	که گوئی مگر مرده یا خفته

خدا را باش تا خدا ترا باشد و حق وی نگاهدار تا حق تو نگهدارد و
خواسته وی بجا آر تا خواسته تو بجای آرد و ویرا دوست دار تا ترا دوست دارد
و از وی خوشنود شو تا از تو خوشنود شود و در وقت راحت ویرا از یاد مگذار
تا در وقت محنت بزبان یاد تو رسد و بنده او باش تا آزاد شوی یعنی بهمگی همت خود را
حرف محبت او کن که عاقبت مرجع و مآب تو اوست	آمیزش خلق دارها خواهی کرد
آخر زهمه رو بجدائی کرد	بپیوند بغیر حق نه تست بخشید	محکم مکن این گره که وا خواهی کرد

کاذری تا چند رخت خود با بد شست	و عطاری تا کی جلیب خود باید بود.
همه که از چرک عیوب دیگران گوئی چرا از شرک و شوب خود نگوئی	ترا
با کاذران ری چه کارست	که جامه پاک شو نید یا نوشید	عرصه از نیکان چنان نیست
و زمان از بدان خالیست	بوی سوزی درین خرابکم نماند	کر می اندر تنور
تا به نماند	بس حمول و عزلت بهتر از شهرت و معاشرت بود	و از ما ان خود را
از این بدسیران	تو جمله مهانند و درین تو کتان	صحبت نیکانت از نبود نصیب.

باری از همصحبتان بد بگریز   از جمله پندهای دلپسند که ترا میدهم
این کلام تمام امام همام سید الموحدین و سید الوصیین امیر المؤمنین علی [illegible]
که فکرت آگاه کند و هوایت گمراه سازد و شهوات آفاتند و لذات منغصات
و رزق مقسوم است و حریص محروم طمع بدین دنیا ضرر دارد و طول امل غرور آرد
ایمن بودن امانیست و ترسان بودن بینائیست و صفت غفلت ضلالت و طلب
عزت جهالت   کار دنیا سهل باشد کار عقبا ساز کن ترک و تجرید و صفا بنمودی آغاز کن
از فنا و آز بهراس و بهل طول   رستگاری خواهی این اطناب را ایجاز کن
مستعد موت باش قبل از طول آن و آماده رحلت شو پیش از نزول آن فرض کن
که مردی و ترا در تابوت کرده اند و بر کتف برداشتند و در کفن بپیچیدند و در مصلی
نماز گذاردند و در قبر دفن کردند و سؤال نمودند عاجز گشتی و مهلت خواستی دادند
که بعد از این سلوک بهتر از این کن اکنون این کن که آن زمان بکنی تا حاجت بدان در
حسرت نیفتد که هرگز دست نیابد   نه که در قبر از خدا خواهی که ترا آورد بدنیا
باز نکند آن دعا خدای قبول پس از آن پیشتر تو کار بساز   مکافات دنیا
موقوف بر اتفاقات است و مراتب آخرت منوط باستحقاق و آرزو عدوی خرد است
و لهو نتیجه جهل و اعمال اثمار نیات است و صدقه افضل حسنات و طمع فقر ظاهر و ناامیدی
از خلق بی نیازی حاضر   جهد کن در کار دین و از کسی منما طمع کز طمع خواری فزاید
و ز کاهل مفلسی   گلوی تو متصل در چنگ ملک الموت است کاهی که تقصد

اخبار

اخبار فشاری میدهد بیمار میشود و بعد از آن که بوساطت تیمار و اعتماد به
شفاعت صدقه و دعا فی الجمله دست رحمت کرد عافیت یافتی سرورت
غرور است زیرا که شادی آن زمان توان کرد که یکبارگی دست از تو بردارد
و این خود میسر نشود تا سر نرود پس بحیات بی ثبات این سرای آفات
اعتماد مکن و در تزکیه نفس و تصفیه قلب داد مردی و مردانگی ده که عمر به
رفته و از وضع خود آشفته و داغ گشته   امان امان ای راه رو بیگاه شد
آفتاب عمر بسوی چاه شد   فوت شد فرصت چرا ای بیخبر فوت فرصت ذلت
است ای بیخبر   سلامت در ترک راحت و در وحدت است و دنیا بازار
زیانست و دار شقا و بهشت حظیره امانست و خانه اتقیا و حساب معد است
بر عقاب و ثواب متوخر است از حساب پس بشتاب تا صوابی کنی و ثوابی یابی
تجرید کن اختیار و تنها مباش یکتا طلبی وحید و یکتا بباش   ترک
و قبر حساب منظور بدار گولی منما عاقل و بینا بباش   این تنگنای جهان
محل آفاتست و مال ماده شهوات و عجوزه دنیا مطلقه اکیاس و زیرکان است
و منکوحه ارجاس و پلیدان است و تقوی زاد نیکوئی است و ظلمت توشه خوب
و زهد سود هیئت بر بود و ورع شیوه بهبود و مقید نامقید بود و بی قید آلوده
و آزاد   تا چند بحبس جسم و جان خواهی ماند   تا چند به قید این و آن خواهی ماند
دنیا پلی و در ره عقبی بروی   منزل چه کنی ز جا و دان خواهی ماند   رسیده بدنیا

بر بدن از مولات والوده بود الدائم در بلاست و ریاضت اصل همه حسنات است
و تنعم سر همه سیئات و تو موجب حصول نعمت و معصیت باعث زوال نعمت طاعت
رحمت آرد و مخالفت زحمت در کنار نهد   هر که برای هوا کرد خلاف خدا
نیست بهر دو سرا حاصل او جز بلا   این حرص که تو داری اگر ترا دو رودخانه
باشد که یکی بجای آب نقره آرد و دیگری طلا هنوز چشم تو سیر نشود   چشم تنگ
مرد دنیادار را   یا قناعت پر کند یا خاک گور   صحرای تمنا غایت ندارد
و دشت هوس نهایت نپذیرد   و اسباب بمشقت بدست آید   و بحسرت بماند
پس اولی آنست که بیش از این درین بادیه بی بن قدم نزنی   طول امل و دنیی دون
کوته کن   این کوچه بدر روی ندارد و واگرد   هر گاه از تو پرسند که از پروردگار
میترسی باید چه گوئی نه اقرار بکفر و زندقه خود کرده باشی و اگر گوئی آری دروغ گفته
باشی زیرا که حواس و قوی و اعضا و اجزای تو در حرکات و سکنات نه بطرز
خداترسان باشند   گر ترا ترس حق بدی در سر   کار و بار تو شدی از این بهتر
منشاء همه مصالح و مادهٔ همه مفاسد لقمه است اگر لقمه حلال و مباح است
خلل بعملت راه ندارد و اگر منهی و حرام است علت بدان منوال است زیرا که تن
و جان تو از لقمه بهم رسد و از آن قوت گیرد هر چه بدرون فرستی همان از آن
بیرون آید که گفته اند   از کوزه همان برون تراود که در اوست   بنا بر این یقینی
نور وقت زاید الخ همه از لقمه حلال رحم و شفقت آید از لقمه حلال   هر که در خوردن

مطیع

مطیع داور است در همه افعال او فرمان بر است و آنکه گرد اینجا خلاف امر او
میکند هر جا خلاف امر او است که میگوید   لقمه نانی که باشد مشتبه خاک
خور خاک و بدان دندان منه   کان ترا در راه دین مغبون کند   نور عرفان
از دلت بیرون کند   درد دنیت گر بود امروز راه   چاره خود کن که شد دنیت
تباه   مرکب لنگست و راهت پر سنگ و گذارت در شب تار و سنگلاخ
بار و چراغ ایمانت ضعیف و صرصر هوا است تند بگو بچه دلخوشی داری و چرا بی
احتیاطی و بیباکی مینمائی و نمیترسی و دمی لرزی آری ازانکه کار و باری نداری و براه
نبردی   شنیدستم که استاد مهینه   خری میراند بارش آبگینه   یکی گفتش
عجب آهسته کاری   برین آهستگی بر خر چه داری   چه دارم گفت دلی پر پیچ دارم
که گر خر می بنعید هیچ دارم   راه دو تاست یکی رب و بر است و استقامت
و سبیل کذب و جاده بهشت است که بظاهر پر خار و نا هموار مینماید و بباطن آرام او
و گلزار بود دوم راه کج و این طریق شقاوت و انحراف و جادهٔ جهنم است که
بصورت آسان و مرغزار نماید و بمعنی دشوار و پر مار باشد و هادی و قائد آن
نور شرع محمدیست و دلیل و مشیر این ظلمت منظر شیطان و در شان روندگان
آن اولئک حزب الله و اولئک هم المفلحون نازل و در باب روندگان این اولئک
حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون وارد و هدیناه النجدین عبارت
از این دو راه بود و اما شاکرا و اما کفورا اشاره باین دو طائفه باشد و فریق

فی الجنة یعنی آن فرقه و فریق فی السعیر یعنی اینگروه اما آن بهترین مخلوقانند که
اولئک هم شر البریة عقل و عشق آن طبقه نور علی نور و طبع این جماعت
ظلمات بعضها فوق بعض اعلا علیین برج ایشان و اسفل سافلین باب این
ناکسان تو سعی و کوشش کن تا از آن رهسپاران و نیکبختان باشی نه ازین کجان
و بدبختان و بهشت را بمعصیت مفروش و دوزخ را بشهوت مخر هر که این بیع
و شرا کند زیان دارد نه سود چند روی تند براه خطا گرد روان ده تو براه خدا
منهج حق جادهٔ طاعت بود راه صفا راه عبادت بود پیروی دیو مکن زینهار تا
نشوی روز جزا شرمسار بهشت را به بهانه دهند نه به بها دهند و دوزخ را از ایشان
نفروشند و گران نفروشند زهی بدبختی و بدگوهری که آن نخری و این بخری
دوزخ بخری برایگان تو زیرا که برایگان گران است فردوس نخری بهر چه گویند
کارزان بود اگر بجان است بمواسات خدا و بستر و صبر حضرت وی که
استدراج تواند بود فریفته مشو چه گاه باشد که ناگاه چنان گرفت کند که دیگر
استخلاص صورت نه بندد لطف حق با تو مداراها کند چونکه از حد بگذرد رسوا کند
دنیا جای غولان و مأوای گولان است هر دانه پیش صد دام در پیش دارد
و نوشش هزار نیش کسی که کام درین بحر مینهد بکام نکام میرسد آخر دلی
بکام نهنگ از متقدمین و متأخرین گذشتگان و از نزدیکان و دوران آنهایکه
یاد کن و در شکم مخوره طبیعت و موالید امهات محبوس همان که زبان دارد
از آنهای است

اژدهائیست این کهن دنیا خورده است و همیخورد همه را دنیا فتنه
انگیز است و هوا محبت بیز و تعزز بتکبر تذلل است و تکبر بتجمل تعلل و تعلق و
تقیید اصل این است و تنوع لی رحب متعبدین و زهد فراغت مخلصان و خوف
جلباب عارفان و طاعت لازمهٔ راجیان و فکر نزهت متقیان و بیداری کوکب
مشتاقان و اخلاص عبادت مقربان و ذکر لذت محبان و صدق دلیل سالکان
و سکوت شیوهٔ آگاهان ترا که نیست نصیبی ز حال اهل کمال شکست ایمان
که دوانی بجد براه ضلال بذکر و تصفیه و صدق کار پیش رود به لبس باید کسی کو
ندارد این احوال بدانکه میل جاه جرع کند عاقل را خواهش مال بندهٔ خود کند
جاهل را و تفکر آینهٔ صافی است و عبرت موعظت شافی و نیت اساس بنای عمل است
و اجل درونده زرع امل و متغیر بتدبیر متغیر نشود و حوادث بقوت مرتفع نگردد و در روزی با روز
آید با حرص خیری بران نیفزاید سیل میل اهوس به دیده مکش متما شهد کام و دم
بجوش هر چه تقدیر آن علیم قدیر است راضی شو و مهل تدبیر دنیا ناپایدار جا
بروز ماضی و ماه منقضی ماند شغلت بدان نسبت بحضرت حق موجب نقمت و نسبت
کمال تو تضییع وقت و مال مقصد آمال و هر اعمال است و هدف سهام تعب و بلی ادب
ساز و وفا بقناعت نه بثروت و عزت بطاعت نه بولایت تکیه بر لذت
جهان کردن چیست اگر نه خون دل خوردن عشرت و عیش اینجهان خواب
است مردار و نیم خورد کلاب آلات دنیا ودایع منقطعه اند و اسباب آن

عواری مرکبه و مصیبت دنیا اعظم مصائبت و عضب سبب فساد الباب و بعدز
صوب زنهار خود را مملوک این دشمن مکن بجنگ این رهزن منعکن که هلاک کند
گناه مکن که آن اضرارست و از کرده پشیمان شو که آن استغفارست وقت
خشم و وقت شهوت مرد کو طالب مرد جنسیم کو بکو والد شدن بدنیا
بزرگترین فتنهاست و ترک کلفت آن شرنفترین ذخیره است توبه کنی تا چه بینی و عمل
بطاعت کن تا رحمت یابی که ان اربح وان انجح بود و اشتغال پاک کردن نفس
از آلایش اصلح باشد و خود را به قضا دادن اروح یعنی حب بکمال داشتن
محبت شیئ لا دلیل دی جمعیه جناح بعوض عند من انت عبده شغلت بجزء منه عنه
فما الذی یکون اذا حاسبک هذه عذره فارغ باش نه جامع و مجموع
جمعیتی که جمع کرده بجمع محشر نبوت و غم دختر و پسر مخور که رزق هر کس مقدر است
اگر آنگاه تو در تنگی و سختی خواهی بود ترا از راحت و فراغت وارث چه مشفق و بر
هلکس چه من رفته باشم ز گیتی بدر چه آباد گیتی چه زیر و زبر
العشق جنون الهی بشنو دیوانه باش تا غم تو دیگران خورند کانرا که عقل
بیش غم روزگار بیش و چیزی به بس نکنداو که آزار دارد و فریاد از عقل
بر نیه جزوی غافلان رفتند از شان گنجها در خانه ماند سنگ اطفال است
اسبابی که از دیوانه ماند حازم و محتاط تارک دنیاست برای آخرت و
ه د ابیح بلا انحطاط بایع الاجل بعاجله زاهد کسی است که طلب مفقود کند تا نبازد موجود را آنکه
از

ترک دنیا بمنزله دولت و فعل ثواب بمثابه دوا و اجتناب از سیئات نافع تر
از کهنات حسنات و اشتغال بمعایب خود رعایت ناموس و عادت و
صلاح معاش خود نجات و از افسوس و نار و فرمان حق بردن سرمایه امیدست
و دوستی در راه خدا پیرایه دلهای با صفا حاصل آنکه راه باید طی نمود
ترک نفس و هوا را پی نمود تا ترازوی تمیز و هوش خود باید سنجیدن هر یک
دید متواضع باش تا رفیع شوی نه متکبر تا وضیع گردی و درستی آویز
تا هستی یابی نه در هستی تا به نیستی شتابی غایت علم و معرفت پی بردن
بنهایت جهل و عدم خود بودنه دعوی دانش و شناخت غرض آنکه هر که از تهی
رست از نیستی رست هر کرا ذره وجود بود پیش هر ذره در سجود بود
وانکه او فارغ است از هستی بر همه باشدش زبردستی تا حال که معاف
بودی قدر عافیت ندانستی و صرف آن بکار آخرت نتوانستی اکنون که
مبتلائی قدر بلا بدان و بدان صبر کن رنج راحت دان چه شد مطلب
بزرگ گرد تا نگاه تو پای چشم کرک در سر نه هوای دنیا شربت بیکدورت
کی است و در حقه معکوس فلک معجون عافیت که دید اجزای دکان عطار روزگار
مصائب و آزارست و ادویه نسخه طبیب طبایع نوایب بشمار عاقل آن را دان
که دنیا را بآخرت بدل بکند و عارف آنکه نفس خود را بشناسد و از قید رغبت
شهوت آزاد کند که در واقع عبد الشهوة اذل من عبد الرق بنده شهوت

ترا نزدیک حق از غلام و بندگان مسترق   حلاوت دنیا مرارت آخرت دارد
و مرارتش حلاوت آن آرد اگر لذت جویی ابدی بهتر و اگر از تلخی گریزی جاوید
بدتر الدنیا ساعة پس محنت و راحت آن چه باشد   سهل ان ویرانی
این خان فانی جهان   خانه دین باید ای غافل معمور داشتن   نیکبخت آن
کس باشد که روز آینده اش بهتر از گذشته باشد و بدبخت آنکه از این سعادت
محروم بود من استوی یوماه فهو مغبون حدیث است احمق بوعظ براه نیاید
دل نسیه باقی بنقد فانی فروشد و زیرک با ادب باشد و نقد فانی بنسیه
باقی بدل کند   در ترقی تا سعی و بده این هوا گرهی دنیی و دین با رجزی
هست بکار   خلقت ملائکه از نور عقلست بی ظلمت شهوت و فطرت حیوانات
از ظلمت شهوت بلا نور عقل و انسان مرکب از عقل و شهوت اگر آنرا
تقویت کند از ملک برتر شود و اگر این را دهد از حیوان بدتر گردد
روح مجرد بگو جسم مکثف بهل   جان بچه کار آیدت [illegible] کار دل
دست ز سفلی بکش میل بعلوی بکن   نور و صفا قبله ساز   بگذر از این آب و گل
از جهل و غفلت و سایر اوصاف اعمال بد که از آن تولد کنند تا نگذری
بعلم و معرفت نرسی و با فعال و اخلاق دیگر که لازمه آن باشد موصوف نگردی
از این بیان بر تو روشن شود که خلق فردا آنان که توانند از دوزخ گذشت
و به بهشت رفت و کسان نتوانند و بدانی که دوزخیان بسیارند و بهشتیان کم

چونی

چونکه از کار بدت منت گذر   چون گذر یکی از نار سقر منت چون تخم بهشت
همراه از چه حاصل شود آن ای گمراه   ترک دنیا شرک آرد و ترک
آن مرگ در کمین دارد مردار لیث حاضر نصیب هر فاجر و کافر خیرخواه
تو در راه اتقد کسیست که ترا نفع و آن ارشاد نماید و در اصلاح حال معاد
امداد کند تا بدانی که اوقات تمتعات دنیا هر چند بطول کشد قصیر است و
کثیر الآلات قضای حاجات آن اگر چه ممتد بود یسیر است هر که اینجا از خدا
نترسد و از دنیا دور گردد آنجا از وی ایمن باشد و به بهشت نزدیک شود و معنی
تقوی پرهیز از ذنوب است و حقیقت طهارت پاکی از عیوب چشم باز دل خفته
است همراه درگاه راه نبرد و از حق آگاه نشود   دنیا و زمان عیش او سهل بود
میل تو بدان ز غایت جهل بود   نفرت بود از خلد توی رغبت تو این کی کند
آن شیر که او اهل بود   بخس عبد البطن بحبس   بهوای گلو و طبل شکم
چند باشی بجنگ غصه و غم   نای خالی است و طبل تهی   چند در نای طبل لقمه
نهی تا تو این نای ز انبار نی تنگ   نشوی در جهان بلند آهنگ
اگر در جیفه بودن دنیا و غدغه در پی داری الذ مستلذ است آنرا که طعام خوش
بدست بر محک معده زن تا با تو بگوید که چنین است   خواجه را بین که از سحر
تا شام دارد اندیشه طعام شراب و شکر از خوشدلی و خوشحالی گاه بر میکشد
گهی خالی فارغ از خلد و ایمن از دوزخ جای او مزبله است با مطبخ منظر نفرت

بدنیا منگر چون زاهد مفارق نه بدیده رغبت چون عاشق وامق و از آنچه داری
بقدر ضرورت قناعت کن و باقی آنرا آخرت توشه و یادکن با هر لذتی زوال
آنرا و با هر نعمتی انتقال آنرا و همگی همت خود را بر آن بگمار که نجات حاصل کنی و
بدولت وصل شوی   چند در بند این و آن باشی تا یکی زار و خسته
جان باشی سر حق درگذر ز هر چه دوست مغز جو از جهان بیفکن پوست
سررشته بدست آوردن و راه پیش گرفتن آسان است و از راه پیش رفتن
دشوار بس طریق حزم و شیوه احتیاط مرعی دار و پاس خود بدار که بس خطرات
شیر در بادیه عشق تو روباه شود آه از این راه که در وی خطری نیست که
نیست چون دشمن قوی و منی ضعیف است خلاصی مشکل باشد   دام سختست
مگر یار شود فضل الله ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم   آشنائی
نیکان سود بسیار دهد و آنرا بپایان بردن کمتر میسر گردد و کذلک معرفة
الله و اطاعته   عرفان و محبت است آسان دشوار بود ثبات بر آن
اگر باطن ترا ظاهر سازند و معنی ترا حجاب صورت تو باز نمایند هر آینه
از خود نفرت کنی و دوری گزینی و روی خود بینی چرا اصلاح خود نکنی و از رسوائی
مآل نه اندیشی نقل است که در روز جزا چون بعضی اند روی بیان نامه عمل نگرند بجز اعمال
حسنه و افعال صالحه چیزی نه بینند با خود قرار دهند که از جمله رستگاران خواهند
بود و در وقت حساب که درون ایشان را بکاوند سیئهای گوناگون از آن برون

آید

آید چون آنرا ببینند فریاد کنند که ما خود بدست خود نبودیم جواب دهند که
این نقوش آن اندیشهای فاسد بود و معاملات دنیات که شبها
بخاطر میگذرانیدید که روز آنرا بجای آرید و غافل از این که کل مقصود
معبود   قولی لب و زبان خود پرستی صد خانه پر از بت و یکی انگشتی
گوئی که یکی قول شهادت رستم فردا بکشی خمار کامشب مستی
هر بلا که ترا است از نسیان خدا است بخود آی و چشم بگشای از این همه جهل
و غفلت چرا است ای کار تباه نامه سیاه اگر ترا یاری باشد که در زمان
جدائی انگشتری بیادگار تو دهد هر وقت که ترا نظر بدان انگشتری افتد
بی اختیار آن یار ترا بخاطر افتد هر چند انگشت که عطائی از عطایای
خدا است کمتر از انگشتری نیست با آنکه خادمان حواس و ملازمان قوی
و سایر جوارح و اعضا که ودایع بدایع و عواری صوری و معنوی حضرت دیند
با آن منضم شده و از فلک علا تا تحت الثری و آنچه در آنست تمامی مرایای قدرت
و حکمت و نمودار جمال و جلال آن بی زوالند اینهمه یادگار ربی در دکان بینی
و از آنجناب جواب خطاب روز الست یاد کنی این خطاب که شنیده تو میوزی
بچه اندیشه ات آن بی بدل از یاد رود بجز آن جان جهانت بدل شاد رود
پای تا سر همگی آینه اوئی او بخود آتا بخدا خاطرت آباد شود تو
امانت دار پروردگاری ظلومی و جهولی را بعدل و علم مبدل ساز و از خیانت بدیانت

برداز که ترا طاقت نهایت قهر وی نیست — آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعه فال بنام من دیوانه زدند — اَعْرَفُكُمْ بِنَفْسِهِ اَعْرَفُكُمْ بِرَبِّهِ تا بشنو
وجود را از غبار هوا و پندار و زنگ کدورت و ننگ مصفّی و مجلّی ساز تا در
رحمت بر دیت باز شود و دولت محرم راز گردد نظم وجود آن سعادتمند را اکسیر
اعظم دان که تن دل گشت و دل جان گشت و جان شد عین جانانش
ای غافل ببین چه بوده و چه شده و از چه در کارت بسته در حجاب پوشیده
چرا بجود دنیائی و از عقبات شهوات نگذری و کدورت و تیرگی جام جهان
نمای عقل را نشسته نگذری روح بر فتوح رضا دهی — تو آنکه خدا نمائی
صد حیف که تا رو بجلائی — مسائل شریعت قائل و بمضاجع طریقت
عامل و بدقائق حقیقت مایل باش تا هستی زایل شود و جز معنوی بکل خود واصل
شود و بدانکه شریعت بطریقت بعبادت بطهارت ماند و نسبت شریعت
بطریقت بنسبت حروف هجایت و صغری بکبری ادنی شیرینی بشیر و بدر بهادر
و ابل به برودت نجاک که هر دو با هم جمع و امتحیه نکردند — کر بدین نکونه
طریق دین روی انچه در و همت نگنجد آن شوی ورنه زندیقی بکردی کور دکر
کمتر از حیوان و از شیطان بتر — در وقت معصیت فنای لذت و بقای
عقوبت را بیاد آور و پیرامون شهوت مگرد و دعوت کن که تعز اجابت رسد
و عمل بجای که بشرف قبول پیوندد تا پاکی و بیباکی نشد بدکرد هلاک خاک بیابد تا

بماک

امساک پاک نوان نمود بهیچ بهیچ تا همه توانی بپچید وارث مرگ تو خواهد تا از
تو میراث برد و تو حیات وی خواهی تا بوی ارث دهی زینهار بوی چیزی بگذار
که اگر فراخ روزیست بمال تو حاجت ندارد و اگر تنگ روزیست آنچه از تو
ماند روزی یکروز دلیست و تو محتاج تری بدان — ای بعمر این آن عمر
تلف ساخته مرغ دل خویش در مهلکه انداخته غصه فرزند و زن کشته تر محمه
نقد حیات خود از بد گهری باخته مانده جدا از خدا دست در آغوش دیو
بین که گراهشته با که برداخته — از غرور دنیا و سرور آن بپرهیز که آنچه
از محاسن اعمال و مکارم اخلاق بوی نیست از دست بدر رود دیگر بر نگردد و اگر
همه دنیا از تو باشد وقت رفتن نصیب تو پنج گز کرباس و دو گز زیر زمین خواهد
بود و جمیع مال از بهر باطل و منع آن از مصرف حق رنج حالی و مالی دارد
سیاه روز آینده که آن بر تو نگذرد و لب بارشدان در اول شب که در
آخر آن برای وی بگریند نه ملک الموت رشوت گیرد و نه مالک الملک مهلت
دهد هو الموت لا اعوانه تقبل الرشا ولا تشتری ساعة بالدراهم
رفته رفته رفته رفته یاد این هفته یاد آن هفته — هر فرمان ایمان
انسان است که کتاب مستطاب آفرینش بوی ختم شده است و کعبه موجودات
و قبله مخلوقات است چه همه بوی رو دارد و مسخر حقیقت و نید چنانکه گفته
وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ بدان شهادت میدهد

وچه بدتر از آن که بتسخیر مسخر آن درآید و بطفیل طفیل خود براه رود و بطبع
تابع خود کار کند   بشو عارف بخود ترک هوس کن   گدائی خدای
شهزاده بس کن   تو مغز این جهان کاینات دانی   ولی از جهل خود از خود نهانی
مستعد فیروزی روزی شو که در آن خیره شوند ابصار و نایاب گردد
ابصار و زبانه کشد نار و فراموش مکن آهسته نبای لذت شکننده
شاخ شهوت و برکننده جماعات و بیوه نماینده زن و یتیم سازنده
فرزند و گسلنده پیوند را یعنی مرگ که بزرگ برگ و ترک رسانده
حیوة ثم موت ثم بعث   و توبیخ و انفال عظام پیری خورد بودی جوان شدی
امروز پیری فردا است که بمیری   عنقریب است که چو کف زن ایام خزان
میزند بر در دروازه عمرت چو کف   بر تو باد که بهیچکس در هیچ باب نخندی
واگرنه از دنیا بروی تا بدان مبتلا نشوی و بر تو باد که بر دیگران طعنه نزنی
و با نفس خود مداهنه نکنی و فاعل قبیح نشوی که آن بقبیح ذکر و کثرت وزر و نقص
اجر تو گشته   هر که بد کرد او چه آن مرد بود   صورتش انسان و معنی دد بود
تو خود دی و دعوی تو بزرگ و لایق نیست دینیخ و بزرگی خاصه خداست و متکبر
مشرک بود   مراد را رسد کبریا و منی   که ملکش قدیمست و ذاتش غنی
از ابتدا و اول خود فراموش مکن   از شکم تا کنار آمده   از ره بول دو بار آمده
و با وسط و میان بنگر که مرتبه بول و سرگین و خون و مبرز اخلاط درون و برون
دار آخر

دار آخر و انتها یاد کن که کارت بکجا میکشد   شوی خوار و مردار در قعر گور
تن گشته است را خورد مار و مور   مغرور مسرور   جهان در جنب
این نه سقف مینا چو خشخاشی بود بر روی دریا   نظر کن تا از این خشخاش چندی
سزد گر بر بروت خود بخندی   ایجاز با نگار   گر تقوی سلمان و ابوذر داری
در طاعت مصطفی و حیدر داری   اینها همه هیچگاه بودت نخوه   گر ذره از غرور
در سر داری   چه جای آنکه از این داران با تو باشد و قدری از کبر و غرور
با تو باشد   اگر تکبر را با همه بد بها بسنجی هنوز آن گران تر آید و علاج
هر جهلی توان کرد و علاج آن نتوان کرد   ذلت آدم ز اشکم بود و باه   و آن
ابلیس از تکبر بود و جاه   لاجرم او زود استغفار کرد   وین لعین از توبه استکبار کرد
کبر ز انگیزد همیشه جاه و مال   که ز سرکش است کلمن راکمال   ربانکی
که آن شرک خفی است و از نظر اکثر باریک بینان چون کبر مختفی است در
حیرت است که اگر نشان پای مور را بر سنگ سیاه در شب تار توان دید صفت
کبر در پای خود توان دید در دید الگه تطهیر سریرت تخلیص نیت و اتصاف باخلاص
که خاص خواص است بسیار دشوار بود و مع هذا بیم المخلصون فی خطر عظیم در راه باشد
که در روز قیامت مرائی را گویند یا فاجر یا فاسق یا خاسر یا کاذب یا کافر یا
مشرک برو و مزد عمل خود را از آن کس بگیر که آن برای وی کردی   گناه
از دون نهان به از عبادت فاش   اگر خدای پرستی هوا پرست مباش   زهی بدبختی که

با خالق ادبار و بخلق اقبال کنی و کار کنی   پارسا این روی در مخلوق
پشت بر قبله میکنند نماز   طرفه تر آنکه از خلق خواهند که ریا میکنی نپسندند
در حوایج کنند و اگر یابند که با خلاص میکنی بپسندند و یارت گیرند و عزت دارند
درین صورت مردود خالق و خلقی و بدین تقدیر مقبول هر دو پس چرا این کنی تا آن
آن کنی   ریاکار نگار بی اعتبار   ز خلق و ز خالق بود شرمسار   ولی مخلص صادق
با صفا بود معتبر نزد خلق و خدا   عجب مناکه بیمایت وصفت پندار بدتر
بدتر از پندار گفتار بود چه این را آسان توان برید و از آن دشوار توان رهید چون
قدرت و توفیق هر دو از زدی تحقیق عطای حضرت است عجب را در اینجا جای نیست
گر کسی شکر حق فزون گوید   شکر توفیق شکر چون گوید   و در روایتست که اگر عجب بدتر
از گناه نبودی بیاری الله هیچکس گناه نکردی و همین معنی دارد آنکه بزرگی میگوید که الهی
معصیتی که مرا بعذر آرد بهتر از طاعتی که بعجب آرد   عجب دارم از هوش اهل
خرد که با عجب خود در آشیر شبرد   کسی که هست معجب نا کس است   همان شب هر کو دی اورا
بس است   سینه از کینه صاف دار که آن مانع تست از اشتغال بحق دین دار
و دنیادار کین دارد کیندار و دنیادار همین باشد و به قسمت قدیمی قسام حقیقی
که رعایت عدالت در آن کرده رضا ده و هیچ احدی حسد مبر که در نقل الاثر
انه فی جیدها حبل من مسد و ضرر آن بحب دین و دنیا بکاهد پیش از محسود رسد
حقد و حسد ریش کینه است سینه است   تیره کند سینه آینه است   روز و شب از غصه
بکاهد ترا

بکاهد ترا   روح بر درنج فزاید ترا   رغبت کن بحسن عمل و نفرت کن از
طول امل و غافل از اول مباش که اجل اگرچه آجل است اما عاجل است منقطع
سازد آمالرا و مغلول کند مشغول را بترباد که گرد رخصتها نگردی تا در شبهات
نیفتی و از آن بحرام آلوده نشوی   از پی آرزوی خویش مشو   راه
تقوی و احتیاط برو   از مباحات پاره بگذر   تا نیاید ترا به پیش خطر
کجا رفتند و چه شدند آنانکه صاحب قبایل و امم بودند و از
دنیا با قاصی همم رسیدند و نواحی اعدار الحباب تسلط آوردند و اعلی
و ادنی را زیر دست خود ساختند جمع کردند و نهادند گرفتند و خوردند از
این همه هیچ با خود نبردند ان فی ذلک لعبرة لمن یخشی   کجا رفت
کیخسرو و کیقباد   چه شد تخت شداد و نیروی عاد   کجا شد فریدون
و جمشید راد   فنا جمله را خاک بر باد داد   گرفتم تو هم همچو ایشان شوی
نه آخر چو ایشان پریشان شوی   بدبخت ترین مردم فرو گذارنده دین
و بردارنده دنیاست و نیکبخت ترین خلق تارک این و طالب آنست و دورترین
آدمیان از نجاح مشتهر بکذب و مزاح است و نزدیکترین ایشان بفلاح مشتغل
بخیر و صلاح است   خانه دین میکنی زیر و زبر از جنون   تا که شود آبادان خانه
دنیای دون   هرزه درایی کنی تا که بخندند خلق   ساخته این کارت از دایره
دین برون   بپرهیز از هوا که بدایت آن فتنه است و غایت آن محنت

وچنانکه انسان نتیجه آدمست وخواهر زاده ابلیس است و دنیا با هوا و آرزو کم
باش دوست چون نصیبک عن سبیل الله است وکرد محبت دنیا مکرد که آن
اصل هر خطائی و مادر هر بلائیست و در مصیبت جزع مکن و از خلق طمع مدار
وبیع متاع خود بغیر حبس بهشت غبن و خسران دان حوری و غلمان جلد
منتظر مقدمت تو شده باید این پیرزن بدنیت دوستی این عجوز ماده هر
بدنیت میل تزویج شاهد ناکردنی است نکاح عجوزه بیوه هزار شوهر کش
دنیا منما که آن دلیل بیخردی و برهان نادانی است چاه در زرزی حکیم کی تازد
زشت با گوهر نیک میسازد چیست دنیای دون گشته زین قحبه آن و قلتبانی
این محامد تو حاضر است در حال حیات تو و ذات تراست بعد از وفات و لیس
پیش از وفات آنرا برخود نگهدار و عطای تو راحت کرنده است در دنیا و سعادت است
در عقبا و اینجا از آن مشعوف و شاد شود و تو آنجا بدان را بدان و از ادعای پس
آنچه داری پیش فرست و پس مگذار که در وقت نزع روان تو در تشنگان با.
هم گویند که چه پیش فرستاده است فلان و آدمیان از هم پرسند که به پس گذاشته
برگ عیشی بگور خویش فرست کس نیارد ز پس تو پیش فرست و سبب طرب
فانی مطلب که طلبش تعب دارد و منقلبش صعب بود الفت فرغت باقی بجو که
حسنیش رستن آرد و عاقبتش نیکو بود مجو عشرت فانی اینجهان بجو عیش باقی
که به باشد آن میل دنیا مفسد دین و مزیل یقین است و بهترین مال آنست که

بدان

بدان کسب ثنا و شکر و باعث اجر و ثواب شود و نومید ترین خلق از روی کوشش
کهنه کننده بدن خود است در جستجوی آرزوهای غیر مقدر پس رحلت کند
با حسرت بیغایات و پیش او را عقاب بلا نهایات و در خبر است که بعد از مرگ
شما را هزار عقبه در پیش است که آسان ترین آن مرگ باشد فیا ایها الغافل
مانع شهوات باش نه تابع آن که آن سود دارد و این زیان ظلمت شهوت
که مستولی شود بر جان کس میشود خاموش شمع دانش و ایمان کس
بد عهد ناپاک مقبل هلاک در فسق و معصیت جستی و چالاک و در توبه.
و طاعت سستی و بیباک از گناه نگاه با ناله و آه و بطاعت بنقرابی روی در با
و بندگی بهتر از این کن که میکنی که شرمندگی نکشی که طاعت با نقش کنی
بر نانی و آن نان بنهی پیش سگی برخوانی و آن سگ سالی گرسنه در کهدانی
از ننگ بر آن نان ننهد دندانی پرهیزکاری برای پای عمارت دین
و عماد یقین و مفتاح رستگاری و مصباح منهاج نیکوکاریست امروز از ضرر و خطر
حرص بپرهیز است و فردا الجنب السبیل و با راهبر ذرتست مسلکش واضح است و مسالکش
رایج اینجا در آلایش از دیگران ممتاز است و آنجا در آسایش هارب را طالب سازد
و طالب را بمطلب رساند تقوی و ورع شیوه کن و راست برو راه تا آنکه ز
درگاه بری راه به اله تقوی که نباشد نه هر کار تو ماری پرهیز که نبود نه
از هیچ تو آگاه از خواری دنیا است نزد خدا جل جلاله که عصیان بادی نکنند بکر

در آن وثواب و قرب حضرت وی نرسند مگر برگ آن عیشش عین غمّ است
و بقایش محض فنا لذاتش تلخی است و مواهبش اندوه و سریع الانتقال و
شنیع الامال است باقبال تبعیش ادبار دارد و با ادبار مدبرش اقبال نماید دوری
و جدائی کنی نزدیکی و آشنائی کند وصلت و پیوند نمائی وحشت و نفرت بینی
عطیاتش را بلیه در کمین بود و پیوستنش گسستن همنشین خیرش شر است و
شرش خیر ملکش خراب شود و حاملش عذاب بیند بکشد و بکشد این
جهان بر مثال مردار است کرکس اندر و هزار هزار این همین را همی زند مخلب
و بن مراد را همی زند منقار آخر الامر بر پرند همه وز همه باز ماند این مردار
همه اعضا و اجزاء و تمام حواس و قوای تو فرمان تو برند مگر قوت واهمه
چنانکه همه ملائکه سجدهٔ آدم کردند الا ابلیس پس از وهم شیطان صفت که به سیرت
دیو است سیاه و غافل شو تا راه بدرگاه شاه توانی بردن وهم و پندار
دیو این راه است تا بعثش بی تمیز و گمراه است فهم داری ز وهم باز بر
تا ز قید هوا بگردی حر مدبرستی که دنیا کفران نعمت آرد و در راه آخرت بند د
دعا دور زد و آدمی را بخود نادان و سرگردان سازد غرورش خواری و وجدش
هرزه کار است بسیارش یکی و بلندیش پستی است عز و ریاست مایل و ظلی است
زایل بستر است بر خار و حباب است بر کار عیشش قصیر است و نعمتش سیراب
و بر آید و ز دو درود کارکنان سپهر بر سر دعوی شدند آنچه بدادند دیر باز
بگیرند

بگیرند زود توانگرش مفتون است و محتاجش محزون حلاوتش لعاب داران
نیرزد و حرارتش بعقاب کشیدن سرابیست برنگ و کاخی است بر سنگ
مالکش در فرقت و ساکنش در رحلت زنیست جادوگر و صیادیست
دام گستر شربتش قلیلست و حسرتش طویل فراز بیست غدار افسانه خوانیست
مکار زندگی گیرد و شرمندگی دهد بدان مایل بدان و نیکان گریزان از آن
ستارهٔ سعد قبولش با نحس زوال مقارن و شهد محامدش انبجه ناز هر مطاعن
مؤمنان را زندان و کافران را بوستان بود آفرین ای استاد سحر باف
که نمودی مه رهان را در صاف دام دادانه ببیند از عما خانه باقی عقبی را فنا
کور بینا و کر وشل گیرا و لنگ روان باید بود تا راه طی توان نمود
یعنی از باطل چشم بپوش و بر حق دیده بدوز و از حواس خود بر با دوصاف خداوند
به پوئی چشم حق بین بجز از حق نتواند دیدن باطل اندر نظر مردم باطل
بین است دنیا نمودیست بی بود و عقبا بودیست بی نمود و عنقریب که
بعد از مرگ بسبب شهود وجود این و عدم آن این معنی ترا ظاهر شود پس تو به
سوی نیستی هست خانه اما زجهان ندارد دنی دون نداد هیچ در بار کجا
باشد کسی را هیچ در کار دکوری خلق را کن هست خوانند اگر باید بینش
بیش یابید عجوزه دنیا فتنه انگیز و خون ریز است و در نهاده گیرنده و بونا[?]
کشنده امل بعید در ماید و اجل قریب پیش آرد گرمیش سرد است و روشنیش تیرگی

بمصارعت وی مسارعت مکن که بر خاک افتی و ناپاک گردی و منتظر قبول لوبی مکن
که نور از چشم برد موافقت کنی مخالفت کند و مفارقت کنی متابعت نماید
دیو خویت این عجوزه بد کار بر عکس خواهش تو کند بی وفا و ستیزه کار باشد
هر چه گوئی از آن تیر باشد دشمنی با دوست و دوستی با دشمن و بیگانگی
با یگانه مکن که زشتی است یعنی کسب دنیا و ترک عقبا و نسیان مولی همانا در خبر است که
روزی قلاده طلائی در میان حضرت امیر المؤمنین از مال غنیمت بود فاطمه زهرا آنرا
از گردن مبارک خود آویخت رسول خدا صلعم چون آنرا بدید فرمود ای فرزند از چند
ننگت نمی آید که مادرت خدیجه کبری باشد و پدرت محمد مصطفی و شوهرت علی مرتضی
و نور دیده ات حسن مجتبی و سرور سینه ات حسین بر بلا و تو گردن بند زر از گردن
آویزی خیر لیست که این سخن بشنید آنرا بفروخت و قیمت آن بنده بخرید و آزاد نمود
تا پدر بزرگوارش از وی خوشنود شد میل دنیا از دونی مردیست طالب
آن دنی و نامردیست مایل بی بصر باشد از حق و خویش بیخبر باشد
کاو طینت خر طبیعت شهوت لذت دنیا سبزه ماند که بر روی چاه و قیر رو ئیده باشد
میل آن مکن و اگر نه در آن افتی هر چند دست و پا زنی فروتر گوی و زبون تر شوی
هست چون مار گرزه دولت دهر نرم و رنگین و اندرون پر زهر ظاهرش
خوب و باطنش ناخوب چون کنی میل آن شوی منکوب طالب کام در دام آمد
و مانوا بنمواست کرامت اثر است که از هر چه خوبتر ببین بند شکن تا بنده نشوی و آزاد
باشی

باش تا آباد گردی نی در صدد قبول و نی رد میباش جویای مجردی مشو
میباش هر که بخود بپیوند و خود را پسندید که خود پسندی نزد خردمند
ناپسند و در نتیجه خود است و از قصه کلیم و کلب بقسیم حضرت الامام رضا کریم بند برد
همه خلق را از خود برتر و بهتر بگیر و خود را از همه کمتر و فروتر بدان و هرگز چون ابلیس
انا خیر منه مگو که طریق بزرگی و راه نجات این است بلندی کسی یافت کو پست شد
در هستی کوفت تا هست شد فرقه از دونی بی دنیا رفتند و طایفه از کم
همتی از عقبی عقبی شدند و تو از آن طبقه باش که از ولا همتی سودای هوای مولا از
سر بدر کردند و استقبال قبله وحدت کرده بهمگی همت متوجه محبت حضرت وی
شدند و بدلهان آتش تعشق وجود بر جود وی در کانون سینه بر افروختند
که خار و خاشاک نمود و بود ما عدای جناب وی را تماما می بسوختند و جان در بحر
محیط احدیت و هویت وی مستغرق گشته که گرد تعلق کونین بر دامن ایشان
ننشست و اسباب تعلق غیر رب الارباب را بسیلاب محو طوفان فنا بداد و دیوانگان
عاقل و مستان هشیار و فانیان باقی و بیخودان با خود اسم و رسم ایشان است
مقیدان تو از قید غیر آزادند ترا گرفته سوای ترا عوض داده اند غذای نعم
داد ام بلا بکار برند از آنجهت که ترا عاشق اند و دلشادند و بیل علیل
تو خلیفه زاده جلیل و اصلی چرا خود را ذلیل کنی خلیل وار تبر دسته دار لا الا
بردار و بتهای پندار آذر طبیعت را در بتکده هستی بگذار و از پا در آر تا

بجبل مطلق برسی و برهی   تب شکن باش چون خلیل الله   از خرابت برآتش
چون آذر کعبهٔ معنی تو پر از بت   پاک ساز آن از آن چو پیغمبر حرمت خانه
خدای بدار   پیش از پیش ساز زیر و زبر   ورنه یوم القیام خوار شوی
خاک ریزی ز بیم جان بر سر   سرای دنیا جائیست مبتلا و جفا معروف
و بجود نمائی و بیوفائی موصوف خانه‌ایست که احوالش تحویل در عقب دارد و دکان
دنیا آتش متاع و جان از آنها سلامت بدر نبرند شادمانی در آن مذموم است
و امان در آن معدوم هستانش متوحش است و منقاد سرکش بطمع می اندازد
دلو میدهد بسیار زد تنگنجان از آن گریزان و بدبختان بدان آویزان اهل آخرت
در آن غریب و آزرده چنانکه اهل دنیا در آخرت   طرفه جائیست این خراب آباد
که دهد عمر نازنین بر باد   کاملان اندر آن شکسته روان   ناقصان خرمند
خنده زنان میدهد وعده و خلاف کند   سفره اندازد و مصاف کند
در این کاخ سندروسی و چادر آبنوسی که بچشم تو کبود نماید این
عروس عبوس دایم در اثنای ساز عروسی کوس ماتم کوبد و هنوز پیچوب
دولت بر در کسی نکوفته از نشش جنب نفیر نکبت نوازد بباید و نشانزد
یار ناپایدار دوست مدار   دوستی را نشاید این غدار   این توده
تراب و بسیط زمین که تو بدان خرامان روانی چون نیک نظر میکنی آغشته
و آلوده بخاک استخوان مردان و زنان و پیران و جوانانیست که پیش از تو
آن

آن آرامگاه ایشان بوده و هر کوزه و جامی که شربت آبی از آن می آشامی
کاسه چشمی و کلهٔ فرقیست که بتبر سپیده و بسر میکشیده و هر سبزه گلی
و نرگسی و غنچهٔ زبانی و دیده و دهانی و دلیست که روئیده چرا از این همه
پند نمیپذیری و عبرت نمیگیری نه آخر میمیری که میگوید   زدم تیشه
یکروز بر تل خاک   بگوش آمدم نالهٔ دردناک   که زنهار اگر مردی آهسته‌تر
که چشم و بنا گوش و روی و سر   آنچه که امروز تو با گذشتگان
کنی فرداست که آیندگان با تو آن کنند   خشتی که ز قالب تو خواهند
زدن   دیوار سرای دگران خواهد شد   یاد کن و هراس از آن
ساعت که اسرافیل دم در صور دمد و ندا کند که ای استخوانهای پوسیده
و پوستهای پاره پاره شده و پیها و رگهای فرو بریده و بندهای از هم
جدا گشته و موهای پراکنده گردیده برخیزید تا بجزای نیکیها و سزای بدیهای
خود رسید   بترس از آنکه بحشر ز قهر حق گردد   لبان تشنه مخلوج جسم
محکم خاک   با حضرت وی روح نازنین لطیف   دگر بحشر بپوشد
لباس معلم خاک   راحت و عافیت دنیا در بی اعتباری نظم عالم
و محل ملتئم ماند فرحت با غم آمیخته و عسلیست در دسم رنجه برده
نعم داده و زنده نعم و خورنده ام است آرایشش عین آلایش باشد و حالش
در معرض استحاله بود اصلاح حالی کند به خف و جانی و مراد طالبی دهد

بنا مراد کردن صباحی — تا یکی را بدرد و غم نکشد — دیگری را نمی نماید شاد
بقول غول غوائله قوائله اکاله غراره فراره سحاره مکاره غداره ستاره
دواره عجوزه دوشیزه دنیا مغرور مشو که اعتماد بر وصلت و مدار او بودن
دلیل عدوی اولیا و خدمت و حبیب اعدای وی و این سرابان سرا
دو دشمن جدا اند از هم و مانند ضره با هم نسازند و طریق متضاد مختلفند
که بهر کدام که روی از آن دیگری باز مانی پس هرکه مرید دنیاست منکر
آخرت و بالعکس — مایل این کهنه دیر کلبه دنیا کجاست — گلخنی شوم را
میل به گلشن کجاست — ماده خر دید خر سایه در بهمن دشت — از پی آن
خر برفت از سر دوری گذشت — بی فرهنگ آهنگ جنگ این
چنگی چنگی زنگی دنیا که سازنده ناسازست مرقص که هوش برد
گوش برد از و نغمه ساز این نوازنده بازی دهنده که چنگش نگون
خوابان آلوده است چو پرش و مخروش که تار رباب اسبابش رشته اعصاب
گردن کشان است و نای نوایش نای دلیران و شهریاران و جام خانگاهش
کاسه سر این و آن — کرا برداشت این ظالم که ننداخت — کرا نواخت این
کافر که نگداخت — نشان رزم باشد بزم دوران — عروسی ماتم و حاصلش
خسران — چرا جزع کنی نوبت اگر ز دست تو بود اگر جزع کنی بر عدم حصول
وصول نارسیده بکن و میل عالم بقا داری در بهمان غنا بزهد کوشش و پرهیزکاری

طرفه

طرفه این است که تو عمل منهی دنیا را با وجود نهی الهی عالمی و فعل مامور عقبی را
با ثبوت امر شرعی و عقلی تارکی تا بیمار و محتاج نشوی قدر غنا و عافیت ندانی
و چون صحت و ثروت بیابی باز به نسیان آن موصوف گردی زهی نامردی
بیدردی — میل به دنیا تر بیشتر از دین بود — خواهش آن بغض این شیوه
ایکن بود — صرف نعم میکنی شکر نیاری بجا — تا بکی این بدرگی شرم بدار
از خدا — میلت به لذتی که علت غفلت است از آنست که لذت نوعی
از شهوت که چاشنی دیگر دارد و نسبتی برغبت مستلذات ندارد و نیافته و
ندانسته که اصل همه برکها بی برکیست و سر همه مرادها نامرادی چه آن جسمانی
فانی است و این روحانی باقی و در تحصیل آن مشقت عظیم باید کشید و ترک
مشقت بدین شد مرسید این است که میگوید — اگر لذت ترک لذت بدانی
دگر لذت نفس لذت نخوانی — سفرهای علوی کند مرغ روحت که از چنگل حرص
بازش رهانی — ولیکن ترا صبر عنقی نباشد که در دام شهوت بگنجشک مانی نصیحت
همین است جان برادر که اوقات ضایع مکن تا توانی اگر بیمار لذت صحت
تمام ایام حیات را بالذت بکیر نه شهوت بسنجد بر این نصیحت ره برد و از حقیقت
این پند آگاه شود و بداند که — در جهان گر شهوت دیگر لذت است (بلذت شود اگر بیت)
محو لذت است — با خود آی و با خدا صلح و آشتی کن که خیر و صلاح دارین تو
در آن است و جنگ و نزاع مکن که شر و فساد تو در این جهان و در آن جهان از آن عیان

و در آن پنهان است تا بدنیا مقبلی مدبری و چون بدان مدبر گردی مقبل شوی اطاعت
رب العزة کن تا مرجع حسن و مصیر مستحسن شود و متابعت هوا منما تا سعادت
شقاوت نشود و بلای بی منتها مبتلا نگردی   تابع رحمان شو و بر رو شیطان شو
رو بسوی دوست آر از پی دشمن مرو   کین بهلاکت برد وان بنجات کشد
از ره دولت مگرد جانب نکبت مرو   صفت اخوان با صفا آنست که
با هر یک از محبی دوست باشند و با نفس و هستی خود دشمن اگر توانی چنین باش
که راه الله این است   صلح کل کردیم حشری با جمیع کائنات   بدچه خود بودیم
با خود طرح جنگ انداختیم   اگر مغتنم شماری صالحات اعمال را برسی در آخرت
ببرکات آن بنهایت آمال دولت کسب مکارم اخلاق است نه جمع اسباب و اموال
و احتیاج تو به فعل عزب حسن بیشتر است از آنکه بقول عجیب مستحسن و کتب آداب
و ادب در کار است نه از کتاب فقه و ذهب تعلق دنیا عمر رحمت بکاهد
و توجه بعقبی هر دو را زیاد کند پس صبر کن در بلا و شکر کن در رجا و رضا ده بقضا
تا از تو راضی شود خدا   آن کن و آن باش که آید بکار   تا که شوی روز جزا
رستگار   هرچه کند دوست رضا ده بآن   بند هوا و هوس خود ممان
این موعظه بلیغه مفیده از کلام ولی ملک علام امیر المؤمنین علی بشنو و بدان کار کن
تا مگر از خواب غفلت بیدار شوی نقل است که مردی از آنحضرت التماس نصیحتی کرد آنحضرت
فرمود که مباش از جمله کسان که طمع در ثواب آخرت داشته باشند بدون عمل صالح و امید توبه و باز
گشت

گشت بطول امل صالح به گفتار از زاهدانند و بکردار از حریصان بدانچه دارند قانع
نشوند و از آنچه بیابند سیر نگردند شکر نعمت حاضر نکنند و طلب نعمت غایب
بکنند نهی نمایند و باز نه ایستند و بفرمایند و بجا نیارند و در هنگام بلا جزع
و تضرع کنند و در ایام رخا از آن اعراض نمایند تقصیر کنند در اعمال و مبالغه
کنند در سؤال و صفت عبرت کنند و عبرت نگیرند و پند دهند و بدان کار نکنند
بگویند بسیار و بکنند اندک منافسه ایشان کار در شاغله فانی و مسامحه ایشان شعار
در معامله باقی غنیمت آن اسرار اغراست شمرند و غرامت این اسرار غنیمت دانند ترسند
از موت نفس و نپرسند از فوت فرصت معصیت صغیر و جرم قلیل دیگران را کبیر و کثیر قرار
دهند و گناه بزرگ و سیئات بسیار خود را خورد و کم بینند و طاعت اندک خود را
عظیم گیرند و عبادت غفیر دیگران را حقیر خواهند بخلق طاعن باشند و با نفس خود مداهن
هوای دنیا شان در سر غافل از عنا و فنای آن و بیخبر از حساب و عقاب لازم
اسبابش زهی کوری که آدمی مغرور بسرور سرائی شود که توانگرش مفتون و محتاجش مغبون
و طالبش محروم و وارثش منحرف بود و ندانند که آنکه نیکش بیند اعمات و آنکه
بدش داند بینا است آفتاب تابان ماند که اگر دیده بر ضوء او دوزی خیره و تیره کند
و اگر در نور او براه روی و با دیگر چیزها را به بینی بینش فزاید   اگر طالب راه تست
توئی نصیحت نباشد بدین نیکوئی بکن حلقه گوش این نکته را بدان قدر این لؤلؤ سفته را
اگر در سرایت ولایت کس است   همه خلق را این روایت بس است   هر آینه باد ای

ابرار و پاکان مجید بدین ناطق بود پس جهد کن تا از آنان باشی نه از اینان و بدخا
روی نه بد ایجاب نیک را نیکی و بد را بد رسد هرچه هر کس کارد آنرا بدرود
فرشتگان معصومانند که از ایشان خطا صدور نیابد و شیاطین دیوانند
که از ایشان هیچ ثواب بفعل نیاید و بهایم و جبار پایانند که از فعل حسن و عمل قبیح هردو
بری و عاری‌اند اما آدمی که جامع هر دو نتیجه است نشود که معصیت نشود ولیکن ترک
توبه و استغفار و اشتغال با صرار از دو جنبه شنیع بود پس در راه افتادن و از
راه غلطیدن آن مقدار بد نبود که برخاستن و براه نیامدن بنابرین بر خیز و بیا
که توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون قرآن است و حدیث التائب من الذنب
کمن لا ذنب له ثبت ایمان است هرچند که کرده معاصی چون برگشتی تو از خواهشی
آن بد باشد که از جهالت نائی بهدایت ولایت رو دست که رحمت کرده
و بر صفت غفلت و جرات معصیت و عدم معرفت و بطالت کسالت حسرت خورده
و نفعت بداو است بس پیش از آنکه کارت بد انگار رسد منشین و طلب دامن از طلب
دامن همت برزن و بدر ره دوست ابده بر شتر زن هرچند در درون خانه راهت بند
نومید مباش و حلقه بر در زن سخاوت رغبت بر یافتنت و ورع طهارت از خواب
آفت خود اتباع هوا است و فتنه نفس و الا شدن بد بنا و مفسد طاعت عصیان است و نزل
نعمت کفران و قصور اعمال را عجز حال و بر بهرن حضار آحاد بصیر آنکه شنید کرد و منتفع
شد بعبرت از دیگران و سعید آنکه از عقاب ترسید و از ناصواب گردید و بامید ثواب کار خود
بکاو کرد

نیکو کرد نعمتی که باقی نیست بچه کار آید و تقدیر که بتدبیر تغییر نیابد اضطراب
چرا باید کرد و بعفاف عمل از فضل پاک شود و به تصدق اجل به پس افتد و
اقبال در اطاعت است هرگاه که الله بنده را دوست دارد ما را بر دل و سرد کند
و در نظر او دشمن نماید و طول املش را کوتاه کند و چون وی را دوست ندارد
و خواهد که بوی مضرتی رسد دوستی مال را در دل او جای دهد و بطول املش
مبتلا سازد ترک لذتها و شهوتها سخاوت است هر که در شهوت فرو شد برگو است
هر دلی که بغض دنیا خالیست بلیک آن از بغض مولی خالی است و انکه او از جهاد
از دو خته است هرچه جز دوی بیش حسش بسوخته است بتحقیق که از قول تو سوال
کنند و از فعل تو ترا جزا دهند پس بکوش تا راست گفتار و درست کردار باشی
نکوئی مکر خیر و مکنی مکر نیکی و بد آنکه مقدار لذت تلخی در پیش است و باندازه
شادی اندوه دامن گیر و در صواب ثواب نوان رسید و نه بکسل و خواب و
بعمل به بهشت توان رفت نه بمال و رفع درجات برغبت بحسنات است و رفع
سیئات بتوبه و انابت تا که باقی است وقت کاری کن که پس از مرگ بنیت
فرصت کار مهلت تقدیر غنیمت دان که نباشد به سینه مهلتمان
در این خواب ویران که گذرگاه آدمیان است در قید خان و مان و در بند
سر و سامان ممان تا که شهری از ملک عقبی خراب نکنی خانه در سرای دنیا نتوانی
ساخت و آنرا از دست ننداخته بدین نتوان پرداخت درین زندان دربران

مرد فرهنگ نه گل برگل نهد نه سنگ بر سنگ حب ریاست مایهٔ محنت است

و محبت مال علت فتنه و مهر فرزند قید و پابند روح و خواهش سایر آلات دنیا

خوار کننده دین و فنا کننده یقین حق مقر بهتر از باطل مقر بود و افضل اعمال

قضای لوازم و ادای شکر باشد و انفع اموال آنست که صرف خیرات و مبرات شود

و بدان ولی توان هدایت آورد و نیکوترین مردم شاکر در نعمت و صابر در بلا و عاجز

در مظلومیت بود و دیگر چون کار نیکی کند شاد شود و چون بدی از وی صدور یابد

استغفار کند ای خورده ز ایام فریبنده دمی چند دی عمر تلف کرده

ز بهر درمی چند عمر تو دمی چند و توپابند دمی چند دل در درمی چند چه بندی ز دمی

چند بعضی از مشایخ گفته‌اند که در اهزار نام است و در سر هر یک از آن رفض هوا

و ترک دنیاست بگذر از گل تا بدل واصل شوی عارف و فرزانه و کامل شوی

و آرهی از ظلمت تن پروری بر فلک بخشد خدایت برتری حرمت نعمت حضرت

حق بدار و اندک آن را کم مشمار تا شکرگذاری معروف کردی و بکفران انعام

باری موصوف نگردی مرویست که امام جعفر صادق پاره نان بارهٔ بر در مبرز یافت

آن را بدست غلام خود داد که نگاه دارد آن را اشبث بخورد و چون آنحضرت بر آن

اطلاع یافت وی را آزاد نمود و فرمود که هر که نان ریزه را از زمین بردارد و بخورد خدایتعالی

برکت آن از آلایش دوزخش آزاد سازد پس من چگونه روا دارم که آزاد کرده خدا را

بندهٔ خود سازم خوار مشمر نعمت یزدان که آن بود بیجائی و کفران قدر آلای

ایزدی سپاسی

ایزدی را سپاس که بودن اساس شکر و سپاس از خشک روزگاری بود شیطان

به تسمیه خود نام عقل و روح و روح هم بناه بخدا میبرم که این جهنمکه بد ترین مهالک است

که ما باشد جنگ دیو و نفس باشد آشتی از عما آنرا تو جنگ عقل و نفس انکاشتی

حاصل معاصی تلف است و محصول آرزو ما تا تلف و لازم تواضع شرف و درک

خیرات و نیل سعادت منوط بفعل طاعات و اعمال زاکیات است و مداومت فکرت

و حذر این کنند از عشرت و عبرت و دوام عبرت بار موذی با ستمرار استبصار شود

و درک ادراک ثمره دهد و کور صوری بهتر از نابینای معنوی است و بی چشمی حسن نیکوتر

از دیدن محرمات کور ظاهر در نجات ظاهر است کور باطن در نجات ستار سرات

آن نجات ظاهر از آبی رود و این نجات باطن افزون میشود بخوشی و خرمی

بگذران تا بناخوشی و آزردگی نمیری جهان آئینه دار تلخ گردد که شیرین زندگانی

تلخ میرد از انکه مرگ جدائی از چیزهای دنیاست و معلوم است که جدائی از شیرینی

تلخی است و جدائی از تلخی شیرینی اگر کسی بد تو گوید و با تو بدی کند تو باید

که با وی نیکی کنی و نیکوئی او گوئی زیرا که مکافات بدی ببدی در شناعت بدان ماند

که سگی پای شخصی را بگزد پس آن شخص نیز بمجازات آن با دندان پای آن سگ بگیرد

بد برا تلافی ببد خوب نیست نزد خردمند مقبول نیست کسانی که راه صفا برگزیدند

بدی چون ببینند نیکی کنند رحمت خدا بر آنکس باد که تقصیر امل و تدبیر اجل کند

و مهلت را مغتنم شمارد و بحسن عمل پرداز و لجام تقوی در کام نفس خود کند و بکشد او را

بطاعت حضرت حق دو را آردش در زیر با عبادت وی و بصحت جسم و سلامتی تن
فریفته نشود از آنکه مدت حیات قلیل است و عاقبت بسرعت مستعجل این است که
میگویند کل حیاة الی مماة و کل ذی جدة تحول کیف لقاء الفروع بربا و قد ذوت
الا الاصول ترک موصفات و برگ نیست بلا بدترین خلق طویل الامل
و قصیر العمل است و آنکه خیرش بکسی نرسد و از شرش ایمن نباشد اعانت ظالم کند
و اهانت مظلوم نماید ای زبردست زیر دست آزار گرم تا کی بماند این بازار
فرق است میان عملی که لذتش نماند قلت شهوت و دفع غفلت صفت عقلا است
و تضییع فرصت و عدم فکرت در خیر در خلقت علامت سفاوت باید تا کشتی حیات
بساحل نجات رسد و شوق بهشت باید تا این مرحله بر سنگ و خشت در نظر زشت
نماید کسی را که باشد بخلد اشتیاق نخواهد بدنیای دون طمطراق در اندیشه ترک
باش مدام که تا راه یابد بدار السلام کار بعلم کن که بجهل خود اکثر کار کنند و
صدقه از اندک ده که از بسیار خود هر کس دهد یار ضعیفان باش که یار توانا خود همه
کس باشد و عمل برای خدا کن که برای هوا خود بیشتر خلق کنند بعلم و جود و مروت
بکوش با اخلاص که هر که این همه دارد هست بنده خاص مراقب احوال و خائف
از اعمال خود باش و به بیند سود مند کار بند و از استماع سخن گمراهان پرهیزکاری کن
که بکاری آید و رستگاری بار دهد خوش آنکه نظر برگ دارد و ترک برگ کند
و عمل صالح بجا آرد و امل کوتاه سازد و بجزای دنیا برای عمارت عقبا راضی شود و مالک

هوای خود

هوای خود بود تا مملوک آن و مسلط بر نفس خود بود نه زیر دست وی متصف بصفات
قانع بکفاف و مجتنب از اسراف باشد و بر ذلت خود ندامت کشد تا ذلت نه
بیند و بهدایت مبادرت نماید قبل از آنکه در آن بسته شود و عمل صالح کرد پیش
از آنکه اسباب آن از دست وی بدر رود حاصل آنکه بنده کی باید بود نه اسیر
شهوت و بطال بود طلب جمع دنیا با آخرت از قرب هاوی تست زهی
تصور باطل زهی خیال محال و طلب خیر که عامل شر باشد فاسد العقل و عجب
بود و جوینده دنیا بدین معایب و بدین مذموم و بی یقین بود و خواهان عروج
مراتب و درجات بلا خیر است و حسن غایت جهالت دارد و میل بجنت تا علم
عبادت حماقت باشد و طمع محبت بی استحقاق درشتی و زشتی است خواهنده
آخرت آنچه خواهد از آن بیابد و آنچه مقدر است از دنیا برای وی برسد و طالع دنیا
از آخرت بی بهره بود و نیابد از دنیا مگر بضاعت خسارت بگذر از دنیا که مردار است
خوار چند باشی چون سگان مردار خوار بی عبادت از شفاعت پی بری
از خر و از خوک و از سگ کمتری اطاعت دواعی سر در مفسد عواقب امور
بود غالب شدن بر هوا خطر بر شدت هاوی است و اعراض از سودای دنیا استخلاص
از بلای عقبا است بر تو باد بلزوم یقین و اجتناب از شک در دین که از آن نافع تر
و از این مضرتر چیزی نبود و دولت بخلق و خالق رعایت وفا کند که ترک آن خطاست و دور است
کردار شایسته شتاب کن که توشه راه جنت و متاع بازار آخرت آنست و شیوه صبر د

بر هر کاری از دست مگذار که آن عون طریق دین و حصن حصین بود و شیوه متقین
بود و صفت موقنین باشد   غرض آنکه بیدار و هشیار باش شب و روز در
کار دار باش مکن کار جز بهر یزدان پاک که وی پایدار است و جز وی هلاک
بر تو باد که محافظت عفت و امانت کنی و از فساد نیت و خیانت مجانب
مانی که این صفت جمیل و فعل حسن زیاده از سایر محاسن اخلاق و مکارم شرافت
دارد و افضل ذخایر ظواهر و سرائر باشد و بر تو باد که جان و رزی با خویشان
و همسایگان و شکیبا باشی در بلا و شکر گوئی بر آلا که مجموع این کارها مستعار و پاره فرا بنده
اعمار و نعما و زود آینده نقمات و بلیات   با دیانت باش و نیکو اعتقاد شکر
حق گو تا شوی نعمت زیاد و باش با همسایه و با خویش یار تا شود یارت بدان پروردگار
قناعت بمقدار عفت بود و طاعت باندازه خرد تا باب لذت دنیوی
بسته نشود در نجات اخروی گشوده نگردد و تا محک امتحان بمیان نیاید درجه و درکه
مرد از عزت و خفت ننماید و جزا در خور بلا دهند حسرت و ذلت عفت قدم ندم نبود
و معاینه احوال قیامت موجب ندامت اهل بطالت باشد   آنکس امروز که فردا توانش دیدن
بکن آنچیز که آنرا نتوان بشنیدن   عجب دارم از کسی که از حساب ترسد و بقدر
کفاف از رزق قناعت نکند عاقبت شهوت موقت دارد و عفت نورزد و داند که
بتوبه و استغفار آنرا کار را گذشته نگذرد و آن نکند و نومید نشیند و با وجود اعتقاد
بشدت انتقام ملک علام در آثام و اوزار اقدام نماید و با تحقیق و یقین بانتقال از دنیا

بنخستین

نخستین کار عقبی پردازد وای بر حال بخیل بدبخت که با تقاری که بدان گرفتار است
و از غنای که طالب است محروم در دنیا معاش محتاجان کند و در آخرت حساب
توانگران دهد و که بعقل تر از آن بود که زبان کشد بد سخنی که او را در حق آن نه
سود دنیوی بود و نه ثواب دینی   ای شده مستغرق بحر گناه نامه در جند بمانی
سیاه و تا بغ و ار یاد دل و دین دار باش دم زن از گذر و در کار باش
معاودت تو بهتر از ندامت است بر باطل و عداوت عاقل خوشتر است از صداقت
جاهل مقید حرص در قید مشقت بود و بنده این باید و آن نباید از عبید صوری خوارتر
باشد و هرگز طعم از آزادی نچشد و از نشئه زهد و قلب متعلق بشهوت از موعظه و حکمت
منفعت نیابد   عشق جیفه دنیا کی شود بینا نجس بود دل او خبیثش در رشته مار
حیات ابد در ذکر احدیت و رضای صمد در فکر لحد کنجها در کنجها و عافیت
در رنجها و توفیق مجاهده هوا در استغاثه و بکا و نزدیکی مولا در دوری از دنیا و سود در
جود و بهبود در بنود در هر لحظه اجلی است و در هر لمحه املی و در هر وقتی فوتی و در هر
نفسی موتی و هر خسته را درجه و هر سینه را درکه غایت عروج و ولوج در بهشت است
و نهایت تنزل خروج از آن چاه غفلت در صحرای طبیعت بود و قصر معرفت در فضای
صفا   تا کی امید بشهرها در غربی مانده باشی بسته پا تا کی ای شهباز پر
فتوح بازمانی دور از اقلیم روح جهد کن این بند از پا باز کن بر فراز لامکان
پرواز کن   محروم کیست که در دنیا یار آخرتی ندارد و محروم تر آنکه دارد

وقدر آن نداند و از این هرد و ضایعتر نبید ولتی که با رفیق بد صحبت دارد
ماربد باید کسی را بد بود زانکه در باید کسی را یار بد زانکه آن تنها همین بر جان
دین بجان و عقل و بر ایمان زند   بترس از خدا تا رسیدن ساعت خاشع
و معترف واجل عامل و عاذر مبادر و خاین متوارک و اصلاح حال ما لکن
در حال تحصیل کمال و کسب حال و اشتغال بصالح اعمال زهی فیروزی که روزی کس
شده که مصلح معاش هر روزیست و بتوره های بنیاد شنو و گویا دیگر است اعتقاد در
توشه ساخته و بطی طریق معاد پرداخته و با جمیع کائنات صلح کل کرده و با خودی طرح جنگ
انداخته   ای زبون تفرقه هستی تا کی این بید ولتی از چه بخوشی نمیدانی که اندرتی
رو بهوکن رو مرد گشن جو تا بفریادت رسد وارهی از ظلمت تا بکردی چون غرلتی
طفیل که در عاقبت خیر و نفع خویش ده خوشتر است از کثیر که در انجام بشر
و ضر طویل کشد قرین شهوات اسیر تبعات است و مایل لذت رهین سیئات انچه
از رزق امروز کم شود امید است که فردا زیاده از آن برسد اما از عمر روز گذشته را
امکان بازگشت نبود پس بر تو باد که فکری کنی و راه آخرت پیش گیری تا نیکبخت شوی
و به بهشت روی   نقد عمر خویش را ضایع مکن ای بیخبر تا توانی جنس عقبا در خبایا
آن بخر بند شهوت چند باشی در غم نان تا بکی رفت فرصت از کفت این راه
ناکرده طی   هر طامعی ذلیل بود و هر حریصی فقیر و هر جاهلی تارک الکفاف
بقدر کفاف عفاف است و زیاده بران اسراف هر صبحی و شامی که بر تو میگذرد

بجوان

بعید است که قریب میگردد و دور میشود فکرت را بکار بر و عبرت بردار و اعتماد بر مهلت
مکن که سود جهان زیان است و مدتش انتها دارد و محنتش بلا و حیاتش فنا
ای مرده ز غم گر این و آن میباید خود را چه کشی ز غم نه جان میماند اوقات
شریف عمر را قدر بدان آن ساز که آن در انجمان میماند لب لقمه از طعمه
آدمی را از طعامهای وافر گوارا بی نصیب و بسیار لذت دنی نکرده که لذتهای بی
منتهای عقبی از دست بدر برد پس ای سید ها که بدان نرسی بکتمان عیوب و ستر
ذنوب مغرور مشو بوفور نعمت مسرور مگرد چه تواند بود که استدراج و مکر بود و نیکو بنگر
که مبادا که از صیامت بهره بجز گرسنگی و تشنگی نبود و از صلوات بعضی بجز عنا
و قیام نباشد از حزن مگریز که شاید بفرح مؤبد منجر شود و در سرور میاویز که
شاید عید که باید ده مخلد گشد از یکدم شهوت زنان بگوشو عیب و گنه و خطا
سهل نگو شو در مسجد اخلاص بکن طاعت دوست با هرچه جز اوست مهر او بگردد شو
بیجا در راه حضرت باری از فاحشه ها زاری کمتر بود که دایم خود را بزیور و
گلگونه می آراید نظر همچون خود ذلیل جلیل نماید و خرنده که مشتری دیت خویدارد
افتد شرمت باد که صلا و ندای ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان
لهم الجنة نشنوی و با حلیه اعمال و اسباب اخلاق حمیده ظاهر و باطن خود را بیارا
تا در نظر رحمت وی پسندیده افتی عرفی دم نزعست و همان مستی تو آیا بکدام ماید
پرستی تو فردوست که دوست نقد فردوس بکف جوبای متاع است و تهی دستی تو

چنانکه آدمی را گاهی چنین بگیرد و بفرمان خود جنبان و متحرک میسازد در
اغلب اوقات اکثر خلق را سگ غضب و خوک شهوت و اژدهای حسد و موش حرص
و شیر عجب و پلنگ کبر و میمون مکر و تزویر و غیرها بگیرند و باراده خود بحرکت می‌آید
و گاه میفرمایند تو از ایشان مباش که بصورت انسانند و بمعنی حیوان که صفت
دیو بر ایشان و اگرنه بعد از خرق خرقه قالب در قبر بدهیئت کشی و بجائی برسند
چون تو در صورت بدی ریزی و آنکه در صورت ددی چیزی نقد تو چون ترا برانگیزند
همه در گردن تو آویزند تحقیق تبعیت هویت لاهوتی و با وجود ناسوتی خود را
ببر در تحت عقل و اذن شرع کار کن تا در حرکات و سکنات تو خطائی واقع نشود
بکوش تا حق گیر و عقل گیر و شرع گیر و شوق گیر و فرشته گیر باشی نه دیوگیر و سبع گیر
و بهیمه گیر و خیال گیر و گرفتار بدانکه اعمال ظاهر تو نشان احوال باطن تست چنانکه گفته اند
از کوزه همان برون تراود که در وست ورع با طمع کی جمع شود و استطاعت
هدایت با مغلوب هوا کجاست با غفلت دلیل خلیل سبیل چون رسد و ما نوش با
خلق چگونه خبر دهد و حلاوت ایمان با اطاعت شیطان کجا توان یافت [illegible] شناسنده
و بجسم کاهنده شاد شونده و فریب خورنده یقین که بیهوش باشد و تا هوا و هوس
باقی است نجات [illegible] در باقی است اژدهائی است نفس با فرجام که بکاهش فزون
بود صد دام کام او کام دنیی فانیست میل آن از کمال نادانیست هیچ
ضلالتی بغفلت نرسد و هیچ کالی [illegible] آل و هیچ نعمتی بقناعت و هیچ بلائی بشره
و هیچ

۳۷

و هیچ مونسی بقرآن و هیچ بیداری به پیری و هیچ شرفی بتواضع و هیچ خستی
بتکبر و هیچ سعادتی بمعرفت فانی و تبدیل آن بباقی و هیچ سالب نعمت و
جاذب نقمت چون ظلم نبود و جابر را از آن ظالم گویند که چون سر بگریبان عدم
فرو برد بغیر از الم بوی چیزی نماند دیدی که چه کرد اشرف خر او بظلم
برد و جانی بگزر چون باقی مانی بر حالت خود و حال آنکه دهر در احالت نیست
پس بکوش تا بر هوا فایق باشی تا نجات را لایق شوی بمال خود متبرع باش
و از مال غیر متورع و در سلوک متشرع قدرت داری عفو کن ملکت داری عدالت
نمای و کار دین را بر کار دنیا [illegible] و فتنه و فساد و معاد بین العباد چون
شتر دوساله مباش که نه شیر دارد که بدوشند و نه بار تواند داشت تا بار کشند
مدعی تعیین مباش که نقابی طالب و بران دعوی کاذب بود و اصل نشود بجنت مگر
ساعی گناهی نکرد و از جهنم مگر متقی و بجزای مترتب نرسد بغیر از عامل و از
صراط عبور نتواند کرد سوای مجاهد نفس شیوه مخالفت و محافظت و انشش میسر نبود
بجز آنرا که تکرار مسائل آن بسیار کند ای هیچ نکرده نیک و بدها کرده و آنگاه
خلاص خود تمنا کرده رو طاعت حق بکن که هرگز نبود ناکرده چو کرده کرده چون
ناکرده از خیر خوشتر چیزی نبود مگر ثواب آن و از شر بدتر چیزی نباشد
مگر عقاب آن ناشکیبائی مصیبت کجاست و با ناشکیبائی اجر ثابت هیچ بشکر را
صدیق حقیقی نباشد و هیچ ممسک را رفیق تحقیقی برادر مردان و یار شمار آتش را

که ترا با وی مدارات و مدارا و احتیاط و مماشات باید کرد از کبریت احمر عزیزتر
چیزی نیست مگر بقیه از عمر مؤمن که بگذشته مانده است و هیچ ثوابی نزد حضرت عزت
بثواب سلطان عادل و جوانمرد با ذل نرسد شجاع باش تا گشته نگردی و
حلیم باش تا لئیم نگردی و عفیف باش تا ضعیف نشوی و کار بیجا مکن در کارها عدالت
رعایت نما و میانه روی کن که سعادت در آن است   اصول خلق نیک آمد
عدالت   پس از وی حکمت و عفت و شجاعت حکیم راست گفتار است و کردار
کسی کو متصف گردد بدین چار   توفیق بیافت انکه بخل کرد بگردن
خیر و مال را به پس گذشت از برای غیر اصلاح خود که صلاحت در آن است و اهمال
در آن مکن که هلاکت نیست اکرام نفس اهانت اوست و اهانت او اکرام او و اعتماد
با وی خیانت با دیت و اعتقاد و عدم امانت بوی غایت دیانت سلوک خواهش
شدن گمراهیت و مالک آن بودن آگاهی اطاعت نفس خسارت اوست
و مخالفتش مصلحتش زیر دست وی گشتن خفت و خواریست و زیر دست وی نشستن
رفعت و اعتبار   مکن کار کز بفرمان نفس   مکوش و سواس و برهان نفس
زتسلیمش ایمان بغارت دهی   بکن زیر دستش که تا وارهی   استظهار در
احتیاط است و استحضار در بیابان کی شتابان قطع بیابان زودتر از آهسته رو نکند
و متیقن بر حیل آماده رجعت شود امساک دنیا حقارت است و امساک دین عزت
و عجب کردن برای خود ضلالت مرگ هوا لغزنده باشد و ذرایع عداوت در رونده خسارت

طریق

طریق معاد سبیل مداد بود و علم نافع دانش عطائی هر که هر چه خواهد آن کند
آنچه نخواهد آن بیند   مکن بد که بد را بد آید سزا   بکن نیک تا نیک بینی
جزا   نهی چیزی منع شکریست و اخفا و زشتی کتاب مذمتی و اشتهاد
معصیتی استدعا و مذلتی سلامت در استقامت است و قبول با توبه اخلاص
بیار تا خاص شوی و اختصاص بیار تا خلاص کردی فعل خیر خلیل نفس خود است
و حامل شر عدول و لی صارف مال در غیر محل و فاعل احسان با غیر قابل
آن به اختیار نه با اضطرار خلل و زیان بیند و تا دم و پشیمان نشیند   باید آن
هر که گرد نیکوئی   عاقبت بد نه بیند او باد اش   در زمین تبه زراعت چیست
تخم در مزرع قبول بپاش   استنقاف دنیا استقلال آخرت است و قلت آن
کثرت این و استکثار آن تقلیل این مفید هر چند بیشتر بهتر و مضر چند انکه کمتر
خوشتر چون ساعی ساعی ضایع شود و مراعی راعی باطل نگردد در تهذیب
و تادیب بکوشش و از افراط تعدی که عین تکثیر اعادیست بیندیش و در
عمل دغل مکن تا خلل با جر راه نیابد و عقبی را در یاد بدار و دنیا را از یاد مگذار
که این بر باد رود و آن بر جا ماند و اجتماع این هر دو را از جمله ممتنعات شمار
قاضی تو بداده خدا راضی باش   نی در غم مستقبل و نی ماضی باش
دنیا داری و آخرت میطلبی   این هر دو کیت دهند خود قاضی باش
هر که در انتظار مرگ بود بخیرات مسارعت نماید و هر کرا اشتیاق بهشت باشد.

از شهوت باز ایستد و هر که از نار جحیم ترسد گرد محرمات نگردد و آنکه خدا را
خواهد باید در تعلق غیر بر روی دل بگشاید عارف قدر باقی خود را عیب قدر شهوت
فانی ننمود و خائف از عقوبات از سیئات بگردد شریر از شر خود ضرر بیند
و کشنده تیغ ستم زننده بر سر خود است   هر که بدی کرد زنا بخردی صد بدیش
افزون برسد زان بدی هر که در کارها با زیرکان و خردمندان مشورت کند در هر
باب صواب نماید و هیچ وجه ندامت نکشد و هر که درد ستور خود را از طبیب پوشیده
دارد در رنجور بماند و آنکه بر معصیت دلیر بود دلیر بر غضب و زد کار باشد کثرت
ذکر مرج و مال موجب قلت حظات در حال و قضای نفس علت فضاحت او گردد
و اعتماد به دنیا از فساد عقل خیزد و جمع حرص با بخل سبب ملامت نقد و نسیه شود
هر چند که لا اسیر کند نفس لعین   کاشش بزهی که آن زبان است بدین   تا آنکه
رسد لساز و مگذر تو از آن   تا راه بری بگنج باقی بیقین   ذلیل ضلیل تو علیلی
و دلیلی بر خیز دلیل جمیل بگو تا به دعوت و حکمت و تربیت وی هدایت و صحت و
عزت یابی و بوطن اصلی خود شتابی مدح خود مکن که آن رنج تست ذم خود مکن
که آن رنج تست وسعت نعمت داری به تنگدستان انعام نما و دهنده و آورنده را
از طلبنده و گیرنده دوست تر دار که آن فانی بقصد باقی دهد و این باقی باخذ فانی
آن بارت نهد و این بارت کشد و در گرامی که خدا با تو کند اکرام بندگان وی
بجا آر و حق همه کس بگذار   خردمند آن بود کو راه جوید   بجان راه سوی شاه پوید
کند

کند رحمت بجا جان و بادم   روی خوشنود باشد خلق عالم   مصاحبی
که معایب تو بر روی تو بگوید صحبت تو بر وی وبال است و رفیقی که ستایش تو نماید
بد آنچه در تو نیست اگر بدانی مذمت تو بجا آرد و هر که محافظت چشم نکند معاشر
خشم خدا مبتلا شود و آنکه بخل ورزد بمال خود بر نفس خود ستم کند بدان شوهر
زنش و کیسه که بگذرد بر دی روز روشن و شب تار دمی روشنی از تیرگی
باطن نزهد و در این تاریکی بروشنی قلبی راه نبرد با اشتغال بصلوة و صیام
و فکرت و عبرت که از وی بدتر بود   پیری و جوانی بمثل چون شب و روز است
ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم   از جمله عقوق است تضییع حقوق
و اجد مفاسد است افساد معاد و از غایت حماقت است اختیار در فاقه
و اکمل نعم است وفور عقل و اشد مصایب بود غلبه جهل و افضل مروات
اندا اعانت مظلوم و اشرف نیکیها باشد نیکی با نیکان و بهترین اعمال تو
نیت است که ترا از دوزخ برهاند و به بهشت برساند   هر چند بروی کار
در نیکنگرم نیکیست که نیکیست و دگر هیچ نیست   بستگی اشک چشم
از قساوت قلب بود و آن از کثرت ذنوب و آن از نسیان موت
و آن از طول امل و آن از محبت دنیا که اصل همه خطاهاست و ترکش سر
همه طاعتها   دشمن بدشمن آن نه بیند که بخرد   با نفس خود کند بمراد
هوای خویش   در روز الست عهد بستی و بزودی از رستی بگستی

اگر اکنون توبه بازگشت کنی رستی وبدولت پیوستی که ان الله یحب التوابین
ویحب المتطهرین اینست که میگویند   نه مارا در میان عهد ووفا بود جفا کردی
وبدعهدی نمودی یکبارا از جهان دل در تو بستم ندانستم که برگردی بزودی گذشت
که سر صحبت مارا آی که زان محبوبتر باشی که بودی   هرکه در کارها استخاره واستشاره
کند بضلالت نیفتد وندامت نکشد فهیم محتاج شود وعالم نمیرد چندانکه عفو با اقتدار
نیکوست عقوبت با اعتذار زشت وهیچ چیز در آدمی قبیح تر از آن نبود که ظاهرش
موافق باشد وباطنش منافق وبهیچ چیز جهان امان نتوان یافت که با اهل
جهان   ظاهر وباطن یکی کن شوم باشد مرد را خیر گفتن در زبان ودر
درون شر داشتن دنیا ترا فریفته است تو خود بدان فریفته شده وشیطان
ترا هلاک شده وتو از پیش میروی بد انکه گفتن بد مردم شغل کردن آنست وشنیدن
غیبت مانند گفتن آن ومداومت بر معاصی روزیرا کم کند ومقارنت با فقها
خلق را فاسد ومواصله افاضل موجب رفعت شود وجدائی از دانش نی علم ورا
مسکوب سازد   صحبت بیگانت ار نبود نصیب باری از همصحبتان بد بپرهیز
صحبت نیکان طلب کن فرقت بدگوهران تا در دنیا وعقبا یابی از خسران
امان   مصاحب جهلا بر آب دریا ماند که اگر از غرق سلامت ماند
از فلق فارغ نبود وجهالت ابنای دنیا فراموش سازنده عقبی وسردار لشکر
شیطان است وموافقت اصحاب از اسباب دوام ارتباط وشاهد مکارم

داری

دوری از ماتم مصیبتی که آنرا امید اجر بود بهتر از نعمتی باشد که با ن ادای شکر
نبود   هر استنعمت بر آن بیوفا که او شکر نعمت نیارد بجا   وای
خفته بخواب غفلت رفته که تجارت زندگانی وخسارت دوجهانی ثمره دارد
چشم بگشا تا دیده بصیرت گشاده گردد در عبارت توراة موسی وارد است که
کذب است آنکه دعوی محبت ما کند ودر شب تار بخواب رود   خوب کنی زیر
زمین اینقدر که تو در خاک تو ماند اثر دیر تو باید که از اختلاط مردم دنیا
پرهیز نمائی زیرا که اگر جیفه دنیا کمتر از ایشان باشد خادمت گیرند واگر
مساوی یا زیاده بود حسدت برند ومباد که کار خیری کنی بریا یا ترک آن نمائی
از حیا که این هردو از ضعف عقل ناشی شود   هر خیر وهر شری کان
بتو واصل شود جمله زآمیزش مردمت حاصل شود   هیچ کرمی
بتقوی نرسد وهیچ دشمنی چون هوا نبود وهیچ عزتی مثل طاعت نباشد
وهیچ گنجی مانند قناعت وهیچ زینتی خوشتر از ادب وهیچ سودی بهتر
از ثواب نبود وهدایت با ذکر است وارشاد در فکر غنا با اسراف در حرف و
غنا با عفاف بکفاف جمع نشود واجر بلا عمل وعمل بلا نیت ونیت بلا علم
وعلم بلا صبر وصبر بلا فکرت وفکرت بلا عبرت وعبرت بلا انفعال وانفعال بلا حرکت
بی احتمال محال بود   چون سبب نبود مسبب کی یابیت علتی چون نیست معلول کجاست
اگر در شب تار طعام خواهی خوردی چراغ روشن کنی تا به بینی که به شکم

چه میفرستی نکتها که چراغ عقل و ایمان برنیفروزی بنور دانش و پرهیزکاری
تا سالم مانی از لواحق جهالت و ذنوب پاک گردی از موانق ملاهی و عیوب
وصدوق باشی نه کذوب و بدانکه بقدر امتداد معارف اشتداد مخاوف
در پیش بود و تابع شیطان شدن طالب خسران بودن باشد و اغترار بدنیا
کار رزلیست که هراز برنشد   درون خود منور کن بنور طاعت و حکمت
رها کن جیفهٔ شهوت که نبود درخور رغبت   چون سرعت رحلت منعت
ست توشه از عمل صالح برای آخرت خود ساز و بعمارت آن دارا اوقات
پرداز و نفسی از مراقبه و مجاهده خالی مباش که صرف روزها بکسب اسباب
معیشت و شبها براندن شهوت و استراحت و مذلت در عقب دار و این
همه خواهش و امساک مال و جاه حیرت و بدانی که حرص یکی از دو شقت
نقد و نسیه بود و بخل یکی از دو سکنت حالی و مآلی و حسد یکی از دو رو نیت
حاصل و الی و طمع یکی از دو ذلت عاجل و آجل و شهوت یکی از دو گمراه کننده و تمنا
یکی از دو دشمن جسمانی و روحانی و جور یکی از دو خراب کننده و خلق بد یکی
از دو عذاب دنیوی و اخروی و مکر یکی از دو خیانت و زمان یکی از دو بزرگترین فتنه

بار بربند که هنگام رحلت آمد   مرگ اغیار برین قول دلیلت آمد
پاک شو از صفت زشت بخوبی موصوف   که صفات خوش تو زاد سبیلت آمد

نیکوئی طاعت یکی از دو عطات و وندان طمع از مال مردم کندن

یکی

یکی از دو سخا و ذکر صانع یکی از دو نجات و فکر در مصنوع یکی از دو هدایت
و نصیحت یکی از دو غنیمت و ادب یکی از دو حسب و دین اشرف یکی از دو نسب
و نیت پسندیده یکی از دو عمل خیر و دوستی یکی از دو خویشی و عفو اجمل یکی از دو
فضیلت و صبر یکی از دو ظفر و توفیق نیکوترین یکی از دو حظ و اعتقاد نیکی
یکی از دو شرف و همت یکی از دو سعادت و وعده کردن [دادن] یکی از دو بندگی
و بی قید بودن یکی از دو آزادی و حلم یکی از دو منقبت و علم احسن یکی از دو جمال
و زهد یکی از دو راحت و عدل برترین یکی از دو سیاست و شجاعت یکی از دو عز
و بیکری یکی از دو خواری و محبت فی الله یکی از دو سبب و ایمان افضل امانتین
و صدیق صادق سودمندترین یکی از دو توشه و صدقه در کارترین یکی از دو فایده
و معرفت نفس بهترین یکی از دو معرفت و گرفت بر دشمن بفضل یکی از دو فیروزی
و قناعت بزرگترین یکی از دو توانگری و شکر یکی از دو جزا و جان یکی از دو گنج و عبادت
یکی از دو ثواب و نماز برترین یکی از دو قربت و روزه یکی از دو صحت و حسن حقوق ادا
خلق یکی از دو صدقه و لطف منع یکی از دو بذل و قرض حسنه یکی از دو هبه
و تدبیر ثواب یکی از دو ثروت و استماع غیاب یکی از دو غیبت و روایت کذب
یکی از دو دروغ و خواندن هجو یکی از دو هجو کردن و رسنده دشنام غیر یکی از دو
دو دشنام دهنده و قلم یکی از دو زبان و کتاب یکی از دو محدث و وعده انعام
یکی از دو عطا و دعا یکی از دو دفع بلا و نظافت یکی از دو زیور و آموزگار ناصح

ترین یکی از دو ادب و پیری یکی از دو جدائی و مصیبت بصبر اعظم یکی از دو مصیبت
و جزع در مصیبت بلای دیگر   هر چه بخواهی بدل دارد ز اعمال صفات   هر
کدا این که می آری بجا یابی نجات   حکیم را در حالت غضب توان شناخت
و شجاع را در زمان حرب و دوست را در هنگام حاجت تکیه بر عمر مکن که آن بماست
و دنیا را بازاری فرض کن که بر راهگذر واقع نه خانه که بودن را شاید دکان
تجارتیست و استیای اجارتی ثمن آن ایام انفاس زندگانی   خالی است دور
سرای دنیا هر کس که رسید رفت از آنجا   تو نیز چه دیگران از این خان
خواهی رفتن بعالم جان   پس آنچه در آنجهان بکار است الحق که بدانست تجارات
بهر چه اعتماد کنی عنقریب است که اجل از کمین جسته و ترا بزمین فرو برده است
و تو که این را بیقین دانی بشادی چون گذرانی اگر غم مرگ داشتی هرگز خنده
نکردی بپنداری که مرا از تلخی مردن و سختی جان کندن و جواب منکر و نکیر و عذاب قبر
و هول محشر و حساب و کتاب رسته و از صراط گذشته و به بهشت پیوسته از آن
چنین با نشاط و انبساط در کار مکیدرانی یا اعتقاد هیچیک از اینها نداری ماتم
بمحل بهتر از عشرت بیجاست   خنده که بوقت کشاید گریه از آن خنده
بوقت به   از خوف بنهایت درین شب دنیا باران اشک از سحاب دیده ببار
تا در آن روز که عقبات از لطف بی نهایت بخندانندت و از بیم بیچه کرد معصیت
مکرد و امید بعید در طاعت ساعی باش تا به آبروی گریه هراس و شوق رجا

مزرع

مزرع دل و تخم اعتقاد و عملت نشو و نما کند مؤید این است حدیث شریف اذا
اراد الله بقوم خیرا مطرهم بالليل و شمسهم بالنهار   اشک میریز و همی سوز از
طلب   همچو شمع سر بریده نیمشب   تا نگرید ابر کی خندد چمن   تا ننالد طفل کی
نوشد لبن   گریه و زاری قوی سرمایه   رحمت ایزد قوی سرمایه طفل نگرد و
همی داند طریقی که بگریم تا رسد دایهٔ شفیق   تو نمیدانی که دایه دایگان
کی دهد بیگریه شیر رایگان   الحکمة حبشی که او گریان اوست   دی بمانون
دل که آن بریان اوست   اشک کز بهر خدا بارند خلق گوهر است و اشک میندازند
خلق   تو چه دانی قدر آب دیدگان   عاشق نانی تو چون نادیدگان
عمر نان خود را از غروب آفتاب حیات مغتنم دان و پنج چیز را پیش از
پنج چیز غنیمت شمار اول زندگی را پیش از مرگ دویم تندرستی را پیش از
بیماری سیم جوانی را پیش از پیری چهارم نعمت را پیش از تنگی پنجم
قدرت را پیش از عجز و بخل مورز که بخیل مشقت گرما و سرما میکشد
و در صحرا و دریا سختی بسر میبرد از نفس میکاهد تا روح را محزون سازد به نقد
و هرگز به نسیه روی خوشی نمی بیند و آنچه بمحنت بدست می آورد بحسرت میگذارد
و میرود و چیزی که ر وانداشت که دوستانش ببینند و شمناتش قسمت کنند
دوست بدست کردن نه با همسایه و خویشان نیکی نکرد و میهمان بیریان
نیاورد و جمع میکرد که روزی بکارش خواهد آمد بدان روز نرسید و برورش

رسید که فکر آن روز نکرده بود و غم فرزند میخورد او مرد و فرزند همه را
بکار برد و آن درهم و دینار را روز جزا در نار بر آن سرخ کنند و بر
پیشانی و پشت او بچسبانند و بدان داغش کنند از آنکس چون محتاجی را
دیدی گره بر پیشانی زدی و پشت گردانیدی و پهلو تهی کردی و حاجت بیمایه
ندادی و مسجد اقصی دل را که بیت الله حقیقی و کعبهٔ تحقیقی هست و مزبلهٔ جیفهٔ
دنیا و مردار هوا ساخته بود   زر نبود چون چشم پس نه بیند خدای
دل که نظرگاه اوست جای چشم ساختن   شرافت و کرامت به نیک
نفسی و خوشی دنیت نه بر تطاول و تکاثر اسباب و احوال اسلام نیکو
خویی و خوشخویی و درویشی و مروت و عفت و مدارات نه همین کلمه گفتن و
سجده کردن و گرسنگی کشیدن و بیابان بریدن و هر که این دارد و آن ندارد
و به تنی ماند که جان ندارد   ای بظاهر شده مفتون و بباطن جاهل نشود
زین همه طاعت تو نفعی حاصل   راه دو قسمت راست و چپ و مردم
دو فرقه اند شقی و سعید اما سعادت خود را از اطوار تو ظاهر میشود همانا که صاحب
شقاوتی از برای کسب مال جبال برسنگ را از سنگ در سنگ با چنگ
بل با احجان داستان خواهی که برکنی و کشتی شکسته از دریا و شدت اگر کنی
و بر روی بحر خونخوار سفر کنی و از خطر نیندیشی اما در راه دین بمسجد رفتن بر تو گرانتر
از آن آید که بدوزخ و درهمی که از تو فوت شود دو هم شوی و برای دینار

ادنار

در نار روی و لیکن بار فوت صوم و صلوات و حج و زکوات حیلا باک نداری ایمان بکفر
بدل کنی و جان برای نان تلف سازی و طاعت بیطالت بفروشی زهی
احمق ناقص که تو ئی   دار بنا کان زدنیا برترست   از پی آن سعی خواجه
کمترست   از پی این میرود از جان و دل   وز پی آن میرود چون خر بگل   زآن
نیابد بهره هرگز آن هلاک   جای او باشد جحیم سوزناک   منظر قول
دو دیده میل بمتاع و ضیاع خان و دکان دنیا مکن و با ابنای دهر جز بظاهر
میامیز و این مردار خوار را به سگان محله و بازار انداز و با فقر و فاقه بساز
مخالفت هوا کن که زبانهٔ دوزخ است و طلاق عجوزهٔ دنیا ده که این راهزنیست
قاصد جان است غم روزی مخور که آن نسبت تهمت بخل است برازق و اثبات
عجز بخالق سابق آن بر همه کس لازمست که بر نفس خود فایق باشد نه عاشق
و با دی هرچه وعده کند کاذب آید نه صادق خوش توانایی نفاع بغیر و بدار
تا نفر جام نتایج خیر زندگی را دریاب قلیل از فوت و آماده رحلت گرد
پیش از موت بغیدی روز را سیاهی شب بیامده غنیمت شمار و خلوت شب را
بشهرت روز نرسیده بیهوده مگذار و بدانکه شب آبستن است و بچهٔ آن در زهدان
مشیت قدرت مطلق و حکمت حق است تا چه زاید و بفربهی مغرور مشو که آن
در حقیقت ورم است و بر جوانی مناز که در عقب آن ضعف هرم است اکنون شبان
کرمان کور تا چند باشی وای بینوا از شعور مهجور تا کی مانی با خود آی و کوش

وچشمی که شبی تا بدانی که چه میشنوی وبه بینی که چه میورزی   ای مانده در ضلالت
تا چند روسیاهی عمرت گذشت آخر از دل بر آر آهی   کارت تباه چون دیو
رویت سیاه چون قیر تو غرقه مست و بیخود کشتی شده تباهی   بیدار شو زمانی
از حق طلب امانی   اورا پناه کن چون نبود چه او پناهی   امهال خدای را
بتو حمل بر اهمال منما فالحذر والحذر که ستاری حضرت و غفاری جناب او استدراج
دیگر است و اعزاز دیگر و طاعات نسبتی بکرامات ندارد و مقام خان سوای طعام
دلت عصیانت واضح است و نمیترسی و کفرانت فاضح است و نمیرزی
تو در خواب و ملک الموت بالای سرت و تو در عیش و شیطان با جیش خود
در کمینت و رحمن با طیش ها نفس رهینت درین میدان فراخ تکلیف و جادات
که راه رو بسیار است و راهبر کم سالم سالکت و عاشرها لک غایت سعادت
بسر بود و نهایت عشرت عمر درین سنجین دنیا سرگین حطام مجین و از ملابس
و ملابس نرم در کفن ان از دین و یقین بیرون مرد که آن بسایه گیاه ماند
واز جمله مصلین باشی نه از فرقه مضلین واز مناجین گرد نه از مباحین واز
منفقین شو نه از منافقین تا از ناجین باشی نه از هالکین و حلیه دنیا را
مطلقه محلوه ساز که مسکوطه آباء تو بوده است بل مادرت و دست در آغوش
اولادت خواهد کرد و بشکل خوشنما وگلگونه باصفای آن بیوفا بر جفا که رنگ
بیار بنیت از راه مرو که ثبات ندارد و بیعات دارد و مانند گیاه بهاری دو

دوروزی

دوروزی سبز بود و آخر الامر زرد و پوسیده و فرو ریزنده و بر باد رود
مال جهان بباغ تنعم شگوفه است   کاول بجلوه دل برباید ز اهل حال   نکهنه
نگذرد که فرو ریزد از درخت   بر خاک ره شود چه خس و خاک پایمال
اهل کمال در دل خود جا چرا دهند   آنرا که دمبدم ز پی است آفت و زوال
فخر مکن بر اهل حسب و شرف که شرافت بالغه بناهت مرد آگاه است
نه افتخار صاحب افتقار بذکر آبا و اجداد با مباهات بی استعداد بعضی
اولاد و احفاد خاکستر را چه فضیلت از آنکه فرزند نار است و انگور شیرین را
چه رذیلت از این که پدرش غوره ترش باشد پس کرامت مرد بطهارت
سیرت و قوت بصیرت و رفعت همت بود و نه بحسبیت و نسبت و کثرت
عشیرت و شهرت و وفور فروش و وسعت و قصور و داشتن بهیمه و حیم
دماغ وده ای لب ژنده پوش گمنام باهوش بود که بجز خدا ارجا ندارد
و هوا را کیو نهاده رضا بقضا داده باشد در حالت وجد و شوق چون
شیر ژیان مستان نعره زنان بود و در مقام خوف و قبض مانند گنجشک
در دام افتاده طپان نه در عشق لذت نومه نایم چند نه تلخی لومه لائم کشد
از قند و مشک نان خشک قانع شود و خرقه اش بالی و معده اش
خالی جبینش ارضی و روحش سمائی در زمان ایثار آنچه دارد نثار کند و در
هنگام قبول محزون و ملول نشیند ذره خو بیند بجد بجد حفره باطل

ببیند بکذ برمد مردارخوار و نه مردم آزار قدری بخورد تا قدرت کارش بود
داند کی بخواند تا بسیار بیدار تواند بود و فکر کند که این طعام از کجا آمده و بکجا
میرود از زرع و کیل و وزن و آسیا و خمیر سازد و نان پزد مدام بقصد تخلص در
تفحص بود و نقد حال خود متصل بر محک زند و سکه وجود خود را در کوره ریاضت
گذارد تا از غش پاک خالص ماند چون شترمرغ کم خوار و چون شتر باربردار
بود نه چون گاو پرخوار کم کار همانا قناعت که سایه اش دایه سعادت دهد
درین زمین که نو هستی ملوک طلبانند که ملک وی زمین منبتشان نیز ز لاشی
بتن معاشر خلق و بروح با خالق کسی نداندشان از قلندر و اوباش مقام صالح
و طالح هنوز پیدا نیست نظر بسیرت نیکو بود نه حسن معاش ببینیم که
ترا مشرف بارتحال و می بایم ترتیب بانتقال ازین دار وبال و تو غافل
ازین حال تیر قدرت چون کمان خم شده و موی سیاهت چون پنبه سفید
و چشم روشنت تیره و گوش شنوایت سنگین و دندان تیزت کند و دست
گیرایت سست و پای روانت مانده و از روز عمرت نمانده مگر ساعتی هنوز ناشی
رک مینی قیامتی این همه غفلت چیست شرمنده شو و آماده عرض اکبر گرد و بر نفسهای
نفیس ضایع کرده و شیطان پلید تابع هوا گشته و لهو خریده و دین فروخته ندامتی
بکش و بیش ازین شهد کلوم معصیت مچش که عنقریب مانند بنده زنگی آبرو ریخته
زنا و دزدی و خیانت کرده گریخته که بندگان فرمان بر مولاش در روی آویخته
مقید

مقید و مغلول و منکوب و مخذول بجانب وی برند و لبوی سلطان و تا این جوانی
نهاد در دست فرشتگان غلاظ و شداد طالب خلاصی و فاقد آن به بیماری
مانی که امید صحت ندارد و چون حایضی باشی که حیضش طهر نبود یا غریقی که ملاحش
دست گیرد و نهنگش از چنگ وی در رباید یا بیابان روی که دلیلش در
پس بود و عفریتش از پیش رهش گیرد و بدر برد درین خیمه نیلگون
تا بچند ز دیوانگی بازمانی به بند مکن یاد از قبر و معاد مکش ناله و آه و
فریاد داد مگر زین ظلمت رهاند خدا با آبی علوی رساند ترا شهوت
مال و جاه دنیا بآب دریا ماند که هر چند بیشتر خوری تشنه تر شوی نه بینی
با وجود کلاه کهنه که فقری دارد و آرزوی سالوی بیش در وجود وی نبود و
بعد از تحصیل و معتاد شدن آن میل قایم خانی بحرکت آید و پس از تک
آن خواهش خاصه ظهور کند و چون آن نیز بفعل آید و مکرر شود سودای
مندیل در سر بهم رسد و برین قیاس کن قبا و میان بند و بالاپوش و سایر
اسباب آرایش و آلات خانه و سرای و عبید و جواری و مراکب و قصد
جاه و منصب را تا آنکه اگر سلطنت و ملک همه عالم را از مرکز خاک تا فوق
افلاک بیک کس دهند تمنای غوغای عالم دیگر کند و آرزوی بقای ابدی و
حیات جاوید نماید و اراده الوهیت در دماغ وی بجنبد این است مادّه
بین که نشنیده بس هوای هیتپاه خود را بمقصد اقصی و مطلب اعلی که معرفت

وجود بر جود بود و نمود حقیقی است حرف باید کرد و دور باید رفت و سر رشته
نباید گشت تا مطلقاً سیراب توان گشت و هیچ آن بجز آن زبان دارد و وضع
شیئی در غیر محلش بود که ظلم است   ای در طلب گره گشائی مرده
از وصل بزاده در جدائی مرده   ای بر لب بحر تشنه در خاک شده وی
بر سر گنج از گدائی مرده   هر که خدا را بیگانگی و توانائی و دانائی و شنوائی
و بینائی و کبریائی و عزت و بی نیازی بگانه و توانا و دانا و شنوا و بینا و
بزرگ و عزیز و بی نیاز شناخت و علی هذا القیاس سایر الاسماء و الاوصاف
و آنکه آن نیافت این نیافت پس بر تو باد بمعرفت حضرت وی و نفرت از
جهل و غفلت که سعادت ثابت و شقاوت این   خوش وقت کسیکه حق
شناس است   بدبخت آنکس که ناسپاس است   گر یافته تو گنج رستی   ورنه
زنگشت ماتم خستی   ای غافل بر فراش خفته که دزد اجل سنان
دندان قطع در و فرو برده   روزها طالب سراب شتاب و شبها خواهش
خواب نا خوش شودی زیند و بنو میدی میرد ناگاه بدان رسد که از آن برسد
روز مشغول آز و لهو و لعب   همچو مردار اوفتاده بشب
روزت اینسان و شب چنین گذرد   عاقبت این عمل کجات برد
مرض قلوب اشد امراض است و علاج آن تصحیح اغراض پس انما مراد بنفی
الفواد بطبیب العواد رجوع بطبیب کن و حال خود را از وی مپوش تا در
تو ادوا اکند بتعیین احما و تشخیص غذا و طریق سد ید تنبیه نماید و شربت تقی
بو

بتو خوراند دستور عمل حاوی و قانون محوی تو نهد و ذخیره از تقوی توشه تو سازد
و شاید که برکت خدمت حضرت وی صحت ابدیابی و بمنزل مراد رسی این
عالم عامل و کامل و واصل بود که ترا از چنگ قهرمان نفس و شیطان برهاند
نه حکیم مرکب بدن در ایض ستور تن که وی در حقیقت بیطاریست طفیل از
طبابت عاریست و از حکمت بری از دفع اجل عاجز اگر است حیات داشته باشد
پس وای بر تو که چون تقیم جسمانی بر تو طاری شود نزد ثانی رازی کنی و با این همه
اسقام روحانی خود را با وی برسانی بدان در آن روانی و از این جهان در گذری
للمولوی المعنوی فی المثنوی   عقل گاهی غالب آید در شکار بر سگ
نفت که باشد شیخ یار چون نبرد مگیدتی اندشود آن زبان صد گزش گوته
شود جمله ابغر بیده الآن شاه را ره نیارد رزده شه الگاه را بکر نفس و تن نداند
عام شهر او بگردد جز بوجی القلب قهر خلق جمله علتی اند و همین ایں علت
میشود علت یقین   از سموم نفس چون با علتی   هر چه گیری تو مرض را آلتی
رنج کن علت چو علت خو شود   هر حدیث کهنه بثبت نو شود   ما طبیبانیم
و شاگردان حق بحر قلزم دید ما را فانفلق   آن طبیبان طبیعی دیگرند
که بدان از راه نبضی بنگرند   ما بدان بیواسطه خوش بنگریم   کز فراست ما
بعالی منظریم   آن طبیبان غذااند و ثمار   جان حیوانی بدیشان استوار
آن طبیبان را بود بوی دلیل   وین دلیل ما بود وحی جلیل   دست مزدی

می‌نخواهیم از کسی دست مزد ما رسد از حق بسی همین صلا بیماری ناسورا
دارو مایک بیک رنجور را   این طبیبان را یگان بنده شوید تا بمشک و عنبر
آکنده شوید   بر تو باد که چون یاد آخرت کنی چون شخصی طبل سر فرو بری
در جیب کسل و چون کار دنیا بینی در فتنی در آن چون مگس در ظرف عسل
و این علامت منافقان بود که چون شهوتی روی نماید در روی بجهند و چون
طاعتی پیش آید از وی برمند در طمع در آویزند و از ورع بپرهیزند عجب باکر
نفس اند و از جهتی شیطان زره در بر خود تنند و خود تیشه بر پای خود زنند
نفس و شیطان هر دو یکتن بوده اند   در دو صورت خویش را بنموده اند
چون فرشته عقل کایشان یک بدند   بهر حکمتهاش در صورت شدند   دشمنی
داری چنین در سر خویش   مانع عقل است و خصم جان و کیش   در دل او سوراخها
دارد کنون   سر ز هر سوراخ می‌آرد برون   گر نه نفس اندر درون را است
روزی   رهزنان را بر تو کی دستی بدی   عمارت دنیا بقدر اقامت خود کن
در آن و کار عقبا باندازه مقام تو در آن و طاعت خدا بمقدار حاجت تو بحضرت
وی و درین خان غرور مهمان و از این پل مرور خود را بگذران عبادت فردا
که امروز از تو نخواهند روزی پس فردا امروز مخواه مجذول کسی است که خشتی بر
خشتی نهد مخدوع آنکه گاه بر سر کاه نیزد دشمن مرد را هم معدوده و دنیا نیز معهوده
حذریست که از کثرت آن بهجت و مسرت دارد و از قلت آن غصه و حسرت از زاد

دنیا

دنیا زیاده از قدر ضرورت برمدار که طاقت کشیدن آن نداری و از قوت
آخرت چندانکه توانی بردار که توانی برداشت و بدانکه سراچه ای هر بهتر طالوت
و جاه‌ها روت ماند آن کاشتیان و جایی از ما نیست است نه محل رحت و مسکن
است پس بغرفه از آن قناعت کن تا بغرفات جنات شوی و زیاده از کفه‌ای از
ان برمدار تا هلاک نشوی   بدانچه کهنه و نو برسد شو قانع که پیش آز نبود
نعمت کثیر قلیل   تو بهر خوردن و خفتن نیامدی بجهان   پس از براه خود را
کنی بجز حس دلیل   عالم بر آن ماکول و ملبوس شبهه دارد حرام است پس
بقوت لایموت و خرقه لایفوت از آن اکتفا کن و در کار آخرت مابش تا از
مهلکه بجهی و از مخمصه برهی و دل بوسوسه ننهی و بدانکه این مقدار که ابنای
روزگار از این مردار بکار میبرند اگر از مباح پاک نیز بکار برند اسراف بود
و حرام شود تا بحرام خود چه رسد   آلوده شده است خون کیستی کم خور از آن
تو نان کیستی   شاید که رهی رکنی تو   رو سوی شهنشهی نهی تو
لباس اساس بدور افکن و لباس افلاس در بر کن و کاسه یاس از هوای
دنیا بر سر کش تا بوید امید نوابی توانی رسید و از بیگانگان حواس
و قوی و جوارح و اعضا ببوند بر و بخویشان نفوس و عقول و افلاک بپیوند
اگر طالب شمیم خلدی و هارب از جحیم جهیمی نه که عظم جریره انقطاع از عشیره
باشد و مقرر است که الانسان کثیر بعشائره و امام شریف بشاعره است

نیست ایشان را رحم قوتی و نسلش بوجود آن باقی و ذکرش بحیات آن
حی و قرابت بضعه از لحمه کس است اما رعایت حقوق قرابت معنوی اهم
و انفع بود و جمع هر دو نور علی نور   از عقول و از نفوس با صفا نامه ای
اید یکان کی بوفا یارکان پنج روزه یافتی   روز یاران کهن بر تافتی
هر موی روی تو رسولیست از مرگ لیکن تو بغفلت بین بچه کاری رو به
ممات و پشت بحیات داری دفن احدث تحت اجداث و تقدیم وفات
ابا و اجداد و اعمام و اخوال و اخوان و اخوات و بنات و احفاد و اولاد
و نزدیکان و دوران و همکاسان و همسایگان و آشنایان و بیگانگان
از کافران و مسلمانان تو نادان نامسلمان را برای عبرت و فکرت کافی
و وافی بود و از مشاهده احوال و اهوال او را صغر و کبر و خیر و شر روز بروز
و ساعت بساعت ترا صباوت و جهالت و قساوت و ضلالت زیادت
شود نه درایت و نباهت و هدایت و مخافت هیهات هیهات من چه میگویم
و تو چه میشنوی چون بمیری بدانی   گونه تو بی تمیز و بیشعور عبرتی بردار
از اصحاب گور   از برای پند اکنون کوکس است   مرگ و ترک برکسا این و
آن بس است   این تکاهل تو در باب نظر بعاقبت امر و تهیه برگ
سفر یا از کفر خفی است که ترست یا از حمق جلی که حالی تست اما کفر خفی است این
ضعف اعتقاد و نیت بر ورسوال و حساب و قلت معرفت تو بعظمت و ثواب

وعقاب

و عقاب اما الحمق جلی است اعتماد تست بر عفو و ستر حضرت حق بی آنکه
التفات بمعالجه آن کنی و فکری درباره خود نمائی بهمه حال اقتدا بماضی نما و اوقات
باقیه عمر عزیز را چون ساعات ماضیه بگذران و هوش و خرد را بجوش و خروش
دنیا مفروش که ندامت ندارد   حکیم عقل که استاد کاردان دل است
روا مدار که در کار گل شود مزدور   بهای عمر بدان و بهرزه صرف مکن   که نفع می
نه دهد آه و ناله است در گور   سجاده صوری حلی خود را از آستین تهان است
و حجب معنی از ایشان شدن دشوار   بزرگی نه باجبه و دستار است
خر از جل ز اطلس بپوشد خر است   پس شجره بی ثمره و خرقه بی حرقه و
خانقاه بی سوز و آه و مهمان بی سفره و خلوت بی جمعیت خاطر و مدرسه
بی معلم و متعلم و اسم بی تحقیق مسمی فایده ندهد و در آ عدا آدم غیر ضراعه را دعا
جز دانای علامه را و شال گر صاحب حال را و سفید پوشی سوای سفید باطن
نفعی نبخشد و اگر معارف و مواقف و معالم صلاح و تقوی باشد و هیچیک از این
علامات ظاهر در آن کس یافت نشود هیچ نقصی و ضرر از آن نبود زیرا که این
برگ برخیزد و در آن عالم از فعل و صفت پوشیده بپرسند و بدان نگرند نه
بدین اسباب و آلات بنابرین باید که بگفتار بکردار مغرور نگردی و بدان خود را
از اکابر دین و ارباب یقین نشمری و خود را الکافر نکنی که دعوی بیمعنی در محکمه
عقل نگذرد   خاقانی آنکسان که بپای تو میروند   زاغند و زاغ را روش کبک

آرزوت گیرم که مار چوبه کند تن بشکل مار کو زهر بهر دشمن کو مهره بهر دوست

هر نفسی که از تو کم میشود چیزی از تو برباد میرود و هر دمی که بر تو میگذرد
تو فی که در گذشتنی پس خود را ضایع و معدوم مساز و از وقوع حوادث نا بگاه غافل
مباش و به هیچ چیز دنیا دل مبند که تو در چنگ مرگ بگوسفندانی که در دست قصابی
بود و در پیش چشم او سایر گوسفندان را یک یک نوبت برکشند و پاره پاره کنند
و از نظاره آویزند اگر خواهی که بحقیقت حال خود اطلاع یابی چشم از پیش آمد حال
یاران و همسایگان خود مپوش   مدبر و عظ رفتگانت هوس است   مرگ
همسایه واعظ تو بس است   زنگ جهل و حرک هوس را از خود بزدای و بر امید
بنای عالی که عاقبت پست و خراب شود و سودای جاینه مگو که آخر الامر پوسیده و کهنه
گردد از سر بدر کن و درین باب از اصحاب سابق و اسباب ماضی پند گیر بسا غذا
که مهیا کردند نصیب نشد که بخورند و بسیار خانها که ساختند و تقدیر نگشت که بنشینند
و بسا امیدها که داشتند و بدان نرسیدند پس کی احق تر بود از آنکس که طرح عمارت
اندازد در صحرائی که بتعیین از آن انتقال و ارتحال خواهد کرد و خراب سازد و سرائی
که ناچار بدان رجوع و بازگشت نماید و در آن جاوید باید نشستن بود و اینست حدیث
فاتقوا الی مناذ لکم التی امرتم بعمار تها   در زمین دیگران خانه
مکن کار خود کن کار بیگانه مکن کیست بیگانه تن خاکی تو کز برای اوست غمناکی تو
هر گاه که قدری از احتیاج دنیا که کل آن در نظر حقتعالی کمتر از پر پشه و خوار تر

ارکاه

ارکاه پر پشه است خردمندان را با این همه خون جگر بدست آید نعمات بهجات
جنات عدن که حضرت عزت تعریف آن کرده با سانی با تفریط در تحصیل
مطالب بخردان را چسان بدست آید این چه گمان بیجایست که ترتیب تف
واقف مرد دنیا دار را اگر نیت و فعلش خبیث است و عیش و عشرتش خود
نواختنش برای گداختن بود و بمحبت خود خواند و بمحنت رساند   مشو
بوی عروس دهر زنهار که در عقدت نیاید حوری عین   برو معشوقه دنیا
طلب کن که آن بشیل می ارزد بکابین   خرد تر و خوار تر از که پر پشه
دنیا دلیست که مایل آن بودن سیر مجوز از این مردار که درد سر دارد
و جمع مکن این پراکنده را که ضرر دارد با این همه اصناف حوادث و نوایب
و انواع عجایب که مصاحب آن بینی چرا طالب صاحب آن میشوی
چند باشی چند روزان و شبان   بر سر این جیفه لرزان و طپان
فرض کن که چشم بصیرت نابینی و ندانی که دنیا هیچ و پوچ است باری تقلید
متتبع عقول انبیا و اولیا کن نه متابعت و مشایعت نفوس جهلا و اشقیا
و اگر از عدم بصیرت و خبث سریرت ترک دنیا نتوانی کرد باری از خست
شرکا و کثرت فنا و سرعت فنای آن ترک آن بکن ننگت باد که با وجود آنکه
در ملک و دیار خود جماعتی را یابی از جهودان و ترسایان و آتش پرستان و
طالبان که در ماکول و ملبوس و مرکوب و مسکن از تو زیاده ترند و تو از ایشان در

اسباب بگیری هیچ ملک دنیا را چیزی شماری پس ایشان از تو بهتر باشند و حال آنکه
تو خود را از ایشان شر نفس شماری این چه تمیز است که تراست   از نکبت مال رفت
قارون بدرک   و ز برکت زهد رفت عیسی بفلک   ور ز آنکه غنا نکو و بد بودی فقر
عیسی بدرک شدی و قارون بفلک   درهم و دینار و ملک دشمن
تست اگر نور شعوری داری بسخا دینار این دشمن را دوست خود کن چنانکه
خردمندان بدین سان دشمنان را دوست کنند که حکمت این و مصلحت در این است
و اگر نه این عدوی صوری و معنوی ترا از رتبهٔ مقربان و مؤمنان بیرون کند و در زمرهٔ
مردودان و هالکان در آرد پس بنحاست همت و حقارت قیمت و خفت عقل و کثرت
جهل و قلت حیا و عدم وفا و طغیان خسران موصوف گردی و در قصر عمل و طول امل اشتر
دراز گردن کوتاه دم بزرگ جثه کوچک مانی   صورتت مانند انسان و در عیان معنیت
حیوان در نهان نی بفرمان نبی و نی ولی وای بر تو ای تبه کار شقی گمراهی همچنین
گمراه تو غم کشی در منزل دور راه تو   از این همه تقصیر گذشته است چه حاصل
شد بجز ذخیرهٔ عذاب و شرمندگی از آینده نیز همان و حاصلت ز دست شری بدار و پیش
از این تخرف در صحرای غفلت مگار و در تیه شهوت در زمین تعلق مدوان که بار این
مخلوق و برای ما موزونه است اگر بدست کج شو صاف بوجود آورد ذات تیره مکرد خالصت و در دکان
تن و ما بازار تکلیف ظهور فرمود غش را بخود راه مده در بدایت فطرت و خلعت آمده طینت
تو خلعت طینت در بر کرده بعرصه نمود در آمدی در نهایت حجابت لشومی جهالت و نجاست

طهارت

طهارت اصلی را بنجاست شهوت زایل کردی چون ظهور دعوت و مظهر هدایت
مناریت باید که در حمام شریعت در حوض توبه و بازگشت خود را بشوئی و غسل کنی
تا بری   لنگ حیا در میان خاص انابت بدست عازم تطهیر شو غسل کن خود
برست   پاک بکن از حدث چند بمانی نجس کانکه ز آلودگی رست ز تعذیب رست
این همه استغراق تو در قلزم غوایت و سرگردانیت در مغازهٔ ضلالت
و تمسکت بذیل شقاوت و اضطرابت در گرداب حیرت و شتابت در تحصیل
شهوت و استمرارت در طلب شهرت از غایت جهالت و نهایت غباوت است
طرفه عنودی که شعارت نفاق باشد و عجب کودی که مدارت نفاق بود فیادت
کم کم شود تا ده آن عجز بود و ملاحت که از واند علت آن شدید باشد و عهد مخالف
و حاقد حاسد و کاذب جاحد و عاند مفسد و ضال مضل و جاهل غافل و عایل
کاهل و جامع مانع و قاطع طامع و ضایع شایع و خادع جایع و معتد اثیم
و ماشی بنمیم و ممسک لئیم و تشنهٔ حمیم جحیم و ما فرلافر و متعاب مرتاب و
سالک هالک و تاجر فاجر خاسر و غادر جاسر و ظالم جابر و فاسق فاجر و احمق مطلق
و بد خوی بدگوی اسامی نامبارک و صفات زشت تست و این جمله توئی و جزو تو که
هیبت بالجمله حیرت بسیر و شرت کثیر و بکیت ناخن ظفری و بدیت شبری و جیب بود
زیادت بکنند لفیحت بجز حسارت و سودت بند و حیثیت غیر از جسارت زنان و کلان
و زمین و آسمان و پیغمبران و فرشتگان و حوریان و پریان و خداوند جهان همه از تو بیزارند

وکسی که صفت و سیرت او چنین باشد که مذکور شد یقین که مستحق مقت خلایق و
سزاوار سخط خالق بود من ندانم که از دست تو بکجا روم و چکنم از بس که گذشت
در معاصی کارم از عمر تباه خویشتن بیزارم از من نه خدا نه خلق راضی هرگز
لعنت بر من که طرفه وضعی دارم تعجب دارم از حال تو که با آنکه دایم
در معرض زوال و تهیه در مورد انتقال و مشرف بفوت و قریب بموتی و از
اندیشه عواقب امور در تنگنای کور دوری و بطول عمر و جمع مال و شغل بال
و فراخی دار نازی و ندانی که در وقت رحلت در زمان حساب و هنگام عقاب
و تنگی قبر نه بند تنکشی (?) از قصور شعور و وفور قصور در فکر عمارت غرفات و قصوری
و از غایت غفلت در تدبیر تحصیل اسباب از مراکب و لباس زاید غیر ضروری از
معاش و دین بگفتار تنها اکتفا کرده و در شغل دنیا قولا و فعلا در کار او صادق و اعمال (?)
شهادت بر کثرت وهم و قال بی حال و بیحالت گواه سلامت بود چشم از سرای
عقبای جاوید پوشیده و دیده بر اشتغال دنیای دو روزه دوخته بغربالی مانی که
اساس نخاله و سبوس مهمل کند و در سال آرد لطیف بکار آید نمانید (?) نی نی غلطی
دست باقی زن و خاک از فانی رها ساز و با سلام مقالی مساز که آن باز نمی
خوردن است این لت که میگوید بر زبان میرانند همی این معاد کی خداوندان علم
و اعتقاد قصرهاتان هست یکسر قیصری خانه هاتان کسری و نی حیدری جامه هاتان جمله
خاتونی شده مرکبهاتان جمله فاروقی شده کارهاتان گشته مانی همه خونهاتان شیطانیه

همچو ثعبان

همچو ثعبان آمد اندر بند جاه چون ابو جهل بند افتاده ز راه هم عروسیهای فرعونی کنید
ماتم کبران صد لونی کنید هم لعابتهای شدادی روید هم بکبر و نخوت عادی دید (?)
طعمهای چرب و شیرین میخورید نفس را چون لولیان میپرورید نار نمرود از غضب افروختید
در دی ابراهیم را اوخستید فحش و بهتان است و غیبت کارتان کرم از هند و حبشه (?)
از آزارتان اینهمه دارید زین هم بیش نیز احمقتان خبث آخر هیچ چیز خویشتن را
بشمری از احمقی میرد محمود و بیرنگ علی با وجود این همه فعل شنیع دعوی اسلام
و دین باشد بدیع مصطفی را دشمنست آنکس که او شرع را با فعل بد داد آبرو
مصطفی مرتضی بیزار باشد زان لعین کو کند خواری و استهزا بدین از
ابنای زمان باش که در میان این ناخلفان مومن ذلیل و منافق عزیز بود از انکار
ایمان بهره ندارند استخفاف بقرآن نمایند دنیا را بالای سر بردارند و دین را
زیر پا گذارند بشکل انسان باشند و بدل شیطان سخنشان از عسل شیرین تر و باطنشان
از حنظل تلخ تر گرگان در صورت گوسفند همه جمع کنند و نخورند بگویند و نشنوند و بکنند
انواع حرز و ترصیف و شتای دنیا اسباب و آلات بی نهایت مهیا سازند و بحفظ و
حمایت حافظ جواد کریم حفیظ علیم رحیم نپردازند و در باب حرارت و برودت تا
روز مهریر جحیم که شدت تر و تیز از آن باشد و مقیم در آن مانند جهلا مطلقا فکری ننمایند
و آنرا برحمت وجود حضرت الهیت نه اندازند تدبیر زمستان و تابستان کنند و اندیشه
آخرت در دنیا نکنند تنور گرم سازند و گور سازند از سنگ لحد (?) بیاندیشی و اندیشه مقبول اهل

خلد ویران کنی خانهٔ دنیا معمور   آه از آن قبر که همسایهٔ قبر تو بود   در مزاری که تو باشی
چه کنند اهل قبور   روشنائی تو از قبیل نور عقل است و تیرگی تو از جانب
ظلمت جسد پس باید که پژمرده و آزرده نگردی از مفارقت بدن و جدائی تن برای کم
دوری از دشمن ضار چنین مطلبست و کدام دشمن را با این چنین مانع از درک معقولات
حقیقت و معلومات تحقیق برابر توان گرفت و باید که داغ و بیقرار باشی از فرقت
عالم عقل و غربت از وطن مالوف تجرد چه منافع و فوائد آنجهان نافع مساعد بر نیل
مطلوبات دایم از حیطهٔ بیان بیرون است و سعی کن تا از چاه طبیعت برآئی و بازگشت
بدان مقام اصلی نمائی که سعادت عظمی و حیات باقی حصول وصول بدانست
تو درین عالم غریبی ای پسر   خو بغربت کرده خاکت باد بسر   اینقدر در شهر
تن ماندی اسیر   کان وطن یکباره رفت از ضمیرت   تا بچند ای هدهد شهر سبا
در غریبی مانده باشی بسته پا   تا بکی ایشاهباز پر فتوح   بازمانی دور از اقلیم روح
جهد کن این بند از پا باز کن   بر فراز لامکان پرواز کن   ای نفس طاغی
عاصی ملوث بمعاصی ناسی ردای الآء خدا از شوقی قوی و حواسی بقوت دعوت
خود منه قوی حس شکن و بیخ محکم غفلت برکن و بدان و ببین که قربت معاد و حکایت
فراش و مسکنت بالش و حیات و حشرات و عقارب و موذیات رفیق و یارت
خواهند شد و کرمها چشم و زبان و گوشت و مغزت خواهند خورد و هستند جای
بازگشت خواهی کرد و نخواهند پذیرفت گذشتگان آرزو کنند که کاشکی رجعت
دلت

دست میداد تا تدارک مافات میکردیم و اگر میسر شدی که ساعتی از ساعات عمر
ترا بگنجها و جواهرهای عالم بخرند خریدندی روا داشت که تو هم درین باب از شرکای
ایشان شده پس بیش از آن قدر آن بدان و بارزان مفروش که زبان دارد
مفروش حیات را ببازی   مشغول شو بکارسازی   عمری که بهست از جهانی
سوزنده آن برایگانی   خواهی شد از این عمل پشیمان   لیکن ندهد منافعت آن
اگر بدانی که در زیر دانهٔ دنیا و جیفهٔ هوا دام عنا و تلهٔ بلاست هرگز گرد آن نگردی
هرچند دانی که از گرسنگی و برهنگی و درماندگی بمیری زیرا که مرگ یکدمه از هلاک
ابدی بهتر بود و اشاره بدین است آنکه شاعر میگوید   نشیمن کرد شهبازی
بسروی   که صید خود کند زاغ و تذروی   قضا را در کمینش بود صیاد   سر
زانش سر بدام وی درافتاد   چو پر زد تا خلاصی یابد از بند   بر او پیچید از وی رشتهٔ چند
بگفت ار بدل این نقش میبست   که صیاد دگر صیاد را هست   قدم ننهادمی
هرگز درین باغ   بیاد صید دل کردی داغ   چون مصور قدرت مطلق در
تصور حسن صنعت صورت تو شمه از رعایت حکمت عام فوت نکرد و نقاش فطرت
هیأت قالب ترا بحلیهٔ احسن التقویم بیاراست و ترا ناقص و کریه منظر نخواست تو نیز
سعی نما تا سیرت خود را مطابق صورت سازی و همچنین سریرت برداری و ظاهر
و باطن را مصداق نور علی نور گردانی که قامت با سعی کج نیکو نبود و اگر شکل
موزون جمیل بنیت بار معنی بود ترا پسندیده کن تا جامع دو زشتی نباشی

اینست که میگوید یا حسن الوجه فکن محسنا لا تبدل الذین بالشین ویا قبیح
الوجه لا تجمعن بالله بین قبیحین برتس وزاد راه بجز نقد عمل خالص بردار
ودرین باب از مسافران روزگار اعتبار بردار که غیر درهم و دینار رایج کلا
برای خرج راه در بدره و کیسه ننهند و بدانکه در بازار واقعه و در میدان قارعه
قلابی و مغشوش کار را از خلق برکشند و آتش در زنند نهی کولی که بالایش
ظاهر رضا نهی آنبراست آن شتابی و با آلودگی هست و غرض خود در بند گنج
راضی شوی و عازم طهارت آن نگردی کشتی دین در بیدای نا پیدای ریا کشار
ا همواره براه نرود هست اخلاص باید تا عقبه سلوک بساحل مراد رسد و
اخلاص تربیت از اسرار پروردگار که در دل هر که خواهد نهد ای زلوث
ریا پلید شده دور از جادهٔ سدید شده پردهٔ زرق و شید را شق کن
روی خود سوی حضرت حق کن کامل و فرع همان باشند تا فتح و ضار هر دو داد آب
آبگینهٔ روشن از سنگ تیره باسانی بیرون آرند و معنی ملکی فلکی علوی
ترا از غش کدورت طبیعت سفلی بدشواری جدا کردن نیارند واژدر و شیر
و ببر را رام توان نمود و ترا بدام نتوان آورد و پیل دمان را بزیر بار گران توان کشید
و مار حمی را بافسون تسخیر کنند و در تدبیر تسخیر تو در مانند و سگ را رقاصی و خوش
خوانی یاد دهند و از جنبه گذر تشنه و تو باصلاح نیایی و بز را بچراغ پا بالا برند و ترا
بشاه راه راست براه نتوانند بردن ندانم که تو چیستی و کیستی و از کجایی و چنین چرائی

عمان زین بیشتر در بند خذلان مسلمان شو مسلمان شو مسلمان رها کن سرکشی ای
قبضهٔ خاک نه کردن نیوسان تا شوی پاک عمل صالح گسترانند در بهشت برای
عامل خود فرشهای دیباج و استبرق بدانسان که غلامان سلطان با پیش خانه
پیش از وی بمنزل روند و آنرا بانواع فرشها بیارایند تا وی بجای آراسته فرود آید
بلکه کار خیر عامل فاعل خود شود چنانکه وارد شده است از علمای دین رضوان الله علیهم
در تفسیر قول حق تعالی و ننجی الذین اتقوا عقبا ذنبهم که کردار شایستهٔ صاحب خود را
گوید نزد اهوال روز قیامت سوار شو مرا که بسیار زمان طویلی و مدت مدیدی و عهد
بعیدی در دنیا من بر تو سوار بودم پس آن مؤمن صالح به نتیجهٔ عمل حسنهٔ خود از نماز
و روزه و حج که کرده باشد سوار شود و از مواقف عرصات و عقبات مذلات
و مزالق مزلات بگذرد و بغرفات جنات باقیات رود و بنابرین باید که قبل از انتقال
و ارتحال دست جرات بکشایی و اکتساب مثوبات بنمایی و پیش از وصول منزل
نزول خود را بیارایی تا بخانهٔ پیراسته رسی لنگ لنگان قدمی بر میدار و سیدم
تخم صفائی بکار تا قوام ور نکوشی بگنا روی فردوس نه بینی فردا
بارکش بار که تار و زحاجهات حساب بگنبد بار تو انعام تو آب مانند لنگ
مباش که مشقت وی کشد و شکار دیگران برند پس بعث حسنات بدیگران مد
که حمالی است و جمع مال برای دیگران [وارثان] مکن که وبال است و روزی حلال مقدر را
با سباب حرام مبدل مساز که هر که قناعت کند رزق بی شبهه وی بید غدغه

بپای خود نزد وی آید و هر که از غیر حلال بحرص صرف کند مال حلال وی بوی نرسد
و مقرر است که حرص مذموم و حریص محروم است و غم معاش عیال از ظلمت وهم
خیزد نه از فهم   یکی طفل دندان بر آورده بود پدر سر بفکرت فرو برده بود که
من نان و آتش از کجا آرمش مروت نباشد که بگذارمش چو گفت این سخن بر
در پیش جفت نگر تا زن او را چه مردانه گفت مخور کول ابلیس تا جان دهد
همانکس که دندان دهد نان دهد   شکست که نیکان را دوست داری
و از ایشان نباشی و بدان را دشمن داری و از ایشان باشی دنیا را جیفه فانی خوانی
و از پیش روانی و عقبی را نعمت باقی دانی و از وی رمانی بر روی زمین این همه
فساد کنی و از زیر زمین که مرجع تست یاد نکنی و در مقابل احسان خدا عصیان نمائی
حضرت وی با همه بی نیازی از تو شرم دارد و تو از آنحضرت با همه نیازمندی شرم
نداری از خلق میترسی و از وی نمیترسی از برای کام خود بر دیگری خشم گیری و برای رضای
حق بر خود خشم نگیری و حال آنکه وی همه را برای تو آفرید و ترا برای خود چون او از تست تو هم
او را باش و الا در اصل ساختنش بقری مانی که بر دوشش را باکج تعبیه کرده باشند
و در روغنش سیاه دل باشد و چنانکه سنگ در آب نرم نشود تو از موعظه نرم نگردی
با سیه دل چه سود گفتن پند نرود میخ آهنین بر سنگ   کولاکول پرخور
که پرخوار بسیار انعام و دراز منام و بد احلام میباشد و از طعام حرام بپرهیز که عبادت
با آن چون بنا بر روی دریا ثبات و استحکام ندارد و صدقه از مال حلال بده که آن از غیر
آن

آن بدان ماند که کسی خواهد که نجاست را با بول طهارت دهد و حدث را با خمر
رفع و زایل کند   مشو پرخوار چون کرمان درین گور بکم خوردن میان در بند
چون مور   تصدق گر کنی از پاک کن آن که نپذیرد بغیر از پاک یزدان
پیوستن بدان که تلبوا بپیوندد اطعام آن تبو طعام خوراند و اکرام آن که ترا گرامی
دارد و ستایش آن که مدح تو کند از بابت ادای قرض فرض است و لیکن فضل
بکس است که در مقابل بدی نیکی بجا آرد و بپیوندد بدان که از وی ببرد و عزت
کسی دارد که با وی ذلت میکند و قضای حاجت کسی کند که اعانت وی نکرده باشد
و پرده بر کسی بپوشد که پرده وی دریده بود و پرده دری مکن که هر که پرده کسی
درد حق تعالی هفتاد بار پرده وی بدرد تا راست توانی گفت دروغ مگو و از بد
خود بد دیگران مپرداز تا خزانه خدا انجاست غم احتیاج مکش و با سلطانی وی [illegible]
از غیر وی مترس و با قول ملیح و فعل قبیح امید نجات مدار و مونس غریبان و انیس
فقیران و مکرم یتیمان و با بیوه زنان مهربان باش که راه و رکار راتعد و طریق اسرار هلاک
انبیاء است   راه دین خلق و حلم و حیا است هر که این دارد آن مسلمان است
رحم و شفقت که نیت در بارت با ملت دین احمدی کار است   ورع با طمع و
عبادت با تشنیع و خوف خدا با بیم فقر در یکدل جمع نشود و تحقیر فقرا و مسکین تضییع
ملت و دین بود بخوردی گناه منگر بدان بنگر که بارتکاب آن مخالفت او کرده
و بکمی روزی نظر مکن بدان نظر کن که آنرا برای تو که فرستاده است و بدانکه هیچ

شفیع تو به برسند و هیچ اعصی بتو گرانتر از وی نبود پس بر تو باد که نقد حیات خود را صرف
نجات خود کنی و بدانی که اکثر آفات قلب و قلت رونق و ستم بدن و عداوت خلق
ترا پیش آید از آن است که زبان تو با بیان سخنان بی فایده جنبان شده است و
تحریک لسان که سبب رضای شیطان و موجب غضب رحمان بود زبان پیش از آن
دارد که به بیان آید از اینست که گفته اند از زبان تا زیان یک نقطه راه است
زبان بسیار سر بر باد داده است زبان شیر را عدوی خانه زاد است بنید لشیل از
آن روزی که خلق عالم فوج فوج از خاک سر بر آرند و جوق جوق بپای میزان آیند و صف
صف بایستند و حرف حرف نامه عمل خود را بخوانند و از ایشان آنچه کرده اند سراسر را
یکان یکان سؤال کنند و متقیان را فرقه فرقه سواره به بهشت رانند و مجرمان را گرده گرده
پیاده به دوزخ برند و بهشت هشت طبقه باشد و در هر طبقه از آن هفتاد هزار بوستان
گیاه و زعفران بود و در هر بوستانی هفتاد هزار شهر از مروارید و مرجان و در هر شهری
هفتاد هزار قصر از یاقوت رمان و در هر قصری هفتاد هزار سرا از زبرجد و در هر سرائی
هفتاد هزار خانه از طلا و در هر خانه هفتاد هزار دکان از نقره و بر هر دکانی هفتاد هزار خوان
و بر هر خوانی هفتاد هزار صحن و بر هر صحن و در هر صحنی هفتاد هزار رنگ از طعام و بر گرد هر دکانی
هفتاد هزار سریر از زر سرخ و بر گرد هر سریری هفتاد هزار فرش از حریر و استبرق
و دیبا و بر گرد هر سریری هفتاد هزار جوی از آب حیات و شیر و شراب و عسل صاف و در میان
هر نهری هفتاد هزار رنگ از اشجار میوه دار و در حوالی آن هفتاد هزار خیمه از غوانی

و بر هر فرشی

و بر هر فرشی از فرش آن حور العینی و پیش هر حوری هفتاد هزار پیاله از لؤلؤ
سفید و بالای هر قصری از آن قصور هفتاد هزار قبه از کافور و در هر قبه هفتاد
هزار هدیه از خداوند رحمان بدان سان که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده
و در هیچ خاطری خطور نکرده و انواع فواکه و لحوم طیور بدستوری که موافق خواهش
آنکس بود مهیا و آماده باشد نه بول و نه غایط و نه طاعت و نه عبادت و نه تکلیف
کردند و نه پیری بینند و نه بیمار شوند و نه بمیرند و جاوید در آن باشند و بدان آنکس را
راه بود که راست گفتار و درست کردار بود و قصه غصه فزای هوای سرای دنیا را کوتاه کند
و سودای جاه جاه گمراه کننده آن از دماغ خارج سازد و به قلیل از متاع آن قانع
گردد و زیاده از مقدار کفاف ضروری دینی چیزی از آن نطلبد و بلذت بی ثبات آن
دنیا نخورد تا از مایه زندگی دایه سندگی تواند گرفت از پی شغل دنیا سر بهر سو منه خواهی
که ترا عمر کم و سیم فراوان گردد فرض کردم که پس از سعی و تکاپوی تمام آنچنانی که دولت
خواهی بدان سان گردد بگو این از این عالم ناپایدار جا که بگیدم ز دنیش کار دگرسان
گردد اما دوزخ پس آن هفت درگه دارد که آتش بعضی از آن بعضی دیگر را افزونتر بود
و در هر درکی هفتاد هزار وادی و در هر وادی هفتاد هزار شعبه و در هر شعبه هفتاد
هزار شهر و در هر شهری هفتاد هزار قصر و در هر قصری هفتاد هزار سرا و در هر سرائی
هفتاد هزار چاه و در هر چاهی هفتاد هزار تابوت و در هر تابوتی هفتاد هزار عقرب
و در هر عقربی هفتاد هزار درخت زقوم و در زیر هر درخت زقومی هفتاد هزار منیج و ما

هر منجی هفتاد هزار زنجیر و در هر زنجیری هفتاد هزار اژدها و در دهان هر اژدهائی هفتاد هزار
گز و این همه از آتش باشد و در درون هر اژدهائی دریائی از زهر سیاه باشد و هر
عقربی را هفتاد هزار دم باشد از آتش و در هر دمی هفتاد هزار گره و در هر گرهی از آن هفتاد
هزار نیش و در هر نیشی هفتاد هزار رطل زهر سنج و بدان کسی دهد که به شهوت
دنیا مایل و بطاعت خدا کاهل بود و شکر نعمت بجائی نیاورده و اوقات حیات را
صرف مستلذات حیوان و نبات کند   ای که بی نفس هوا میروی راه بدان است
خطا میروی راه روان از ره آگه شدند هین تو از این راه کجا میروی عاقبت الامر
بدوزخ شوی چون بره لهو و هوا میروی   امرا الیوم بجور هلاک شوند و عقلا به نکبت
حسد و فقرا بکذب و اغنیا بتکبر و اصحاب تجارت بخیانت و ارباب زراعت بجهالت
و خداوندان عبادت بریا و اعراب بتعصب بنگر تا از کدام طائفه و بدانکه محبت مولی
با مهر ماسوی و هستی او با هستی تو در یکجا ممتنع الاجتماع است پس تا از همه یکسلی نبری نپیوندی
با دوست گزین کمال اجان   دو خانه رو مهمان نگنجد   دعای بلا غفلت جهت
مستجاب شود اکراه مرگ و دفع آن کنند و هوای دنیا بر اولیای خدا که بود القاد زند تلخ تر از
حنظل آید و نوای آن بر اعدای حضرت وی که بر دوای بقا دیو دای صفا نداند شیرین تر
از عسل آید و آدمی تا بکجا مرگ نمیرد زنده ابد نشود اول احتمال جور و جفا دویم گرسنگی
و فنا انکسار و اختفا چهارم مخالفت نفس و هوا و نقد وجود انسان تا در کوره امتحان با
آتش بلا گداخته نشود خالص نگردد   دوستی چون زر بلا چون آتش است   زر خالص در دل
آتش

آتش خوش است   ذلیل دنیا در آخرت عزیز است و فقر غنی و تعیش بیشی [illegible]
و تشویش مشهور پس ناکامی بر کامرانی و بینوائی بر بی نیازی اختیار کن و بدانکه رفته
رفته عمرت کم میشود و گناهت زیاد و در ره برگ عقبا داری و دست بر حیات و دنیا پس کار
آن سرای بقا کن سر گذار این دار فنا   در هر سوئی که داری فکر آن سو بایدت   و آنچه
بگذاری بر بی تدبیران سرگه شایدت   بظاهر ظاهر دنیاداران و جاهلان که آن
از سایر ظلمت باطن قاصر ایشان است منظر میل و قبول مکن و بصورت فسرده عاقلان
و درویشان که حجاب آفتاب معنی بلند ایشان است بچشم حقارت در او نظر مکن که گوهر
جمیل با سیرت رذیل نفعی ندهد و نقد نقره را از قشر بی قیمت نقصی نبود و خاشه حقیر را با [illegible]
دارویه مشک یکسان نتوان گرفت و موم ملون همرنگ عنبر نگردد و ملک را نظر بر حقیقت
دیو دست دیو را دیده بصورت دمنود و انقیاد فرشتگان بسجده آدم علیه السلام و استکبار شیطان
از آن جهت این دعوی باشد حکایت کنند که در زمان سابق شهریاری بود که امراء
و اغنیا را تعظیم مینمود علما و فقرا را تحقیر مینمود حکیمی از این معنی خبردار شد بقصد هدایت ملک
لباس تجارت در بر کرده دو عدد صندوق که یکی منقش و مذهب بود و یکی چوب و پوست
کهنه شده و بر داشته و بخدمت وی رفت و گفت که این هر دو صندوق را با هر چه در آن است
برای ملک ارمغان و تحفه آورده ام میخواهم بدانم که کدام یک در نظر وی پسندیده تر است ملک
زبان گشود که پیداست که این صندوق مرصع کار خوشتر است از آن دیگر حکیم فرمود تا
سر هر دو را گشودند آن یکی که بظاهر خوب مینمود پر از مار و کژدم و حشرات ناخوش و بدبو و آنکه

سهل و مختصر در نظر می آید مملو از جواهر و اجناس گران بها دریا چنین رو بجانب ملک کرد
و گفت غرض از این آن بود که ترا روشن شود که همکنان کرتو ایشان را بزرگ و در خور
تعظیم میدانی از باب آن صندوق اولند که بظاهر خوب و بباطن بد و آنانکه ایشان را خوار
و خوار میشماری مانند این صندوق دویمند که بصورت کم بها و بمعنی پر قیمت اند و هدیه
و تحفه من برای تو این نصیحت نافع و پند سودمند است نه آن صندوق شاه را از آن سخن
خوش آمد و در تلافی گذشته کوشید بگاه در زیور و در زر آدمی نباشد کس که هست اکثر
کفاره امرای معنی کمال مرد خردمند علم و معرفت است وگرنه دعوی معنی است لایغنی
بعالم مرد عاقل تر از خود اعراض و گرفت مکن که خطای ای صواب و صواب تو خطا عدل در
صورت ظلم و حق در کسوت باطل بسیار واقع شود و قصهٔ موسی و خضر ع مؤید این است و همین
معنی دارد این بیت شیخ سعدی نه هر کسی نکته گیری روست خطا بر بزرگان
گرفتن خطاست نقل است که زاهدی را بر لقمهٔ ظالمی در خوردن دیدند و ظالمی را
بر خوان زاهدی نشسته یافتند چون از صاحبدلی و اهل کشفی سر آن سؤال کردند جواب داد
که در خانهٔ آن زاهد لقمهٔ حرامی بود آن ظالم را بردند تا آن را از آن پاک کند و بر مائدهٔ آن ظالم
دیگر طعام حلالی بود آن زاهد را فرستادند تا آنرا بکار برد و نگذارد که نصیب آن ناپاک شود
گر گفته اند لقمهٔ خوب بشکم بد نمیرود و طعمهٔ بد بشکم خوب راه ندارد گر شود از خون جهانی
مال ما کی خورد مرد خدا الا حلال جنسیت علت ضم است و هر چیزی با اصل خود راجع شود
سگ بمردار رغبت و آهو بمیرد سنبل از کنارهٔ جو طوطی از شکر است برخوردار

ماکیان

ماکیان و کلاغ از مردار گر کلاغی بجویبار نشست اندر آنجا یقین که بیضه هست در هزاری
کند بدشت گذار بشنیک الحاجت بوی از گلزار نکته باید که لطافت رنگی
بکثافت سیری مبدل کنی و هشیاری بیدار بر امتی خواب های دار ایشی بر هنگ را
بالایش پوشش فروشی و سعادت ریاضت را به شقاوت استراحت مبدل سازی بدانکه
که چندانی که از شهوت جسمانی لذت یابی بمقدار آن ترا ظلمت فسرده گرد و فراخور آنچه
از آن بکاهی بروشنی بیفزائی ترک شاهنشاه معنی ترک بغلی کردن است دو به تندها
علوی سخا آوردن است ترکی با چند جوی طالب انوار باشی کالنه اد از خوان ارکان
بیکان خون خوردن است شرایط و قواعد شریعت و ضوابط و قواعد طریقت را
غایت رعایت باید کرد تا حقیقت حال بدین سؤال که هست پیش آید و طریقت بی شریعت
و عبادت بی طهارت قالب بی جان ماند و هرگز بمولا بولایت نتوان رسید بی مجاهدت
هوا و تحمل بلا صفت خلافت نتوان یافت و بلا علم اسامی حالات و مقامات و اصطلاحات
اهل توحید بی انکه وصول بحقایق آن حصول پذیرد علت معرفت وحدت وجود بر وجود حضرت
احدیت نتوان پس با ادب ارباب و صدران و اصحاب عرفان تا ادب باشد که طلب
بی ادب تعب بیفایده بود و سبب اتصال بکمال نگردد و بزوال صدق و درد کشد
و موجب خذلان و حرمان گردد از ادب پر نور گشته است این فلک وز ادب
معصوم پاک آمد ملک راه دین شرم و ادب باشد همین هر کرا این هر دو نبود نیست
دین بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد هر که بیباکی کند

بعض

در راه دوست رهزن مردم شده و نامرد است توکه هرچه داشتی از علم
کار نمی بندی و آنچه داری از مال خرج نمیکنی طلب زیاده از آن که بر تو حرام است چرا میکنی
از این چنین معلوم شود که علم و مال را برای جاه و اعتبار در کار داری یا قطع نظر از
عمل و صرف آن کرده از اصل آن محظوظی زهی فریفته و شیفتگی که تراست علم را
با عمل بساز قرین تا بیابی نجات روز پسین مال را خرج و بذل کن زنهار که برای همین بود
در کار شهادت بوحدت وجود بر وجود حضرت موجود حقیقی سه نوع است اول شهادت
عوام و آن تقلید محض باشد دویم شهادت علما و آن براهین و استدلالات بود سیم
شهادت عرفا و آن استنطاقی باشد بعد از استهلاک چنانکه گفته اند چند کنی
در این مقام رسی که بدین نار سپیده بازبینی باید که بجای مودعه در صلواة
که هر فعلی از افعال آن اشاره بیکی از آن است و وقف کردی با صفت جمعیت خاطر قیام یاد آ
آن راز نمازی تا بتر قبول رسد ورنه این چه نمازی بود که می بینی نشسته روی بمحراب
و دل به بازاریم نماز عوام که صورتیست بمیان ظاهر است که کدام است و نماز خواص که بحضور
جوارح پیدا و پنهان است و آن از اجبار علامت باشد شروع با علم و قیام با حیا و ادای با
تعظیم و خروج با خوف و نماز خاص خواص اعراض است بکلی از ما سوی الله و در بحر شهود
مستغرق شدن و اینجا لطیفه قرة العین فی الصلواة پدید آید در کوی خرابات کسی را
که نیاز است هشیاری و مستیش همه عین نماز است وصول بدین مقام بی اقتدا
بر رهنمای بکامل حصول نپذیرد این است که مولوی میگوید این نماز آمد سلوک معنوی

بی دلیل

بی دلیلی در نماز است چون روی چون امام چشم روشن در صلواة چشم روشن
باید اندر پیش راه بروزه چند که امساک است از مفطرات قناعت مکن
در روزه دل را که خفقان است از وسواس سیئات با آن ضم کن در روزه روح که عدم
التفات بغیر حضرت حق است بدان بنگر که حقیقت صوم چیست روزی صوری شد
امساک از طعام روزه معنی توجه دان تمام این دهان بند که چیزی کم خورد وان بند بند
چشم و غیرش نگرد اگر استطاعت زکواة مال با قدرت زکواة جان جمع شود
علی نور بود الا در انفاق دل در روح برای خدای خود بخل منما دگذشت را مخصوص
مال مدان که مضمون لکل شیئی زکواة حق و صدق است نان دهی از بهر حق نانت
دهند جان دهی از بهر حق جانت دهند خود که یابد اینچنین بازار را که بیک گل
میخری گلزار را دانه را صد درختان در عوض حبه را امید هر صدکان عوض
طواف خانه سنگ است و هیچ کاشانه جلیل کار شیر مردان است آن قبله عوام است
و این کعبه خواص الکل عمل رجال بیت الله کل محل مناسک خلائق است و بیت الحرام دل
مطاف الطاف خالق آن مقصد زوار و این مهبط انوار آنجا خانه است
اینجا خداوند خانه پس بظاهر و باطن زیارت هر دو کن تا بصورت و معنی حاجی باشی
و حرمت هر دو بدار تا هر دو سرا محترم گردی سعدی کان اندرون او لیات
سجده گاه حیله است آنجا خدمت برد اینجانه گستاخی زجیب چون همی دانید
اندر خانه کیست چون از جهاد چنین محرومی باری ترک جهاد اکبر مکن و با هوای

بیضای خود غرا نما و لشکر وساوس شیطان را انگشت به دهان بشمشیر ریاضت در
میدان مجاهدت سر از هستی خود نمائی بردار تا بدولت غنیمت والذین جاهدوا فینا
لنهدینهم سبلنا برسی والمشاهدة میراث المجاهدة   که جهاد اکبر که اصغرست
هردو کار رستم است و حیدر است   کار آن کس نیست کو عقل و هوش   برد از تن چون
بجنبد دم موش   سهل شیری دان که صفها بشکند   شیر آن را دان که خود را بشکند
حال اهل کمال بقال در نیاید بار کار ایشان باید کشید تا شربت معرفت ایشان
شاید چشید و از زمره ایشان آنگاه توان شد این گروه را نکو هند که جوانان
پیر و پیران جوان و بیماران صحیح و سالمان بیمار و توانگران مفلس و درویشان توانگر
و عزیزان خوار و خواران عزیز و سلاطین مساکین و فقرا امرا بینوایان با نوا
ژنده پوشان منقطع و بندگان آزاد و خرابات آبادان و مردگان زنده
و معدومان موجود و گم کردگان دریافته های واو صاف ایشان است بس
انکار جاحب کرامات این حضرت رفیع الدرجات مکن آثار این احرار عالم اسرار
روا مدار تا آیات سلامت مانی و از نیران امان یابی   مخزن گنجهای الله اند
از حقیقت گنجیه آگاهند   در دلوشان کهنه پوشانند   گنجیگان مدام چون تشنه
گوش داده بوارادت سروش   صد زبانند و لانزال خموش   توبه خار است و
اهلی که بهر طرفت که بغلطانی طرف دیگرت بر زیر آید و از هر راهت که بر گردانی
راه دیگر بدتر از آن پیش گیری و ما ملاس شاهی جز با سر ب وقار و نرمی تر از موم
مکن

نگشت و لیکن با رایت تمامی شکست بخش شود و نیش ریش کننده و خاصیت زهر
کشنده دارد و مانند یاجوج و ماجوج که از قتل یک شخص آرزوی تا یکوئی تو
جهل خواهش دیگر ظهور نماید و همچون زنده پیل مستی که بکلیجه کلک وعید و ضرب
مخالفت از سر و کله نوش بید و نباید برداشت نه رویت دیدنی است و نه خوب شنیدنی
لعنت بر تو که طرفه چیزی   بسیار سفیه و بی تمیزی   فرمان امان بس جمعت تلخ
حلقه گوش جان کن و ترک بیان این و آن کن که زبان ماده زیانست و از این تا
آن که نقط در میان است   انگوش انگور فت در حصن سکوت   بسته دل بر باد حی
لایموت   خو اشی باشد نشان اهل حال   گر بجنبانند لب گردند لال   رو نشین خاموش
چندین انفعال ان   که فراموشت شود نطق و بیان   نصیحت تو کردن با آهن سرد کوفتن
ماند زیرا که از هجرت خاتم نقش نبوت مدت هزار و پنج سال گذشته بود که تو متولد
شدی و در هزار و بیست مکلف گشتی الحال که تاریخ هجرت با حدی و اربعین بعد الالف
رسیده و سن تو بیست و نه کشیده و بیست و یک سال است که من در مدارس
و محافل و مساجد و منابر بتعلم و تعلیم و تذکیر و تعبیر در صدد تکمیل و تنبیه توام و در خلوتها
بمطالعه و مکاتبه بطرز عقلا و عرفا بتادیب و تربیت تو اشتغال دارم تا آنکه در این
در شمار سنوات بیست و یک کتاب از نظم و نثر تالیف کردم چون نیک نظر میکنم بس
رفته ام که به پیش نیامده همانا که کلام قدسی القهقهه مدرج القهقری بیان طغرای
عنوان حال بی مآل تست اگر بتقدیر فرض محال بیست سال دیگر مانیم و ترا گوئی بخوانم

همین قدر اثر کند که در این مدت مدید کرد چون بتکده کهنه به نزدیکی کعبه
گویا که خدا خواسته کآباد نکردی نحس نحس احمق تو خود به پند و نصیحت نمی
شوی شنوا علاج نیست مگر غرقی بگرد دلال در فرمودن جستی و در کردن سستی
و در گفتن چالاک و در شنیدن بیباک نام هر چه گویند هستی و بینی ننگ مایه و شکستی
بخواندن و نوشتن کتاب و دانستن طریق صواب و تمیز موجب ثواب از علت عقاب
تکیه کرده فریب خورده غافل از آنکه ملا شدن آسان است آدم شدن دشوار به
طبیبی مانی که بیماران را بعلم خود تیمار کند و خود رنجور بود ای آنکه ز جان بکنده
دل کردی از کشته خویش تا چه آخور دادی صد خرمن علم و دانش اندوخته گیر چون حس
عمل نداری آنها بکجایی گر علم تو با عمل برابر گردد کام دو جهان ترا میسر گردد مغرور بدان مشو
که خواندی ورقی زان روز حذر کن که ورق برگردد ای نفس دمی مطیع رحمان نشدی
در کردن فعل بد پشیمان نشدی صوفی و حکیم و مفتی و دانشمند این جمله شدی ولی مسلمان نشدی
ضایع تا چند چون زن نائحه برای دیگران نوحه و گریه کنی باید که مانند زن فرزند
مرده بر خود و برای خود بزار زار نوحه و گریه کنی که تو بدان از همه سزاوارتری تا کی این مویه گری
در بیان ماتم خود دار که به باشد آن پند کسان است ترا پای بند پند تو خود را است ترا
سود مند تا سپاس حق ناشناس من از دست تو کجا روم و قصه پر غصه قلب منقلب
خود با تو بدبخت جلب صعب در موسم محنه و نوسات با کدام زبان بیان کنم و حکایت پر
شکایت روح بی فتوح خویش از ضرب شهوت تو تا بکار بد گردانیدی در مهلکه و مرمت با که گویم

این همه مواعظ نافعه جامعه و نصایح مفیده حمیده مصدر بخطاب عتاب
ای نفس که از اول این کتاب مستطاب تا اینجا ترا تعلیم دادم
و بتو تلقین کردم اگر بر سنگ خارا میخواندم هر آئینه از ترس نرم و کداخته و
پاره پاره میشد مطلقا اصلا آن در تو کار گر نشد وا ویلاه و امصیباه و وا
فضیحتاه و وا سوأتاه و وا ندامتاه و وا حسرتاه و وا ارجاه و وا فقاه و وا عقلاه و
وا عمراه و وا فرصتاه آه آه نفسی دارم که غیر شیطانی نیست و ز
فعل بدش هیچ پشیمانی نیست ایمانش هزار بار تلقین کردم این کافر را سر
مسلمانی نیست نفس است و هوا که هر دو راهم زده است از دست دو دزد ها
جان خواهم رست آن برده صد هزار عابد بدر بدر وین توبه صد هزار زاهد بشکست
سر گشته شیر ژیان و پیل دمان و ببر بیان و ثعبان آتش فشان و پلنگ
تیز چنگ و سایر سباع و جانوران با هول و هیبت دیگر که بقید دوام در آرند
و مطیع و منقاد سازند و افعی را به افسون در قوطی کنند و دندان کنند و مهره
گیرند و سگرا معلّم سازند و دیو را در شیشه در آرند و جن را مسخر نمایند و ترا
بحبل انقیاد اطاعت عقل و دایره شرع نتوانند آورد و در حجره ریاضت و در بیت
تکلیف در تبه رقبت و تسخیر نفون و تدبیر و رنایی و بتعلیم و تادیب معلّم
معلّم نکردی سبحان الله زهی بلای مبرم که تویی نفس را مقصد سربست و هر
سری از فراغش تا تحت الثری شیر را از درها توان بمود رام لیک نفس
سگ نگردد هیچ رام چون گنج بی رنج بدست نیاید و هر جا که ناز اقبال
در پیش بود پس تلخ آتش قولی و فعلی عالم عامل و عارف کامل را متحمل باش

نه کمره تا بجایی رسی ندانی که سعدی کمال از چه یافت نه هامون نوشت

ونه دریا شکافت بخوردی بکوزد از بزرکان قفا خداداد دش اندر بزرکی

صفا اکنون که بر عجز خود و قدرت تو راه بردم و از احکام و انکار تو

غدار ستکار کاهی آکاه شدم چاره جز آن نبود که از بیداد تو بدنهاد الحق

بخدای جل و علا بر م د بنایید و توفیق حضرت وی دمار از روز کار تو برآرم

و تراشش از این در مملکت کامرانی و آثار کی نکذارم یا غیاث المستغیثین داد داد

از عناد نفس بحس بد بنهاد این لعین بکرفت تا پای من کر بکیری دست من انوای

من از تو قوت خواهم و توفیق لاف تا لوزن بر کنم این کوه قاف

یا قاضی الحاجات بنظم و نثر و بطریق ابتهال و استمداد ای مبرا از علایق وای

مبرا از عوایق ای مطلع بر حقایق ای مهربان بر خلایق ای سابق بر همه سابق

ای فایق بر همه فایق ای مرهم دردمان ای تیمار بیماران ای درمان درماندگان

ای غمخوار غمخوارکان ای چاره بیچارکان ای مقصد آوارکان ای کعبه دل دادکان

ای قبله آزادکان ای ادیب ادیبان ای طبیب طبیبان ای انیس فقیران

ای مونس غریبان ای توشه بیزادان ای مراد نامرادان ای نوای بینوایان

ای کنج بخش رنجکشان ای شهد چشان زهر چشان ای پوشش بیپوشان ای

کشش درویشان ای خراج درنیان ای پایه معنان ای کریم برشان ای

رحیم پشیمانان ای برادر نده هر افکنده ای اجابت کننده هر خواننده ای دستگیر هر

سرکشته ای عذر پذیر هر برکشته ای خلاق ارکان و آسمان ای رزاق جانوران ناتوان

ای موجد موجودات ای صانع مصنوعات ای سامع مناجات ای دافع آفات ای

ذو الجلال

ذو الجلال با کمال ای ذو الکمال متعال ای معبود بیزوال ای دانای کل حال

ای جواد مطلق ای هادی برحق ای پناه مساکین ای سلطان سلاطین ای

صمد بیاز مندان ای نعم الوکیل مستمندان ای جبار کردن کشان ای غفار

فرو شان ای پذیرنده آه ای بخشنده کناه ای کریزکاه مظلومان ای دست

آویز محرومان ای شفاعت بخش معصومان ای پرده پوش معیوبان ای آنکه هزار

نعمت فرود کنی شکری و هزاران معصیت باز نکری بعذری ای آنکه اکر بکیری

حجت نداریم و اکر بپذیری منت بداریم غیاث المستغیثین الله صریخ المستصرخین

الله نصیر المستنصرین الله اله العالمین الله خیر الناصرین الله امان الخائفین الله

خیر الفاتحین الله مقر المضطرین الله ملجا الملتجین الله معاذ المتعوذین الله

ملاذ اللائذین الله محمود الحامدین الله مطلوب الطالبین الله مراد المریدین الله

محبوب المحبین الله مشهود العارفین الله مرجع الموحدین الله المتفرد بالفردانیة

الله المتوحد بالوحدانیة الله مالک الملک والملکوت الله موصوف العزة والجبروت

الله السبوح القدوس الله رب الملائکة والروح الله رحیم الآخرة من لیس فیها سواک الله

افض علینا انوار رحمتک ویسر لنا الوصول الی کمال معرفتک وصل علی نبیک

وآله بافضل صلوتک القائمة الذاتیة ای آنکه از ما خطا و لغزیدن و از تو عطا و

بخشیدن چون کرمت را حد و غایت نه و رحمت را حد و نهایت نه کر بار کناه

کرانست لطف و کرم تو بیکرانست پس از افضال لم یزل و لایزال تو امید

آن داریم که نفس زبردست را زیردست ما کنی و دو هم غلط انداز را مسخر ما

سازی و علم با حلم و معرفت با همت و نعمت بی زحمت و عزت بی ذلت

وطاعت بی زلت واخلاص در نیت روزی ما کنی و ما را با رها مکنی دور روز
شمار که بپوشیدها آشکار شود معاصی و معایب ما را آبروی ما نیاری بحق ذات
وصفات مقدس خودت وبحرمت انبیاء عظام وائمه کرام واولیای با احترام
علیهم الصلوة والسلام یا الله   کردگارا ملکا مقتدرا دانا احد و واحد
وفرد وصمد سلطانا ازلی وابدی حی وقدیم بالذات واجب عالم وعدل
پسند وسبحانا اول وآخر ولم یولد وبی کفو وشریک ظاهر وباطن وبی
کیف وکم وسبحانا رحمانا صادق الوعد وسخن راست کن قیوما منعم مکرم
ومدرک ملک منانا نی ترا جسم توان گفت نه جوهر نه عرض خیر بی شری
بی تن بی رهانا حاکما دادرسا داد ز بیداد هوا راه زد نفس بهین دیده ام از دو
حسرانا دیو با ریو مرا کرد ز طاعت محروم ملتیش کار بجز با من مسکین ما
خواستم تا مگر موفقی کسب کنم نفس ابلیس بشد مانعم از عرفانا مددی تا که سر
این دو سیه رو ببرم رهم از وسوسه وفتنه این وآنا التجا چون بتو بردم بیقین
فیروزم رستم از هستی نفس وستم شیطانا غرلتی شاد بزی راست برو تا بر
دوست دل قوی دار که یار تو بود یزدانا لله الحمد که این نامه بانجام رسید تقویت
یافت ازان جان ودل وایمانا غرلتی شکر که توفیق حقت گشت رفیق نبود
برتر از این مکرمت واحسانا قد تم الکتاب بعون الله الملک الوهاب بید العبد المذنب
المرجو بعنایات الله الملک الاکبر محمد رحیم ابن محمد باقر وکتبه للسید الجلیل والشریف
النبیل ذو الحسب المنیع والنسب الرفیع الحاج حاجی سید مهدی ابن
۱۲۶۲
حاجی سید الطباطبائی فی یوم الخمیس رابع وعشرین شهر جمادی الثانی
سنه اثنان وستین ومائتین بعد الالف

هو الله سبحانه بسم الله الرحمن الرحیم ⁂ ز بسم الله برخوان اسم اعظم
زن بی ذکر بسم الله یکدم ⁂ مَنْ قالَ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
بَنَى اللهُ لَهُ فِي الْجَنَّةِ أَلْفَ بَيْتٍ فِي كُلِّ بَيْتٍ أَلْفَ سَرِيرٍ
وَعَلَى كُلِّ سَرِيرٍ أَلْفَ فِرَاشٍ وَعَلَى كُلِّ فِرَاشٍ
جَارِيَةٌ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ وَعَلَى وَجْهِهَا وَيَمِينِهَا وَ
يَسَارِهَا وَجَبْهَتِهَا بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ قَالَ
النَّبِيُّ إِذَا قَالَ الْمُعَلِّمُ لِلصَّبِيِّ قُلْ بِسْمِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
فَقَالَ كَتَبَ اللهُ تَعَالَى لَهُ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ وَبَرَاءَةً
لِأَبَوَيْهِ وَبَرَاءَةً لِلْمُعَلِّمِ صَدَقَ رَسُولُ اللهِ آن صدر
وبدر عالم وسرور بنی آدم یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم میفرماید
که هر بنده که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم بنا کند حضرت پروردگار جهت
او در بهشت هزار خانه و در هر خانه هزار تخت نهاده باشند و بر سر هر تختی
هزار فرش گسترده باشند و بر سر هر فرشی حوری نشسته باشند و بر روی دست راست

وچپ

وچپ و بر پیشانی اکوز نوشته باشد که بسم الله الرحمن الرحیم
واین هزار خانه و هزار حوری در بهشت براین صفت که مذکور شد حق تعالی آن بنده را
کرامت فرماید به فضل وکرم خود و باز رسول خدا ص فرمودند که چون معلم
کودک را بگوید که بگو بسم الله الرحمن الرحیم چون بگوید بنویسند جهت آن
کودک و پدر و مادر و معلم او برات آزادی از آتش دوزخ و بر جمله
رحمت کند شعر نام بسم الله بشنو تا شوی فرمان روا ⁂ هست بسم الله
گفتن درد جانها را دوا ⁂ الحمد خداوندی که از لطف تو دارم هر چه هست
قوة لطف توانائی بحق مصطفی روایت است که حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام
بگورستانی میگذشت دید که در قبر شخصی را عذاب سخت میکردند از آنجا بگذشت وقت
و بعد از ساعتی باز آمد دید که همان شخص را فرشتگان رحمت طبقهای
نور نثار میکردند عیسی ع متفکر شد و مناجات کرد که بار خدایا احوال صاحب
این قبر را بمن برسان ندا آمد که یا عیسی صاحب این قبر گناه کار بود از زمانی
که فوت شده بود تا حال در عذاب گرفتار بود اما در آن وقت که وفات کرد
زن او حامله بود و وصیت کرده بود که اگر پسر باشد آنرا علم دین بیاموزند بعد از
مرگ ور [illegible] پسری کرامت کردیم چون بزرگ شد مادر آن پسر پسر را نزد معلم برد معلم
آن [illegible] پسر را گفت بگو بسم الله الرحمن الرحیم آن پسر نام بزرگ نام بزرگ مرا بر
زبان راند شرم داشتم که پدر او را عذاب کنم از حرمت آن اسم بزرگ خود

بر ورحمت کردیم پس آن پادشاهی که بجهه یکبار گفتن بسم الله الرحمن الرحیم
گفتن آنچنان اهل عذاب را بخشد اگر کسی مدام این کلمه را ورد خود سازد
ودایم این اسم بزرگ را بخواند نظر کنید که چه قدر درجه خواهد یافت والبته
پروردگار با او رحمت کند شعر دل که بسم الله خو کرد از بلای دیو رست
جان که گفت الله با لطف ابد شد آشنا عبد الله مسعود گوید که خالد ابن ولید
جمعی از کافران را در حصاری کرده بود ممتد وانست که ایشان را بگیرد و ایشان
هم مطیع نمی شدند آخر کافران بیطاقت شدند و گفتند میخواهیم که برهانی نمایی
تا ببینیم که دین پیغمبر شما برحق است یا نه خالد گفت که چه برهان میخواهید گفتند
اگر طاسی پر از زهر قاتل بخوری و رنجی بتو نرسد ما مقر شویم که دین پیغمبر تو برحق است
خالد طاسی پر از زهر قاتل بستد و گفت بسم الله الرحمن الرحیم و بیاشامید بفرمان
خدای عز و جل هیچ رنجی بوی نرسید کافران عجب ماندند و از صدق دل مسلمان شدند
و گفتند اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان علیا ولی الله و از حصار بیرون
آمدند و حصار را بخالد دادند ای عزیزان کافری که در کفر و ضلالت هفتاد ساله از
برکت بسم الله مومن شده باشد هرگاه مومنی که هفتاد سال عمر گذرانیده باشد و این
کلمه بزرگ را ورد خود کرده باشد البته خدا او را از جهنم آزاد کرده و در بهشت
رساند عجب نباشد منقولست که زید ابن حارثه از مکه بمدینه میرفت که منافقی
با او همراه شد و با هم میرفتند و هوا در نهایت گرمی بود از دور درختی دیدند

درزیر

درزیر سایه آن درخت رفتند و تشنه که خواب بر زید غلبه کرد و بخواب
رفت آن منافق برخواست و دست و پای او را برببست و قصد کشتن وی کرد
زید بیدار شد و گفت ای حرامزاده از چه گناه قصد کشتن من کردی منافق
گفت جهت آنکه میدانم که تو در دین محمد مصطفی صلعم میباشی اگر از دین او
برگردی ترا رها کنم و اگر نه بخواری هرچه تمامتر باشد ترا بکشم زید هرچند
زاری کرد بجایی نرسید آخر گفت یا رحمن و یا رحیم بفریادم رس یعنی بسم الله
الرحمن الرحیم ناگاه آوازی آمد که دست نگاه دار که رسیدم منافق بترسید و از
آن اراده باز آمد و از چهار طرف نگاه کرد کسی را ندید باز آمد و قصد کشتن زید
کرد بار دیگر آوازی برآمد که وای بر تو اگر ضرر بوی رسانی منافق از چهار
طرف نگاه کرد هیچکس را ندید باز گردید و قصد کشتن زید کرد نوبت سیم چنان
آوازی برآمد که زمین و زمان از هول آن بلرزید منافق نگاه کرد سواری دید
که حربه در دست دارد و می آید منافق روی بگریز نهاد آن سوار برسید و نیزه بر سینه
او بزد که از پشت بیرون آمد و در حال آن منافق بیفتاد و جان بمالکان دوزخ داد
و آن سوار بربالای سر زید آمد و دست و پای او را بگشود زید گفت ای جوان بدان
خدائی که ترا آفریده است بگو که تو چه کسی آنجوان گفت من جبرئیلم چون تو گفتی یعنی
بسم الله الرحمن الرحیم بفریادم رس من در آسمان هفتم بودم و آواز دویم در
آسمان دنیا بودم و آواز سیم این بود که آمدم و دشمن محمد را بکشتم ای زید

برخیزد برد و بسیار بگو بسم الله الرحمن الرحیم روایت از حضرت محمد مصطفی
که هر مؤمنی را در نامهٔ اعمال او هشتصد بار بسم الله الرحمن الرحیم نوشته
شده باشد امید هست که حق تعالی او را بنور رحمت بخشد بدانکه بسم الله الرحمن
الرحیم نوزده حرفست و زبانیهٔ دوزخ نیز نوزده است چنانکه حق تعالی میفرماید
علیها تسعة عشر و هر که این نوزده حرف بزرگ را بر زبان راند روز قیامت
آن نوزده زبانیهٔ دوزخ را بر او هیچ کاری نباشد الهی زبان جملهٔ شیعیان
علی ابن ابیطالب ع را بگفتن بسم الله الرحمن الرحیم گویا گردان و همه را شفاعت
محمد نصیب گردان باب اول در فضیلت فاتحة الکتاب الحمد لله حمد و سپاس
و ستایش مر خدای را که معبود بی شریک و بیهمتاست پس چون همهٔ دنیا و آن
در تربیت او پرورده اند و در نعمتش غرق رب العالمین الرحمن
الرحیم آن خداوندی که پروردگار همه خلایق و روزی رسان همهٔ
جهانیان است پس چون جهانی ببیند شوریده یکی بد کرده و دیگری ستم کشیده
و یکی هم از روزی خود خورده و دیگری مظلوم پس هر آینه این کار را چون جزائیست
و دادخواهی و روزی دهنده هست که اینجهان شوریده را تدارک بپذیرد داد
مظلوم را از ظالم بستاند و بگوید که مالک یوم الدین یعنی پادشاه
روز قیامت و داور دادخواهان که آن روز که دکان کردن نهند داد
دادخواهان از ایشان بستاند چون از مقام ثنا گفتن بمقام راز گفتن
آیند

آیند دست دعا برآرند و زبان بگشایند و بگویند که ایاک نعبد
و ایاک نستعین یعنی ترا بیگانگی میپرستیم چنانکه بیگانگی میشناسیم
یعنی ترا بندگی کنیم و در بندگی همان کنیم که تو بپذیری و هم آن
پسندم که تو کنی چون داد و ستد بنده نتوان بود جز بعون و نصرت او
بگوید که و ایاک نستعین از تو یاری میخواهم بر طاعت و تو سزاواری
در خدمت تو که جز تو امید ندارم پس چون نیکبختی خود در عین طاعت
یافت و نیک اختری خود در شرف دیده بگوید که اهدنا الصراط
المستقیم یعنی ما را براه راست قرار ده و دلهای ما را به نیکوکاری یاری ده
یعنی آنچه رضای تست ما را بآن نگاه دار پس چون نشان دادند
چنان راه دلیل باید و یاری همراهان سابق و راهبران مشفق نشان
زیادت شود و نام ایشان را فال سعادت کرد و بگوید صراط الذین
انعمت علیهم یعنی راه آنکسان را میخواهیم که تمام کردی بر ایشان
نعمت و هدایت خود را پس جهود را ترا بینی که بدین موسی بی رضای تو
موقوف مانده اند و ترسایان را بینی که در هوای عیسی بی رضای عیسی
او را معبود خود خوانده اند و آن سیرتها ناپسندیده را اختیار کنند و بگویند
که غیر المغضوب علیهم و لا الضالین جز آنها که به بهانهٔ رضا بیش روی سزاوار
خشم گشته اند بدانکه الحمد پنج حرفست حضرت حق سبحانه و تعالی پنج وقت

نماز را در شبانه روزی بر بندگان خود واجب گردانیده است هرکه این پنج
حرف را در وقت پنج نماز بخواند حق جل علا پنج وقت نماز را از وی قبول کند
لله سه حرف است سه را که با پنج جمع کنی هشت میشود حق تعالی بهشت را هشت
در آفریده است که هرکه این هشت حرف را بخواند هشت در بهشت را بروی
بگشایند که از هر یک که خواهد داخل شود رب العالمین ده حرف است
ده را که بر هشت ضم کنی هجده میشود خدای تعالی هجده هزار عالم آفریده است که هر
این هجده حرف را در وقت نماز بخواند بعدد هر جانداری که درین هجده
هزار عالم است طاعت در نامهٔ عمل او بنویسند و گناه او عفو نمایند الرحمن شش
حرفست شش را که با هجده جمع کنی بیست و چهار میشود خدای تعالی صد و بیست و
چهار هزار پیغمبر آفریده است هرکه پنج وقت نماز بخواند صد و بیست و چهار هزار
ثواب در نامهٔ عمل او بنویسند الرحیم شش حرف است که با بیست و چهار ضم
کنی سی میشود خدای تعالی ماه را سی روز آفریده است تا هرکه این سی حرف را
بخواند طاعت یکماهه در نامهٔ اعمال او ثبت کرده شود مالک یوم الدین
ایاک نعبد بیست حرفست بیست را که با سی ضم کنی پنجاه میشود هرکه این پنجاه
حرف را در پنج وقت نماز بخواند خدای تعالی در روز قیامت که پنجاه هزار سال است
از سالهای دنیا برای وی کوتاه گرداند و ایاک نستعین یازده حرفست
یازده را که با پنجاه ضم کنی شصت و یک میشود حق تعالی شصت و یک دریا آفریده
هرکه

هرکه این شصت و یک حرف را در پنج وقت نماز بخواند بعدد هر قطره آبی که
در دریاهاست حق تعالی حسنه در دیوان اعمال آن بنده ثبت کند اهدنا
الصراط المستقیم نوزده حرفست نوزده را که با شصت و یک ضم کنی
هشتاد میشود هر آن بنده که این هشتاد حرف را در پنج وقت نماز
بخواند خدای تعالی عبادت هشتاد ساله او را قبول نماید صراط الذین
انعمت علیهم نوزده حرف است نوزده را که با هشتاد ضم کنی نود و نه میشود
هرکه این نود و نه نام خدا را در پنج وقت نماز بخواند نود و نه حج در نامهٔ عمل
او ثبت کنند غیر المغضوب علیهم پانزده حرف است پانزده را که
با نود و نه ضم کنی صد و چهارده میشود حق تعالی صد و چهارده سوره در کلام
فرموده است هرکه این صد و چهارده حرف را در نماز بصدق دل بخواند
حق تعالی ثواب ختم کلام الله را در نامهٔ اعمال او ثبت نماید و لا الضالین
ده حرف است ده را که با صد و چهارده ضم کنی صد و بیست و چهار میشود
هر آن مؤمنی که صد و بیست و چهار حرف را بر زبان راند خدای تعالی
صد و بیست و چهار هزار پیغمبر را شفیع وی گرداند نقلست که طاوس
یمانی بنده خرید که زبان عجمی را نمیدانست شبی خفته بود که ناگاه آن
غلام برخاست و خواجه را از خواب بیدار کرد و گفت ای خواجه از تو
توقع دارم که سورهٔ حمد را بیاموزم خواجه گفت ای غلام مگر در واقعه

جبرئیل را دیدی گفت افواج خلقی دیدم که بآسمان میرفتند گفتم اینها چه کسانند
که باسمان میروند یکی گفت که ایشان پیغمبرانند و از عقب ایشان
قوم دیگر را دیدم که باسمان بالا میرفتند گفتم اینها کیانند گفتند اینها
قومی اند که سوره مبارکه حمد را با عزت و بی ریا در نماز میخواندند
الحال بجهت دلم خواهش آسمان کرده است خواستم که باسمان روم نگذاشتند
و گفتند که تو از اهل آن نیستی و تو سوره حمد را نمیدانی برو و الحمد بیاموز
تا ترا باسمان بریم اکنون از تو میخواهم که مرا الحمد بیاموزی طاوس
گوید که من او را سوره حمد آموختم غلام همه روز و شب الحمد میخواند تا
شبی حمد را بخواند و بخواب رفت ناگاه آوازی بگوش من رسید که
اینک آمدم و الحمد را آموختم چون بامداد برخاستم دیدم که غلام جان بحق
تسلیم کرده معلوم شد که از برکت سوره مبارکه الحمد او را بعرش بردند
از بزرگی و کرامت سوره الحمد اینها در رتبت الهی بحرمت سید کائنات
که شیعیان علی ع و موالیان ائمه معصومین ع را ثواب سوره الحمد کرامت
و نصیب گردان آمین یا اله العالمین باب دوم در فضیلت قران
مجید شهر رمضان الذی انزل فیه القران هدی للناس و
بینات من الهدی والفرقان حضرت الله تعالی میفرماید که فرستادیم
قران را بحضرت سید پیغمبران ص در ماه مبارک رمضان تا خلقان به

متابعت

متابعت قران از راه ضلالت براه هدایت آیند و بسلامت بمنزل
روح رسند و حلال را از حرام جدا کنند و کفر را از ایمان باز دانند
و بشرایع قیام نمایند و در تفسیر نزول قران اختلاف کرده کلینی
گوید جمله قران در شب [illegible] نازل شد در لوح المحفوظ آنگاه جبرئیل
از لوح محفوظ باسمان دنیا آورد بعد از آن بتدریج و حاجت بار حضرت
رب العزة بسید عالم فرود آورد تا جمله قران در مدت بیست و سه
سال نازل شد و اول سوره که بحضرت محمد ص فرود آمد این سوره بود که
اقرأ باسم ربک الذی خلق و در عقب وی این سوره فرود آمد
که یا ایها المدثر قم فانذر و بعد از آن این سوره فرود آمد که اذا
جاء نصر الله قرانرا شرف و منزلت بسیار است چنانکه از خدا و حضرت عزت
پادشاه عالم جل جلاله را ده نام عظیم است و قران را نیز از آن ده نام خوانده
اول خود را عزیز میگوید و قران را نیز عزیز خوانده که و انه لکتاب عزیز
دویم آنکه خود را حکیم خوانده و قرانرا نیز حکیم خوانده که تنزیل
الکتاب من الله العزیز الحکیم سیم آنکه خود را عظیم میخواند و قرانرا
نیز عظیم خوانده که و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القران
العظیم چهارم آنکه خود را نور میخواند و قران را نیز نور خوانده که و
انزلنا الیکم نورا مبینا پنجم خود را مهیمن خوانده و قرانرا نیز مهیمن میخواند که

که مهیمنا علیه ششم خود را مجید میخواند و قرآن را نیز مجید خوانده که والقرآن
المجید هفتم آنکه خود را حق خوانده و قرآن را نیز حق میگوید که و بالحق
انزلناه و بالحق نزل هشتم خود را بیمثل میگوید و قرآن را نیز بیمثل خوانده
که قل لئن اجتمعت الجن والانس علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا
یاتون بمثله نهم خود را رحمن خوانده و قرآن را نیز رحمن میخواند که الرحمن
علم القرآن دهم خود را بی نهایت میگوید و قرآن را نیز بی نهایت میخواند که
لو کان البحر مدادا لکلمات ربی بدانکه این جملها دلیل بر آن است که
ظاهر شود شرف و عظمت و بزرگواری قرآن پس مرد باید که قرآن را بخواند
و با آن عمل نماید و حرمت او را بجای آورد خاصه برای چند کار اول از بهر
محبت خدا سخن دوست بر دوست عزیز باشد دویم چون بخواند بدان عمل نماید
سیم امر معروف خود بجای آورد چهارم بیقین و محبت و عزت وی را
بخواند پنجم داند که تجارت با خدا میکند قال النبی صلعم رب قاری
القرآن والقرآن یلعنه حضرت پیغمبر صلعم میفرماید که بسا قرآن خواننده که قرآن او را
لعنت میکند و دیگر حضرت فرمود که روزگاری می آید که ایشان مصحف در پیش
نهند و قرآن را درست بخوانند و ترتیب حروف او را نگاه میدارند و با این
نوع قرآن خواندن قرآن بر ایشان لعنت میکند گروه دیگر هستند که ترتیب
حروف را نگاه میدارند و درست میخوانند اما بعمل نمی آورند و در آنچه خوانده اند تامل
نمیکنند

نمیکنند پس هر آیه که رسند و خوانند بر ایشان لعنت گوید و میگوید [illegible]
چرا آنچه قرائت میخوانی و مرا از برای او فرستاده عمل نمیکنی مثلا چون بآیه خمر رسند
و آیه حق الناس رسند و خمر خورند و حق الناس مسلمانان در گردن او باشد
پس آن آیتها بر ایشان لعنت کنند و چون بآیه نماز رسند یا بآیه روزه یا بآیه زکاة
و آنرا بجای نیارند و عمل نکنند پس این آیتها بر ایشان لعنت میکنند و علی هذا القیاس
تمامی قرآن بدین نوع است چنانکه از پیغمبران رسالت خواهند پرسید از اهل
قرآن و قرآن خوانان نیز خواهند پرسید حضرت رسول خدا محمد مصطفی صلعم فرمود که
هر کس از امت من قرآن بیاموزد و فراموش کند و دیگر او را یاد نگیرد و بعمل نیاورد از
امت من نباشد و فردای قیامت دست بریده و در گردن انداخته و چشمان
نابینا از گور برخیزد و بعرصات قیامت آید حسن بصری گوید که کسانی که پیش
از ما بوده اند و قرآن را دانسته اند که از حضرت باشان رسیده است و در شب
تامل کرده اند و در روز بآن کار کرده اند اکنون این قوم درس خواندن را عمل خود
ساخته اند و اعراب و ادغام و اظهار وی را درست میکنند و فرمان وی را آسان
گرفته اند و عمل نمیکنند البته باید دانست که مقصود از قرآن خواندن بعمل آوردن است
نه آنکه قرآن خواندن فاضلترین طاعات و عبادات است خاصه بعد از نماز خواندن
با وضو حضرت رسول فرمود که روز قیامت هیچ شفیعی نبود نزد حضرت حق سبحانه و
تعالی از برای بندگان بزرگتر و بهتر از قرآن و فرموده اند که دلهائی که زنگ گیرد

همچون آهن چیزی که آنرا روشن کند و صاف کند قرآن است و آنکه مرگ را
بخاطر آورد و قرآن است و حضرت رسول ص فرمود که وقتی که من از میان شما بروم
شما را اید و واعظ گذارم یکی گویا و دیگری خاموش صحابه گفتند که آنها کدامند
حضرت فرمود که واعظ خاموش قرآن است و واعظ گویا بعد از من حدیث در
اخبار آمده که چون قرآن خوان را در گور نهند گور با وی بسخن آید و گوید لبیک آخرت
آمده چه آورده و چه ساخته آن مرده گوید که کلام خدا خوانده‌ام و آورده‌ام گور با
او گوید که دل خوش دار که سعادت ابدی حاصل کرده و من مونس تو ام روایت
از حضرت امیر المؤمنین ع و از حضرت پیغمبر ص که هرکه قرآن را در نماز بخواند بپای ایستاده
بهر حرفی صد حسنه در نامهٔ اعمال او بنویسند و اگر بعد از نماز بخواند بیست حسنه در
نامهٔ اعمال او بنویسند و اگر بی طهارت بخواند ده حسنه بنویسند اما باید که بی طهارت
دست بمصحف دراز نکند و بی حرمتی نکند که حق تعالی میفرماید که لا یمسه الا
المطهرون و حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که اگر قطار شتری براه رود
و مصحفی در بار یکی از آن شتران باشد من بی طهارت دست در مهار آن شتران
نخواهم کرد و علما بشیند بی طهارت در ابزار کاغذ کران ترخصندی و حضرت امام زین العابدین ع
در وقت تکیه کردن پای مبارک به هیچ طرف دراز نکردی که مبادا مصحفی در جای
بوده باشد و نقل است که قرآن خواندن یک ختم بر روی مصحف با هفت ختم برابر است
و هرکه قرآن را از بر خواند و عمل بدان بکند با پیغمبران اول در بهشت رود و اگر دست

خواند

خواند و عمل نماید با امامان در بهشت رود و اگر خواندن نداند و هرکس خواند
استماع کند و بدان عمل کند با مؤمنان در بهشت رود و هرکه شکسته خواند
و بدان عمل کند با طائفهٔ مسلمانان در بهشت رود و عیاشی از حضرت صادق
و آنجناب از آبای کرام خود حدیثی روایت نموده که حاصل مضمون آن این است که
پیغمبر ص فرمود ایها الناس بدرستیکه شما باشید در دار هدنه و شما بر سر سفرید و رفتن
شما زود است و دیده اید شب و روز و آفتاب و ماه را که کهنه میکنند هر نوی را و نزدیک
میگردانند هر دوری را و می‌آورند هر موعودی را پس آماده و مهیا سازید توشه
بجهت سفر دور و دراز خود پس مقداد برخواست و عرض کرد یا رسول الله چیست دار
هدنه فرمود دار بلاغ و انقطاع و خانه بقا نمانده و انقطاع که باید گذشت و رفت پس
هرگاه فتنه‌ها بر شما امر را مشتبه کند مانند قطعات و پاره‌های تاریکی شبهای بسیار
تاریک یعنی همچنانکه در عین تاریکی شب بسیار تاریک شما چیزی را نمی‌بینید امر حق بهمان
نهج بر شما مشتبه شود و حق از باطل ممتاز نگردد پس بر شما باد که در آن وقت بتمسک
شوید بحبل قرآن بدرستیکه هرگاه کسی قرآن را پیشوای خود قرار دهد میرساند او را به بهشت
و اگر پشت سر بیندازد و عمل بآن ننماید میکشاند او را بجهنم و آن راهنمای بهترین
و آن کتابیست که در اوست تفصیل هر مجملی و تحصیل هر غیر محصلی و اوست فاصل و فارق
بین الحق و الباطل و هزل و لغو نیست و از برای آن ظاهری و باطنی است ظاهرش حکمت
معمول به و باطنش قیاس بسیار مشکل و عمیق و ظاهرش بسیار خوش آینده و انیق و او برای

آن نهایی است و نهایتش را نیز نهایتی است بشماره در نمی آید عجایب آن و کهنه نمیشود
غرایب آن در اوست چراغهای راه هدایت و دلیلهای علم و حکمت و دلیل است بر
شناخت پروردگار از برای کسیکه تواند شناخت و اقتباس از مشکوة آن تواند
نمود و در کافی سعد خفاف از حضرت امام محمد باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود
که ای سعد یاد بگیرید قران را بدرستی که قران می آید در روز قیامت به بهترین صورتی که
نگاه میکنند بسوی او خلق محشر و مردم در آن روز صد و بیست هزار صف خواهند
بود هشتاد هزار صف امت محمد ص و چهل هزار صف از سایر امم خواهد بود پس قران
می آید بر صف مسلمانان می ایستد در صورت مردی و سلام میکند پس نظر میکنند
مردم بسوی او و میگویند لا اله الا الله الحلیم الکریم بدرستی که این مرد از مسلمانان است
می شناسیم او را به نعت و صفتش غیر آنکه از ما جد و جهدش در قران بیشتر بوده
پس از این جهت که بها و جمال و نوری که باو عطا شده بما نشده پس قران از ایشان
میگذرد تا می آید بصف شهدا پس شهدا بسوی او نظر مینمایند میگویند لا اله الا الله الرب
الرحیم بدرستی که این مرد از شهدا است میشناسیم او را غیر آنکه این از شهدای بحر است
از اینجهت عطا شده باو بهائی که با عطا نشده از آنها نیز میگذرد و می آید بصف شهدای بحر
بصورت شهیدی پس نظر میکنند بسوی او شهدای بحر پس بسیار میشود تعجب ایشان و میگویند
این مرد از شهدای بحر است میشناسیم او را بعلامت و صفتش غیر آنکه جزیره که این غرق شده
شدت هول آن بیشتر بوده از جزیره که ما غرق شده ایم پس از این جهت جمال و بها و

ونوری که

و نوری که باو داده شده بما نداده اند پس قران میگذرد تا می آید بصف
پیغمبران مرسل و غیر مرسل بصورت پیغمبری مرسل پس نظر میکنند بسوی او
پیغمبران پس شدید میشود تعجب ایشان و میگویند که لا اله الا الله الحلیم
الکریم اینکه این شخص پیغمبری مرسل است میشناسیم او را به صفت و علامتش
غیر آنکه او عطا کرده است فضیلت بزرگی پس پیغمبران جمع میشوند و می آیند
بخدمت پیغمبر ص و سؤال میکنند از آنحضرت و میگویند که یا محمد کیست
این شخص حضرت پیغمبر ص و آله میفرماید که آیا نمی شناسید این را پس
میگویند که نمیشناسیم این را این شخص از جمله کسی نیست که خدا بر او
غضب نکرده پس حضرت پیغمبر ص میگوید که این حجت خداست بر
خلقش پس قران سلام میکند و میگذرد و می آید در صف ملائکه در
صورت ملکی مقرب پس نظر میکنند بسوی او ملائکه پس شدید میشود
تعجب ایشان و بزرگ میشود بر ایشان از آنچه می بینند از فضیلت
قران و میگویند تعالی ربنا و تقدس اینکه این بنده از ملائکه است میشناسیم
او را به علامتش و صفتش غیر آنکه مقرب ترین ملائکه است بسوی خدا
از حیثیت مقام پس از این جهت پوشیده شده است از لباسهای نور و
جمال آنچه را که ما پوشیده ایم پس میگذرد تا آنکه منتهی میشود برحمت
خداوند تبارک و تعالی پس قران بسجده می افتد در نزد جلال الهی جناب

اقدس الهی میخواند که ای حجت من در زمین و کلام صادق ناطق من سر ترا
از زمین بردار و سؤال کن که عطا کرده خواهی شد هرچه را که سؤال
کنی و شفاعت کن که قبول است شفاعت تو در حق هر که شفاعت کنی پس قران
سر بر میدارد و جناب اقدس الهی باو خطاب میفرماید که چگونه دیدی بندگان
مرا قران میگوید که ای پروردگار من بعضی از ایشان کسی است که محافظت
کرد و نگاه داشت حق مرا و ضایع نکرد از من چیزی را و برخی دیگر کسی
که ضایع کرد مرا و استخفاف نمود بحق من و تکذیب نمود مرا و من حجت توام بر
جمیع خلق پس جناب اقدس الهی میفرماید که قسم بعزت و جلال و ارتفاع مرتبه
خودم که هر آینه ثواب دهم بجهت تو مردم را بهترین ثواب و عذاب کنم بجهت تو
مردم را بعقابی دردناک پس حضرت امام محمد باقر ع فرمودند که میگردد
قران بصورتی دیگر سوای آن صورت راوی میگوید که عرض کردم که یا اباجعفر
بچه صورتی بر میگردد فرمودند بصورت مردی لاغر و متغیر می بینند اورا
اهل محشر پس می آید در پیش یکی از شیعیان ما که حق او را میشناخته
و مجادله مینموده بسبب او با اهل خلاف پس می ایستد در برابر آن شخص
و میگوید مرا میشناسی آن مرد نگاه میکند بسوی قران و میگوید که نمی شناسم ترا ای بنده
[illegible] پس قران بر میگردد بسوی خلقت خودش که صورت قرانی باشد پس
[illegible] میشناسی میگوید بلی میشناسم پس میگوید قران که منم آنکه شبها خواب

ازتو

گرفتم و عیشت را تنگ کردم و از تنها بجهت من از مردم کشیدی و حرفهای
ناخوش بجهت من شنیدی آگاه باش که امروز هر تاجری و مزدوری مزدش
داده شود و من امروز پشت توام پس میبرد آن شخص را بنزد جناب
اقدس الهی و میگوید ای پروردگار من تو داناتری باحوال بنده خود
بتحقیق که بود رنجکش بخصوص من و همیشه مرا تلاوت میکرد و دوستی و دشمنی
میکرد بسبب من جناب اقدس الهی میفرماید که این بنده مرا داخل بهشت
کنید و بپوشانید او را از حلهای بهشت و تاجی بر سر او بگذارید پس
از آنکه این خلعتها را باو پوشانیدند جناب اقدس الهی میفرماید که اینها
بقران نشان دهید و باو بگوئید که آیا راضی شدی بآنچه بدوست تو بعمل آوردم
قران میگوید خداوندا این را کم میدانم از برای او زیاد کن چیزی زیاده بر
این پس جناب اقدس الهی میفرماید که قسم بعزت و جلال و علو و ارتفاع
مکان خودم که هر آینه امروز زیاد کنم پنج چیز با زیادتی از برای او و هر که بمنزله
او باشد جوانی بایشان بدهم که هرگز پیر نشوند و صحتی بدهم که هرگز بیمار نشوند غنائی
بدهم که هرگز فقیر نشوند و خوشحالی بدهم که هرگز محزون نشوند و حیاتی بدهم که
هرگز نمیرند بعد از آن حضرت این آیه را تلاوت فرمودند که لا یذوقون
فیها الموت الا الموتة الاولی راوی عرض کرد فدای تو شوم یا اباجعفر آیا قران
حرف میزند حضرت تبسم فرمود پس فرمودند که خدا رحمت کند ضعفاء العقول

از شیعیان ما را بدرستیکه ایشان اهل تسلیمند بعد از آن فرمودند بلی یا سعد
نماز هم تکلم میکند و از برای وی خلقی و صورتیست که امر و نهی میکند راوی میگوید
رنگ من متغیر شد عرض کردم که این سخنی است که من تاب نقل کردن آنرا در میان مردم
ندارم حضرت فرمودند مردی نیست الا شیعیان ما یعنی شیعیان ما اینها را میفهمند
و انکار ندارند پس کسیکه نماز را نشناخته پس به تحقیق که حق ما را انکار کرده
ای سعد بشنوانم کلام قرآن تبو عرض کردم بلی رحمت خدای بر تو باد حضرت
فرمود ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر ولذکر الله اکبر یعنی خدا فرموده که نماز
باز میدارد مردم را از فحش و منکر و ذکر خدا از نماز بزرگترست و ما ذکر خدائیم
و مائیم بزرگتر از ذکر در آثار آمده که درجات بهشت بعدد آیات قرآن است
و خدا اینهم در روز قیامت قرآن خوانان را گوید که در بهشت روید و فرشتگان را
گوید که بهر سوره درجه بردارید فرشتگان گویند بار خدایا ایشان کلام ترا خوانده اند
و اعتقاد نموده اند بهر سوره درجه برداریم ندا آید که بهر عشری درجه بردارید باز
فرشتگان گویند بار خدایا بهر عشری درجه برداریم خطاب آید که بهر آیه درجه بردارید
باز فرشتگان گویند بار خدایا بهر آیه درجه برداریم خطاب الهی رسد که بهر کلمه درجه
بردارید باز فرشتگان گویند بهر کلمه درجه برداریم خطاب الهی در رسد که چون
ایشان عزت کلام مرا نگاه داشته اند بهر حرفی جهت ایشان درجه برگیرید پس قرآن
خوانان به بهشت روند و قرآن میخوانند و فرشتگان بهر حرفی درجه بر میدارند تا بقرب حضرت

الهی

الهی در رسند بدانکه قرآن یکصد و چهارده سوره است و شش هزار و دویست
و یازده آیه است و نوزده هزار و چهارصد و شصت کلمه است و مجموع حروفش هزار
باره هزار بار هزار و پانصد هزار و هشتاد و نه هزار و پانصد است هر آن مومنی
که قرآن بخواند و عمل کند بی ریا خدا تعالی از برای او بعدد هر حرفی درجه بر دارد
بفضل و کرم خویش شعر اهل قرآن را شرف از خواندن قرآن بود ∴ مونس
از قرین کردن هر کرا ایمان بود ∴ هر که خواهد او بهشت جاودان ایمنستان ∴
چاره تدبیر او در خواندن قرآن بود ∴ وحی یزدانست قرآن چون تو او را بنگری ∴
هر صباح آنرا که قرآن خوان قرآن دان بود ∴ مزرعه چون سبزه قرآن قطره
باران او ∴ تو مه هر سبزه از قطره باران بود ∴ هر که بی قرآن از این عالم بآن عالم
شود ∴ در جحیمش جای با فرعون و با هامان بود ∴ گر روا داری که بی قرآن بود فرزند تو ∴
بر تو نام عاقلی و مردی نادان بود ∴ هر که بر فرزند خود از بهر قرآن رنج برد ∴ در بهشتش
روز جزا اندر بهشت بستان بود ∴ در نبوت هیچ معجز بهتر از قرآن نبود ∴ مر نبوت را
دلیل و حجت و برهان بود ∴ بود باید روز و شب در خواندن قرآن قرین ∴ تا دین مصطفی
با جمله فرزندان بود ∴ هست در قرآن بعالم کان گوهرهای علم ∴ علم از قرآن طلب زیرا که در
در کان بود ∴ دینت را تا آن شود چون حامل قرآن نشوی ∴ حامل قرآن باشی
دین تو ویران بود ∴ قاهر شیطان شوی چون حامل قرآن شوی ∴ هر که قرآن یاد کرد
قاهر شیطان بود ∴ ناجرا باید که آخر حکم بر قرآن زنی ∴ چون همین دانی که فردا نافع قرآن بود ∴

و باید که قران خوان در هر ماهی یکختم قران بکند تا ثواب قران را دریابد و اورا
اهل قران گویند نقل است از جابر ابن عبد الله که مردی از حضرت رسول صم پرسید
که مزد چه باشد کسی را که فرزند خود را قران بیاموزد حضرت رسول صم از جبرئیل
سؤال نمود جبرئیل جواب گفت که کلام حق را غایتی نباشد دیگر حق تعم کسی دیگر
حد شرح او را نمیدانند پس جبرئیل بعرش رفت و از اسرافیل پرسید که مزد چه باشد
قران خوان را اسرافیل گفت که جز خدا تعم کسی نمیداند و بعد از آن وحی بجبرئیل
آمد که ای جبرئیل برو و حبیب مرا بگو که هر کس فرزند خود را قران بیاموزد چنان
بود که ده هزار حج پذیرفته کرده باشد و ده هزار مسجد ساخته باشد و ده هزار
برهنه را بپوشیده باشد و ده هزار بنده را آزاد کرده باشد و ده هزار گرسنه را
سیر کرده باشد و ده هزار عمره کرده باشد و ده هزار غزا کرده باشد و اورا
این ثواب بود آنکس که او را تعلیم قران دهد بعد هر حرفی از قران هزار نیکی
در نامه اعمال او نویسند و هزار بدی از و محو نمایند و هر کس کسی را قران
بیاموزد و دین خدا تعم را تازه کند و بدعت را بمیراند جمله پیغمبران او را شفاعت
کنند روایت از حضرت رسول خدا صم که هر نادانی که قران بیاموزد تا بدان
کار کند وی را بهتر از آن بود که میانه مشرق و مغرب پر از زر بوده باشد و پر از
آن باشد و همه را بصدقه بدهد بدانکه درس گفتن قران دل را رونق دهد
و روشن گرداند و طاعت بر بنده آسان شود و دیگر فرموده اند که هر که هر روز

روایه

روایه از آن بیاموزد او را فاضلتر بود که دو شتر پر از زر سرخ داشته
و او را بصدقه دهد و حضرت پیغمبر فرمود که بهترین خانهای امت من آن خانه
میباشد که در آنخانه آواز قران بیرون آید و صاحب خانه که اهل قران باشد
ابلیس لعین در آنخانه نرود و هیچ دیو و پری گرد آنخانه نگردد و سکرات موت
بر اهل آنخانه آسان شود در فضیلت سوره یس روایت میکنند از رسول خدا صم
که هر چیز را دلی است و دل قران یس است و سوره یس هشتاد و سه آیت
و هفتصد و بیست و هفت کلمه و حروفش سه هزار است و هر که سوره یس را
بخواند حضرت حق تعم او را ثواب ده ختم کلام الله بنویسد و هر که سوره یس را
بخواند ثواب بسیار دارد و حضرت رسول صم فرمود که سوره یس را منعمه خوانند
گفتند یا رسول الله منعمه چه باشد گفت عام بکند بر خوانندگان خود و دیگر فرمود
سوره یس را دافعه هم خوانند یعنی دفع کننده همه بدیها و قضا کننده همه حاجتها را
و هر که یس را بخواند چنان باشد که بیست و پنج بار ختم قران کرده باشد و هر که
بشنود و مستمع باشد چنان باشد که هزار دینار در راه خدا صرف کرده باشد
و هر که یس را بنویسد بر چیزی پاک و با آب بشوید و بخورد و هر که دهد چنان بود
که هزار داروی مفید خورده باشد و از تن او بیرون رود هر مرضی و علتی
و المی که داشته باشد دفع شود و حضرت رسول صم گوید که هر که یس را بخواند
نامه اعمال او دوازده ختم قران بنویسند و حضرت فرمود که هرگاه سوره یس را

در سر بیماری بخوانند فرود آیند بر سر آن بیمار بعدد هر حرفش ده هزار فرشته
در نزد وی باشند تا روح او را قبض کنند و او را در سکرات هیچ سختی
نبود و این فرشتگان در غسل دادن و نماز کردن و دفن کردن حاضر باشند
و چون غسل دهند و بر جنازه نهند و جنازه را بر دارند همراه آن جنازه بروند فرشتگان
بآن میت گویند که ای فلان غم مخور که ما همراه توایم و چون بر میت نماز کنند با وی نماز
کنند و تا دفن وی حاضر باشند و دیگر رسول خدا فرمود که هر بیماری را در وقت سکرات
بر سر او سوره یس بخوانند ملک الموت جان وی را بر ندارد تا رضوان از جهت او
شربت بهشت بیاورد و چون این شربت را بنوشد روح از بدن او بآسانی
جدا شود و سیراب از گور برخیزد و همچنان خوشحال در بهشت رود به فضل بزرگی
خدا و کلام او روایت از حضرت که هر که در گورستان سوره یس را بخواند
حضرت حق تعالی تا چهل روز اهل آن گورستان را عذاب نکند و خواننده را
بعدد مرده که در آن گورستان هست ده نیکی داده بدیرا ازو محو کنند
ابن کثیر گوید که ما را رسیده که هر که سوره یس را در هر بامداد بخواند تا در شب در امان
حق تعالی باشد و حضرت رسول صلعم فرمود که هر که سوره یس را با وضو بخواند چنان
باشد که آزاد کرده باشد بهر حرفی بنده از بندگان فرزندان اسمعیل را و هر کس
یس را در سالی یکبار بخواند روز قیامت حساب وی چون مرسلان باشد
و اگر در هر روز یکبار بخواند حق تعالی گوید ای بنده من اینک بهشت و او را هشت در است

از هر دری

از هر دری که خواهی داخل شو و او را در بهشت بهر حرفی از سوره یس دویست
هزار شهرستان دهند و در هر شهرستانی هزار حجره باشد و در هر حجره صد هزار صفه
و بر هر صفه هزار تخت و بر سر هر تختی حوری نشسته باشد که نور رویش از آفتاب
تابنده‌تر باشد و این جمله کرامت آن کسی را باشد که هر روز سوره یس را بخواند اورده‌اند
که روزی زنی بخدمت حضرت علی ع آمد و گفت خوش حال آن شکمی که تو در آن
شکم باشی و خوشا آن پستانی که ترا شیر داده است حضرت فرمود اما در
چنین بگو که خوشا آن سینه که طه و یس باشد شیخ احمد گوید که هر که سوره
کهف را روز جمعه بخواند تا جمعه دیگر در امان حضرت حق تعالی باشد
و از فتنه دجال و آفات زمان ایمن باشد و در روز قیامت روی او مانند
ماه شب چهارده باشد و حضرت رسول فرمود که هر گرسنه که سوره یس را بخواند
از گرسنگی هر دو جهان ایمن باشد و اگر کسی راه را گم کرده باشد بخواند
راه راست یابد و بسلامت بمنزل رسد و اگر کسی چیزی گم کرده باشد آنرا
بخواند او را بیابد و اگر کسی در کار مشکلی گرفتار شده باشد این سوره را بخواند
آن مشکل باسانی برآید و اگر بر مال اندک و طعام اندک بخوانند برکت زیاده شود
و اگر نزدیک زن حامله بخوانند باسانی بار حمل بنهد اگر کسی سوره یس را
بمشک و زعفران بجای پاک نویسد و بشوید و بخورد و بهر کس دهد حفظ و
ادراک او زیاده شود و هر که چهل و یکبار بخواند و هر مرادی که دارد بخواهد بر آید

بزودی حاصل شود و خدا تعالی ایمان او را نگاه دارد و حضرت رسول صلعم فرمود
که هر چیزی را میوه است و میوهٔ قران سورهٔ حم است و هر که خواهد که در مرغزار
بهشت بگردد باید که سورهٔ حم را بسیار بخواند و اگر کسی در شب بخواند هفتاد
هزار فرشته تا صبح از برای او استغفار کنند و هر که هفت مرتبه بخواند
خدا تعالی مهمات او را براورد و مشکلهای او را بگشاید و حضرت رسول صلعم فرمود
که هر که سورهٔ ق را در هر جمعه سه بار بخواند حق تعالی قبر او را فراخ و روشن کرداند
و از عذاب قبرش نباشد و هر که سورهٔ واقعه را چهل و یکبار بخواند
در روزی بروی کشاده گردد و اگر بر سر قبری هفت بار بخواند آن مرده را
عذاب گور نباشد هر که در شب بخواند از درویشی ایمن باشد و هر که سورهٔ
جمعه را در روز جمعه بخواند او را چندان مزد بود بعدد کسانی که در مسجد
جامع حاضر شده باشند و اگر پنج مرتبه بخواند چندان ثواب یابد که هزار
یتیم را رخت پوشانیده باشد و هزار مرده را کفن کرده باشد و هر که
سورهٔ تبارک را بخواند و برا چندان ثواب بود که کتابهای خدا را خوانده باشد
بعدد هر آیه عبادت یکساله در نامهٔ عملش بنویسند و از عذاب قبر ایمن گردد
و هر که سورهٔ قیامت را بخواند من که رسول خدایم شفیع او باشم و هر که سورهٔ
عم را بعد از نماز عصر بخواند از همه غمها ایمن گردد و روشنائی بیفزاید و روزی
او فراخ گردد و خدا تعالی بعدد هر موئی که در بدن او باشد روز قیامت او را

نوری

نوری بدهد و بسنکینی کوههای دنیا او را حسنات بنویسند و از دنیا بیرون
برود تا جای خود را به بهشت ببیند بدانید که فضیلت قران بسیار است فضیلت
آیة الکرسی قوله تعالی الله لا اله الا هو معبود بحق آنخدا است که نیست جز
آنخدای یکتا و بی همتا است و سبب نزول آیة الکرسی آن بود که
کافران مکه بوحدانیت خدا انکار کردند جهودان مکه بنزدیک حضرت رسول صلعم
آمدند و از صفات خدا تعالی پرسیدند که خدای تو چیست از زر است یا سیم
یا از سنگ یا از چوب و بعضی از ایشان میگفتند که خدا را زن و فرزند هست
پس حق تعالی صفت وحدانیت خود و پاکی صفات خود را بیان فرمود آیة
الکرسی را با هفتاد هزار فرشته فرو فرستاد بنزد حضرت رسول صلعم از محمد
حنفیه روایت کرده اند که گفت چون آیة الکرسی فرود آمد همه بتها در روی
در افتادند و سرنگون شدند و پادشاهان کفار از تخت پادشاهی در
افتادند و شیاطین از جای خود در افتادند و شیطان فریاد کرد که همه اتباع و سپاه
او جمع شدند و ایشان را خبر کردند که چنین آیتی فرود آمده و بنیاد کفر را برانداخت
الحی القیوم زنده است که هرگز نمیرد و پاینده است تغیر و تبدیل و زوال نپذیرد
و زندگی همه زندگان از وست لا تاخذه سنة و لا نوم له و نگیرد و ویرا
غنودی بخواب یعنی حضرت الله تعالی غافل نیست در یک طرفة العین از امور عالم له
ما فی السموات و ما فی الارض مراو راست آنچه در آسمانها و زمینها است

وهمه آفریده اوست من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعنی کیست آنکس که
شفاعت کند نزدیک او مگر بفرمان او و این گفتار کافران است که ایشان
میگفتند که ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی یعنی که میگفتند تا بتان ما شفاعت
کنند که حق تعالی رد کرد باور داشتن اعتقاد ایشان در ضمن این آیه یعلم ما بین
ایدیهم وما خلفهم یعنی میداند خدای تعالی آنچه در پیش ایشان است یعنی کار
دنیا و آنچه در عقب ایشان است که کار عقبی است ولا یحیطون بشیء من
علمه الا بما شاء که خلق ندانند از علوم مگر آنچه را که خدای تعالی خواسته باشد
که بدانند وسع کرسیه السموات والارض یعنی فراخ است کرسی او و آسمانها
و علم او بهمه آسمانها رسیده است که حالهای اقوال و افعال تا همه بدانند و دیگر
قدرتش بهمه آسمانها و زمینها رسیده است که بقدرت خود نگاه میدارد و دیگر آسمان
و زمین چون حلقه ایست در بیابان ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم
قوله یؤده راجع الی الکرسی یعنی هذا القول کون السموات والارضون السبع
موضوعات علی الکرسی مدبر تاویل آسمان و زمین جمله کرسی باشند خدای تعالی
برتر است در قدرت و پادشاهی نه بمکان و جهت بزرگوار است بخدائی
خود نه بجسم و صورت و آفریدگار هر چه در عالم است واحد است که او را شریک
نیست یگانه است که او را همتا نیست و همیشه بود که او را ابتدا وجود و برا آخر نیست
و هستی بذات خود است و قیام همه چیز باوست و وی در ذات خود جوهر نیست و

و عرض نیست و بر هیچ چیز مانند نیست و او را صورت نیست و هر چه در خیال
و خاطر آید از کمیت و کیفیت وی و وی بصورت هیچ آفریده نیست و هر چه در
وهم و خیال تصور کنند همه آفریده اوست و خوردی و بزرگی و مقدار را بوی
راه نیست و این صفت اجسام عالم است و خود اصلاح ای پذیر نیست و هر چه
در عالم است زیر عرش ویست و عرش زیر قدرت اوست و وی در فوق عرش
نیست چنانچه جسم فوق جسم میباشد و او را جسم نیست و عرش و جمله همه را برداشته
لطف قدرت وی اند و هم بدان صفت که در ازل بود تا ابد همچنان خواهد بود
و تغیر و گردش را بصفات او راه نیست و از این همه صفات منزه است و در اینجا
دانستن است و شناختن چنانکه گفته اند شعر یا نطق ناطقا اذا نطقوا ❊
حسن لا اله الا هو ❊ سخنی کس نگفت در عالم ❊ خاصه از لا اله الا هو ❊ ما کتب
کاتبون اذا کتبوا ❊ زین من لا اله الا هو ❊ نشنیده است هیچکس سخنی ❊
خوب تر لا اله الا هو ❊ وصف خود الخدای کریم ❊ که خدا نیست غیر الا هو ❊
مؤمنا گر بهشت میخواهی ❊ خوش بگو لا اله الا هو ❊ مؤمنان را همیشه شب
و پگاه ❊ نصرت لا اله الا الله ❊ به بهشت رساند آخر کار ❊ گفتن لا الا هو ❊
در گذر از جفا و جور همه ❊ رحمت لا اله الا هو ❊ گر همین برستی از عذاب الیم ❊
تو بگو لا اله الا هو ❊ گر ترا فضل حق همی باید ❊ ذکر گو لا اله الا هو ❊ گر
بدیدار دوست محتاجی ❊ خوش بگو لا اله الا هو روی امیر المؤمنین

قال رسول الله اشرف الخلق ادم واشرف بنی ادم ابرهیم
واشرف بنی ابرهیم اسمعیل واشرف بنی اسمعیل العرب
وانا اشرف العرب واشرف الکتب القران واشرف من
القران سورة البقرة واشرف سورة البقرة اية الکرسی
ومن قرء اية الکرسی فی کل یوم ثلث مرة بنی الله له مدینة
فی الجنة لها سبعین باب علی کل باب سبعین صفا من الملائکة
یسبحونه ویستغفرونه لذلک العبد الی یوم القیامة ثم
یقول الله ملائکتی شهد عبدی ما انزل فی ایاتی
وتعظیمی اشهدکم علی انی بنیت لعبدی قصرا علی یمین
عرشی انا شاهده وهو شاهد لی مادمت حی لا یموت

روایت از حضرت امیر المؤمنین ع که آنکه ما زاغ البصر وآن شکوفه
باغ لطافت وبلاغت وآن بضاعت مقصان وآن شفیع روز بازار عصیان
وآن قدوه مخلوقات وزبده موجودات محمد مصطفی ص میفرماید که شریف ترین خلقان
حضرت ادم صفی است وشریفترین بنی آدم ابراهیم است وشریفترین فرزندان
اسمعیل بنی عرب است وشریف ترین بنی عرب منم وشریفترین کتابها قرآن است
وشریفترین قرآن سوره بقره است وشریفترین سوره بقره ایة الکرسی است
چنانکه هر که هر روز سه بار بخواند بنا کند خدا تعالی از برای او شهری در بهشت.

که آن شهر را هفتاد در باشد وبر در هر هفتاد صف فرشته ایستاده باشند که
همه تسبیح میگویند واستغفار میکنند براو آن بنده تا روز قیامت وخدا تعالی گوید
ای فرشتگان من گواه باشید آنچه دادم وفرستادم از بزرگی ایة الکرسی خود
وگواه گرفتم شما را او بنا کردم از برای بنده خود قصری بلطف رأفت عرش خود
چنانکه من خداوندم او را می بینم واین بنده مرا می بیند بر کمال علم وانکشاف
ما دام که زنده باشم ومن زنده ام که هرگز نمیرم وحضرت رسول ص فرموده که هر که آیة الکرسی را
در عقب هر نماز فریضه بخواند عطا کند خدا مر آن بنده را شش چیز اول آنکه در
دنیا او کرامت کند دل شاکران وعمل صالحان وثواب پیغمبران دهد دویم
روزی بروی فراخ گرداند واز جمله بلاها ایمن گردد وآن دو چیزی که در گور کرامت کند
اول گور بروی فراخ گرداند دویم جواب منکر ونکیر را بروی آسان گرداند
وآن دو چیزی که در آخرت کرامت فرماید اول آنکه چون برق از صراط بگذرد
دویم آنکه چون او را به بهشت برساند زیادتی فضل خویش بروی عطا کند ودیگر
فرموده هر که بعد از هر فریضه آیة الکرسی بخواند هفت در آسمان بروی گشاده گردد وحق تعالی
بخواننده آن لطف نماید وفرشته بازنید وحسنات از برای وی بنویسند ودعا
میکند تا روز قیامت وایضا حضرت پیغمبر ص فرمود که چون مؤمنی آیة الکرسی را
بخواند وثوابش را باهل گورستان بخشد در هر گوری در آرند چهل نور وگورهای ایشانرا
فراخ کرده اند وهر مرده در بهشت درجه بلند گردانند وخواننده را ثواب شصت پیغمبر بدهد واز

هر حرفی فرشته بیافریند و تا قیامت تسبیح کنند و ثوابش را در دیوان آن بنده
نویسند و حروف آیة الکرسی صد و هفتاد و یکیست و در هر حرفی هزار برکت و
هزار رحمت است ایضا از حضرت رسول ص روایتست که هر که در خانه خود آیة الکرسی بخواند تا
سی روز دیگر فرشتگان نگذارند که شیطان داخل آنخانه شود و دیو و پری در آنجا گذر نکنند
و هر که از منزل خود بیرون رود و آیة الکرسی را بخواند خدا تعالی هفتاد هزار فرشته
میفرستد که محافظت او کنند تا بمنزل خود برگردد و در فضیلت قل هو الله احد قال
النبی ص کتب الله علی سماء الاول سورة الاخلاص و کتب الله علی
سماء الثانی سورة الاخلاص و کتب الله علی سماء الثالث
سورة الاخلاص و کتب الله علی سماء الرابع سورة الاخلاص و کتب
الله علی سماء الخامس سورة الاخلاص و کتب الله علی سماء السادس
سورة الاخلاص و کتب علی سماء السابع سورة الاخلاص و کتب الله
علی الالواح سورة الاخلاص و کتب الله علی العرش سورة الاخلاص
و کتب الله علی المشرق والمغرب سورة الاخلاص و کتب الله علی قلب
المومن سورة الاخلاص یعنی معنی آنکه صدر صفه صفا و ماه برج و منی و بهترین
انبیا محمد مصطفی ص میفرماید که حق سبحانه و تعالی سوره اخلاص را دوازده جا نوشته است
در آسمان اول و آسمان دویم و آسمان سیم و آسمان چهارم و آسمان پنجم و
آسمان ششم و آسمان هفتم و هشتم در لوح نهم در عرش دهم بر مشرق یازدهم در مغرب دوازدهم

دردل

در دل مومن پس المومن در دل تو سوره اخلاص نوشته اند و تو در خواندن
غافل نباشی که در هر حرفی صد رحمتست بدانکه سوره اخلاص پنج کلمه است و
بنیاد مسلمانی نیز پنجست اول شبانه روزی پنج وقت نماز فریضه است
دویم پنج شهیدند که پیش از پیغمبران به بهشت روند سیم پنج پیغمبرند که
بلاهای ایشان از همه بیشتر است و ثواب مرتبه ایشان از همه بیشتر چهارم پنج فرشته اند
که از همه فرشتگان عزیزترند پنجم پنج چشمه است که روز قیامت مومنان از آن
آب خورند پس هر آنمومنی که این پنج کلمه قل هو الله احد را بخواند حق تعالی آن پنج
چیز که بنیاد مسلمانیست روزی او کرده اند و بروی ثابت کند تا روز قیامت
و آن پنج چیز اینست اول کلمه شهادت دویم نماز پنج وقت سیم روزه
چهارم حج است پنجم زکوة است و دیگر هر که این پنج کلمه قل هو الله احد را بخواند
ثواب شهیدان را دریابد که پیش از پیغمبران داخل بهشت شوند اول حضرت امام حسین و
امام حسن ع و امیر المومنین و حمزه و عبد الله عباس و هر که این پنج کلمه را بر زبان
راند بثواب آن پنج پیغمبر رسد آدم و ابراهیم و موسی و عیسی و حضرت محمد مصطفی
و هر که این پنج کلمه را با اخلاص بخواند ثواب آن پنج پیغمبر که بلاهای ایشان از همه بیشتر
و مرتبه ایشان بلندتر است اول جرجیس دویم ایوب و داود و یعقوب و زکریا بودند
و دیگر هر که این پنج کلمه را بر زبان راند ثواب آن پنج فرشته را دریابد که جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حرقائیل بودند بدانکه این سوره صفت پاک الله تعالی است

و این سوره را یازده نامست اول اخلاص دویم خلاص سیم تفرید چهارم توحید
پنجم نور ششم تجرید هفتم برائت هشتم صمد نهم واحد دهم جمال یازدهم احد اول
سوره اخلاص برای آن گویند که هر که بخواند آنرا از جمیع غمها و بلاها خلاصش گردانند
و تفریدش گویند جهت آنکه هر که بخواند آزاد شود از کفر و نفاق و توحید گویند جهت
آنکه خواننده او خبالت که دایم در تسبیح و تهلیل باشد و نورش جهت آن گویند که هر که
بخواند نور اسلام در دلش پیدا شود و تجریدش جهت آن گویند که هر که بخواند مجرد شود
از ناموسات دنیا و شرمندگی آخرت و برائتش جهت آن گویند که هر که بخواند برای
او برائتی نویسند از خلاصی آتش دوزخ و دخول بهشت و صمدش جهت آن گویند که
هر که بخواند صمد پرست شود نه صنم پرست و واحدش جهت آن گویند که هر که بخواند وحدانیت
خدایتعالی تمامی او در معلوم شود و جمالش جهت آن گویند که جمال خواننده مثل ماه شب چهارده
باشد در روز قیامت و احدش جهت آن گویند که هر که بخواند یگانگی خدایتعالی اقرار کند
و خدایتعالی ازو خشنود شود و چنان بود که هزار مسلمان را از کافران خریده باشد
و هزار کافر بدست او مسلمان شده باشد و از جمله آنها این کرد سبب نزول سوره
قل هو الله احد آن بود که کافران پیش حضرت پیغمبر آمدند و گفتند یا محمد بار نشان ده که
خدایتعالی از چیست از زرست یا از سیم یا از آهن است یا مس است و چه صورت دارد
حضرت سر در جیب تفکر فرو برد که در ساعت جبرئیل در رسید و گفت یا محمد بگو
قل هو الله احد یعنی بگو خدای من یکی است و او را انباز نیست و خویش و پیوند نیست

ازن

و زن و فرزند نیست الله الصمد لم یلد و لم یولد و کسی او را نزاده
و لم یکن له کفوا احد و او بی مثل و مانند است و بی نیاز است از همه
چیزها و همه چیزها باو نیازمند و نه چیزی بوی ماند لیس کمثله شیء و هو
السمیع البصیر مفسرین گفته اند که قل هو الله احد ده حرف است و خدایتعالی
ده عقوبت کند اول جان کندن دویم تنگی گور سیم برخواستن از گور چهارم
در روز حشر پنجم حساب ششم جواب منکر و نکیر هفتم از پل
صراط گذشتن هشتم ترازوی عمل نهم فزع قیامت دهم تدارک
جهان هر که این ده حرف را بخواند خدایتعالی او را از این ده عقوبت نگاه
دارد و از برای وی آسان گرداند الله الصمد نه حرف است هر که این
نه حرف را بخواند خدایتعالی بهشت را که وعده کرده است با دیدار حور
العین که نه چیز است باو عطا نماید لم یلد و لم یولد دوازده حرف است و خدایتعالی
سال را دوازده ماه آفریده است هر که این دوازده حرف را هر روز بخواند
حق تعالی او را چهارده چیز کرامت کند اول سکرات را بروی آسان گرداند
دویم گور او را فراخ و روشن کند سیم جواب منکر و نکیر را بروی آسان کند
چهارم سوره قل هو الله احد مونس او باشد پنجم خدایتعالی نوری در قبر او در اندازد
ششم او را در گور عذاب نباشد هفتم در دوزخ بروی او در ببندند هشتم
هشت در بهشت را بر روی او بگشایند نهم حساب بر وی آسان کنند

دهم در میان خلایق محشر جمال او چو ماه تابان پیدا شود یازدهم در خواندن نامهٔ
اعمال وی آسان شود دوازدهم درجهٔ او با درجهٔ صدیقان بود سیزدهم چهارده کس که او را
ببخشند چهاردهم مادر و پدر و استاد و برادر و خواهر و عم و خال و مصاحبان
نیک و خویشان و دوستان و فرزندان و همسایگان و بندگان او را از چهارده چیز
نگاه دارد از خرد زنا و بدعت و ضلالت و از دل سیاهی و تباهی و سهو و بیهوده
و مذلت و خواری و شرمندگی و گناه و از سوزندگی و خیانت و حدیث [illegible] خود سورهٔ
قل هو الله احد را بعد از هر نماز هر کس بخواند دوازده هزار فرشته گواهی دهند
که این بنده به یگانگی خدا اقرار کرده است و چنان ثواب بود که چهارده ختم کلام الله
کرده باشد در تفسیر آمده که سورهٔ قل هو الله احد را در وقت هر نماز پنجاه مرتبه
بخواند خدای تعالی از برای او در بهشت قصری بنا کند و هفتاد حوری خدمتکاری کند و در
بهشت را بروی وی بگشاید و هر که صد بار بخواند خدای تعالی پنجاه گناه او را بیامرزد و چون برق
از صراط بگذرد در خبر آمده که هر که سورهٔ قل هو الله احد را بعد از نماز عصر چهل بار
بخواند حق تعالی او را از آتش دوزخ نگاه دارد و ثواب چهل حج و عمره است با وی بدهد
و چنان بود که چهل شب قدر را دریافته باشد و چهل بنده آزاد کرده باشد روایت
میکند علی موافق که کف شبی نشسته بودم و با خود اندیشه کردم که مرا دوستی بود
و وفات کرده است و من به زیارتش نرفته‌ام برخاستم و بر سر خاک او رفتم و فاتحه خواندم
و زمانی نشستم که مرا خواب برد آن دوست خود را دیدم که پاهای او در سلسلهٔ آتش کشیده و غل

درگردن

درگردن نهاده و او را عذاب میکردند گفتم آه ای یار این چه حالتست تا مرا دم
بدین عذاب گرفتارم من بترسیدم و از خواب بیدار شدم و غمگین و اندوهناک
بخانه آمدم اما روز چند بگذشت شبی دیگر در خواب دیدم که آن یار من حله‌های بهشت
پوشیده و تاج کرامت بر سر نهاده و غلامان در خدمت او ایستاده گفتم این
رحمت را از کجا یافتی گفت کاروانی از بصره درآمده بود و چون بدین مقبره رسید
جوانی از اهل علم همراه آن کاروان بود جهت اهل آن قبور فاتحه خواند و اهل
کاروان با جوان همراه شدند یکبار فاتحه و سه بار قل هو الله احد بخواندند و بر
اهل گورستان بخشیدند و اهل مزار با هم قسمت کردند من از برکت قل هو الله احد
از عذاب ایمن شدم فضیلت قل هو الله احد چنین است من از شادی از خواب بیدار شدم
روایت از ابوامامه که در زمان حضرت پیغمبر صلعم روزی آفتاب نورش بکمال نبود
مردم حیران شدند که هوا صاف است و آفتاب کم نور است همه بخدمت حضرت
رسول صلعم جمع شدند آنحضرت متفکر شده دعا کرد و جبرئیل در رسید و عرض کرد یا رسول الله
متفکر مشو که امروز مردی از دوستان خدا فوت شده که نام او معویه بن [illegible] لیثی است
از بسکه فرشتگان به تشییع جنازهٔ او آمده‌اند نور آفتاب از بسیاری فرشتگان
پوشیده است اگر خواهی زمین را نورد دهم تا تو نیز او را نماز کنی حضرت قبول کرد پس
جبرئیل زمین را نوردید حضرت فرمود که این چه نور است جبرئیل گفت بزود بروی نماز
حضرت رفته بر او نماز کرد و گفت یا جبرئیل این مرد در دنیا چه کرده است که این مرتبه یافت

گفت یا محمد از برکت سوره قل هو الله احد که اگر نشسته بود بخواند و اگر براه برفت
میخواند و اگر ایستاده بود میخواند القصه از خواندن غافل نبود هیچ گاه آورده‌اند
که روزی درویشی پیش معروف کرخی آمد و گفت مرد درویشم دعا کن تا خدای تعالی
مرا توانگر کند معروف گفت از کلام الله چیزی خوانده گفت آری گفت اندکی
بخوان آنرا سوره قل هو الله احد را بخواند معروف را خوش آمد گفت ای
درویش ثواب این سوره را که خواندی به هزار دینار بمن بفروش گفت نفروشم
معروف گفت به ده هزار دینار گفت نفروشم گفت به پنجهزار دینار گفت نفروشم
گفت به هزار دینار قبول نکرد معروف گفت تو میگوئی من خود را به هزار دینار
نمیدهی و میگوئی که من مرد فقیرم برو که تو توانگر دو جهانی درویش باز گشت که در راه
سوادی بوی رسید گفت توانگر دی که ثواب یک قل هو الله را به هزار دینار بمعروف
نفروختی گفت بلی بوارد دست درجیب کرد و ده هزار دینار بیرون آورد و به درویش
داد و گفت برو اگر قل هو الله احد بیشتر بخواندی بیشتر میدادم درویش زر را برد و آمد
پیش معروف آمد و شرح حال باز گفت معروف بگریست و گفت بلی خدای تعالی بر کار
کسی زبان میکند آن جبرئیل بود روایت که حق تعالی به پیغمبر خود وحی فرستاد و قوله تعالی
کتاب انزلناه الیک مبارک یعنی یا محمد این کتابی که قرآن است بتو فرستاده ام کتابیست
مبارک و خیر او بسیار و نفع او بیشمار و دست آویز محکم و نور تمام و موعظه بلیغ و بیان
شافی و نیکو و بد اگر قرآن بر پنج وجه است محکم و متشابه و حلال و حرام و قاری باید که

حلال را حلال و حرام را حرام داند و بمحکم کار کند و بمتشابه ایمان آورد
و با مثال عبرت گیرد روایت از ابوذر غفاری که بهترین کائنات محمد
مصطفی م فرمود ای یاران بدانید که نماز ستون دین است و جهاد با کافران
بهترین کارهاست و صدقه دادن ذخیره آخرت است و بلا گردان دنیاست و فرقت
یافتن هر دو جهان است چنانکه حضرت الله تعالی میفرماید که لن تنالوا البر حتی
تنفقوا مما تحبون یعنی آتش دوزخ را از خود دور کنید بصدقه دادن و صدقه
عمر را زیاد میکند و عزت را می افزاید و بلا را میگرداند و مرادها را حاصل کرداند
و روزی را زیاد کرداند ایضا امیر المؤمنین میفرماید که الصدقة تدفع البلاء
و تزید فی العمر یعنی صدقه دادن دفع میکند بلا را و زیاد میکند عمر را ایضا حضرت
رسول م میفرماید که سخاوت درختیست در بهشت و شاخهای آن درخت را سخی دست
زند و آن شاخها او را به بهشت میکشند و بخل درختیست در دوزخ و
شاخهای وی در دنیاست هر که بخل ورزد دست زند در آن شاخها و آن شاخها
او را میکشند در دوزخ آورده‌اند که روزی حضرت رسول م نشسته بود در مسجد و تحریص
صدقه میکرد که امروز صدقه دهید که فردا قیامت خدای تعالی آن خیر را مجسم کرده
چون ماه شب چهارده بنظر آن شخص می آورند تا در خدمت او باشد و مونس او گردد و
یکی از یاران گفت یا رسول الله اگر کسی را چیزی نباشد بصدقه دهد چه کند رسول م
فرمود بر کسی ستم کند و عیب مردم گوید نقلست که در بهشت سه خط نوشته‌اند که اول

لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله خط دویم نوشته اند که امته مذنبة ورب
عفو و بخط سیم نوشته اند که ای آدمیان بیایید آنچه در پیش فرستاده اید عبد الله
مسعود گوید که یک درهم بدست خود صدقه دادن بهتر است از آنکه صد درهم بعد از مرگ
وصیت کند که دیگران بجهة او بدهند رسول صلی الله علیه و آله از زبان وحی بیان خود میفرماید
که حق تعالی دو فرشته در آسمان دنیا خلق کرده است از آن روز که آسمان را خلق کرده
تا روز قیامت ندا میکنند بصوت بلند که هر که چیزی از برای رضای خدا بدهد فردای قیامت
از خدای تعالی باز یابد دیگری ندا کند که ای فرزندان آدم شما را خدای تعالی از برای مردن آفریده
دل در دنیا مبندید که این بناها خراب خواهد شد و حضرت امام جعفر صادق ع میفرماید که
در صدقه دادن ده خصلت است پنج در دنیا و پنج در آخرت آنچه در دنیاست اول صاحب
خود را نگاه دارد از حرام دویم تن صاحب خود را پاک کرداند از گناهان چنانکه حق تعالی
میفرماید که خذ من اموالهم صدقة تطهرهم سیم بلا را باز دارد چهارم شادی در دل
درویش است پنجم مال را زیاد کرداند چنانکه حق تعالی میفرماید وما انفقتم من شیء فهو
یخلفه و آن پنج که در آخرت است اول در گور صدقه دستگیر بود دویم حساب شمار آسان
گردد سیم ترازوی عمل به نیکی گران شود چهارم بر صراط آسان گذرد پنجم درجه او
بلند شود روایت که روزی حضرت عیسی ع به دهی رسید مردم آن ده از مردی گازر شکایت
کردند که ما از وی در رنجیم میخواهیم که تا دعا کنی حق تعالی او را هلاک گرداند حضرت عیسی از برای
آن گازر دعا کرد که گازر از خانه بیرون آمد و بصحرا روان شد تا بسر کار خود رود در راه
درویشی

درویشی او را دید در پیش او آمد و از و نان طلبید گازر سه نان با خود داشت یکی را
بآن درویش داد و درویش دعا کرد که خدای تعالی گناه ترا بیامرزد و یکی را بزاهد داد
گفت خدا ترا از بلاها نگاه دارد و نان سیم را بعابد داد عابد گفت خدای تعالی ترا عاقبت
کرامت کند پس آن گازر بسلامت بخانه باز آمد روز دیگر حضرت عیسی از گازر خبر
گرفت و او را بخواند گفت دیروز چه کار خیر کردی گفت یا رسول الله سه نان داشتم
یکی را بدرویش دادم و یکی را بزاهد و یکی را بعابد هر یک مرا دعا کردند عیسی ع
گفت بند زیر جامه خود را بگشا چون بگشود مار سیاهی از زیر جامه او بیرون آمد
دیدند آهنین در دهن آن مار نهاده بودند عیسی گفت خدای تعالی این مار را بکشتن
این مرد فرستاده و لیکن این سه نان بصدقه داد و ایشان دعا کردند و فرشتگان
آمین گفتند حق تعالی فرشته را امر کرد تا بند آهنین بر دهن این مار نهادند چنانکه
حق تعالی فرموده است که صدقه بلا را بگرداند و صدقه بلا را چنان نیست کند که آب
آتش را لطیفه حضرت رسول ص فرمود که هر کس صدقه آن صدقه چهار چیز گوید
اول گوید ای صاحب من چیزی اندک بودم تو مرا بزرگ گردانیدی دویم گوید من
چیزی فانی بودم تو مرا باقی کردی سیم گوید من دشمن تو بودم تو مرا دوست خود کردانیدی
چهارم تو نگهبان من بودی و اکنون مرا نگهبان خود کردی لطیفه حضرت رسول ص
فرمود که صدقه هست که یکی را ده عوض باشد و قرض الحسنه را یکی هیجده عوض باشد
و صدقه بر پنج نوع است که یکی را یکی عوض باشد و نوعی است که یکی را صد عوض باشد و نوعی

که یکی را هفتصد عوض باشد و نوعی است که یکی را هفتهزار عوض باشد اما آنرا که یکی
عوض باشد آنست که زر بهی و منت بروی نهی و آن یکی را که ده عوض باشد آنست
که بفقرا و مسکینان دهند و آنرا که صد عوض باشد آنست که به نیت مرده بدهد و آن
یکی را که هفتصد عوض باشد آنست که بطالبان علم بدهند و آن یکی را که هفتهزار عوض باشد
آنست که در راه حج صرف کنند نقلست حضرت رسول صلعم فرمود که چون صدقه به نیت مرده
دهند حقتعالی امر کند بجبرئیل که تا هفتاد هزار فرشته طبقهای نور بدست گرفته ببرند تا
بقبر آن مرده و بگویند که السلام علیک ای عزیز بنده آدم این هدیه است که فلان ابن فلان از
برای تو فرستاده است پس قبر آن مرده را منور گردانند و خدایتعالی در عطا کند در
بهشت هزار قصر و هزار حله بروی بپوشانند محمد سلیم طوسی گوید که از عبدالله مسعود
شنیدم که گفت رسول خدا صلعم فرمود که هرکه صدقه بدهد که آثار آن بروی ظاهر شود چون
صدقه بدهد مال بروی بماند اما باید که چون ابتدا بصدقه دادن کنی اول بغلامان خود
بعد از آن بعیالان و بعد از آن بخویشان خود که محتاج باشند و بعد از آن بفقرا و
مساکین و نابینا و لنگ و شکسته و کسیکه مال داشته باشد و از دست او رفته باشد
اگر اینها صدقه بدهند که صدقه دادن را ثواب عظیم باشد نقل ابن عباس گوید که مردی
از شاگردان سلف را حاجتی پیش آمد چنانکه از قوت چیزی در خانه نداشت پاره ریسمان
در خانه داشت زنش بدو داد که بفروش و خرج کن مرد آن ریسمان را ببازار برد و بیکدرهم
بفروخت ناگاه مردی را دید که در دست قرضخواه گرفتارست آن یکدرهم را بدو داد و اورا

ازدست

از دست اهل طلب برون آورد و با دست خالی بخانه آمد و احوال را بازن
گفت زن پاره ریسمان دیگر داشت باو داد و او ریسمان را گرفته ببازار آمد و
میگردانید و هیچکس نخرید تا انگه نزدیک شب شد و ناامید بازگشت که بخانه آید دیگرا
دید که ماهی چند در دست گرفته میگردانید و کسی نخرید به بهای اندک آمد و پیش آمد و
آن ریسمان را باو داد و یکدانه از آن ماهی بخرید و بخانه آورد و بزن داد و زنش خواست
که ماهی را پاک کند چون شکم یکی را بدرید ناگاه دری گرانمایه از شکم ماهی بیرون
جست زن مرد را آواز داد چون مرد بدیدش شاد و خرم گردید فی الحال آن
در را ببرد دکان صراف بزرگ بفروشد صراف چون نگاه کرد حیران شد گفت این
در را قیمت بسیار است اگر بمن بفروشی من بیست هزار دینار بتو میدهم ولیکن میدانم که
فلان صراف بیشتر میدهد پس آنمرد در را نیز دهان صراف برد چون صراف نگاه کرد حیران شد
گفت این در را من شصت هزار دینار میدهم و لیکن میدانم که بیشتر می ارزد تا
بدکان فلان صراف برید تا او چه میگوید چون آنمرد بدکان آن صراف آورد گفت
این در را قیمت بسیار است ولیکن اگر بمن بفروشی صد و بیست هزار دینار میدهم و در
شهر کسی نیست که از این بیشتر بتو دهد پس آنمرد آنرا باو فروخت صد و بیست هزار دینار
زر بگرفت و بخانه برد و در پیش زن بنهاد زنش گفت ای مرد تو اگر در آن جا جمع میکردی
این دولت میسر نشدی درین سخن بودند که ناگاه سایلی آواز داد که مال خدا اسم آنمرد
سایل را بخانه آورد و نصف آن زر را جدا کرد و پیش او نهاد گفت حقتعالی مرا صد و بیست هزار

ونباید داده است این نصف را تو بردار که برای خدا نبوده ادم آن سائل چون جوان
مردی از انمرد بدید گفت ای مرد مرا احتیاج باین زر نیست من فرشته ام حق تعالی مرا
فرستاده که ببینید شما شکر این نعمت را چگونه میکنید باز نشانید شما ثابت بدی بگوئید که شما را اکرا
و مبارک باد این بگفت و ناپدید شد از عبدالله مبارک روایت کرده اند که در وقتی
که اراده حج کرده بودم چون بکوفه رسیدم زنی را دیدم که در ویرانه شد و کوسفند مرده
آنجا افتاده بود از ان کوسفند مرده گوشت جدا میکرد و در بغل مینهاد و چون خواست که
برود من با و گفتم ای زن این گوشت حرام است زن گفت بر من حلال است که زن هاشمی ام
و سه دختر خورد دارم و سه شبانه روز است که من و ایشان چیزی نخورده ایم گفتم اگر دروغ
بگوئی چه زن گفت بیا با من تا به بینی من از پی او رفتم تا بدر خانه رسیدیم بجائیکه زن
گفته بود دختران را برهنه دیدم کهنه پاره بر عورت خود بسته و از گرسنگی ضعیف
کردیده چون حال ایشان دیدم دلم بسوخت و چهل درهم که توشه راه داشتم بدیشان دادم
شاد شدند گفتند حضرت حق سبحانه و تعالی این خیر ترا قبول کند چنانکه مراد ما را حاصل کرد
خدا مراد ترا حاصل کند من باز گشتم و همراهان بار کرده بودند هر چند جهد کردم که بحج روم میسر
نشد وداع یاران کردم و بجای خود رسیدم تا قافله حاج باز آمد و همه پیش باز
رفتند من نیز رفتم حاجیان چون مرا دیدند گفتند که تو از ما جدا دیدی که ما را اکذاشته
پیش آمدی گفتم کجا که امسال من بحج نرفتم گفتند تو مرد شیخی نشاید که دروغ بگوئی ترا
در طواف کعبه دیده ایم من حیران شدم ناگاه شنیدم که ای قوم عبدالله دروغ نمیگوید که

او امسال

او امسال بحج نرسیده است ولیکن من که خداوندم با من سودا کرده است و سود بسیار
کرده است و توشه راه خود بعورتی داده است و ما بصورت او فرشته آفریدیم تا
هر سال بکعبه حج الی الدوام از برای او حج میگذارد تا روز قیامت اورده اند که در روزگار
پیشین پادشاهی بود بغایت دشمن درویشان بود و حکم کرده بود که کسی بدرویشان
چیزی ندهد هر کس از شهر او درویشان را صدقه دهد هر دو دست اورا قطع کنند چون
پادشاه این حکم را کرده بود هیچکس را زهره آن نبود که بدرویشان چیزی بدهد و درویشان
یکباره نا امید شدند و هر کدام بشهری رفتند روزی عورتی در کار نان پختن بود و
شوهرش نبود ناگاه درویشی برسید و گفت از برای رضای خدا یک نان بمن ده که دو
شبانه روز است که چیزی نیافته ام و نان بدست من نیامده و بغایت گرسنه ام آن عورت
حالش گفت عقوبت گرسنگان در گردن پادشاه است که او حکم کرده است که بدرویشان
صدقه ندهند و من از جان خود و جان تو میترسم درویش گرسنه گفت خدا حافظ تو
تو مرا از این گرسنگی برهان نگذار آن زن را دل بسوخت و با خود گفت این نان برمن
حرامست پس نان پنهان بدرویش داد درویش آن نان را بگرفت و اورا دعای خیر کرد و چون
از آن خانه بیرون آمد ملازمان پادشاه اورا بدیدند و در حال بپادشاه خبر دادند پادشاه
شوهر زن را طلبید آمد و گفت که من از این خبر ندارم آن زن را آوردند پادشاه بفرمود تا
هر دو دست اورا بریدند زن بیچاره بیهوش شد عورت دیگر بیامد و شربتی بوی داد تا بهوش
آمد آن زن گفت دستهای مرا در بغل من گذارید و فرزندم را بر دوش من کنید آن عورت

چنان کرد زن دست بریده بر خوشت در وی کتابه خود نهاد چون بکنار جوی رسید ناگاه
فرزندش از دوش او جدا شد و در آب افتاد زن بیچاره گفت خداوندا من از
برای رضای تو این کار کرده ام بفریاد من برس ناگاه دو جوان خوب صورت پیدا شدند
یکی دست دراز کرد و فرزند وی را گرفت و روی بعورت کرد و گفت دست خود را از زیر بغل
خود کن و بیرون آور آن زن چون دستهای خود در بغل برد و بیرون آورد دست او
درست و پاکیزه شده بود بقدرت خدای عز و جل آن زن گفت ای جوانان شما چه کسانید
گفتند ما آن دو نانیم که براه رضای خدا بدرویش دادی تا روز قیامت با تو همراه خواهیم بود
و در هر جا که در مانی ما با مر خدای تعالی ترا مدد کنیم و در روز قیامت سپر آتش دوزخ از برای تو خواهیم
بود اورده اند که مردی با بشر حافی مشورت کرد که دو هزار درهم حلال دارم خواهم که به
حج روم بشر گفت بتماشای جهان میروی یا بحج اگر گفت برای رضای خدا میروم بشر
گفت آن زر را بدرویشان و یتیمان و طالب علمان تصدق کن که دل ایشان را
بدست آوردن و راحت بمسلمانان رسانیدن فاضل ترست روایت از ابو سعید
که گروهی از درویشان نزد رسول خدا آمدند و گفتند یا رسول الله توانگران که حج
میکنند و صدقه میدهند و بنده آزاد میکنند ایشان را ثواب بسیار باشد و ما را از آن
بهره نیست آنحضرت فرمودند که هر که بدرویشی و فقیری خود صبر کند حق تعالی او را سه چیز ارزانی کند
اول آنکه در بهشت غرفه ایست که اهل آسمان همچنان بر و نگرند که اهل زمین بستارگان
آسمان همچنان بر و نگرند که اهل زمین بستارگان آسمان دنیا نگرند در آن غرفه مقام

پیغمبران و درویشان است که بر درویشی خود صبر کنند دوم درویشان به نیم روز
آخرت پیشتر از توانگران به بهشت روند سیم درویشی که بگوید سبحان الله
والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و توانگران نیز همین کلمه را بگویند
و ده هزار درهم نیز بصدقه بدهند هنوز با ثواب درویشان برابر نباشد و حضرت
رسول صلعم فرمود که درویشی را که دو درهم بوده باشد و یکدرهم آنرا بصدقه بدهد فاضلتر
از آن بود که توانگر هزار دینار صدقه کند و هرگاه درویشی چیزی را آرزو کند و نیابد
و در آن صبر کند و از مردمان نخواهد او را چندان ثواب بود که توانگران صد هزار
درهم بصدقه دهند ایضا فرموده که درویشان را سه چیز است و توانگران را
نیز سه چیز درویشان را راحت و فراغت و آسانی حساب و توانگران را مشغولی
دولت و رنج دل و دشواری حساب ایضا حضرت رسول صلعم فرمود که خدای تعالی در زیر عرش
خود هفت کرده را جای دهد در آن روزی که سایه نباشد مگر سایه عرش خدای تعالی اول
امیر عادل دوم مردی که مسجد بنا کند سیم کسی که از ترس خدا و احوال قیامت
گریان باشد چهارم دو تن که برادری کنند از برای رضای خدا و دوستی دوازده امام
دست برادری دهند و دوستی کنند پنجم کسی که روی زن صاحب جمالی را ببیند
و از ترس خدا رو از وی بگرداند ششم کسی که صدقه به پنهانی دهد هفتم جوانمردی که
خداترس و پرهیزکار باشد الهی بحرمت سید کائنات و ائمه معصومین که شیعیان علی
و موالیان ائمه معصومین را از این هفت کرده گردان باب ششم در باب صبر و توکل

کردن در بلا و محنت قوله تعالی انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب یعنی
بدهیم صابران ثواب بزرگ چنانکه بیشمار باشد و حضرت رسول ص میفرماید که
روز قیامت ترازوی بیاویزند و اول اهل نماز و روزه را بیاورند و ثواب ایشان را
در ترازو نهند و حساب کنند آنگاه اهل حج و زیارت را بیاورند و ثواب ایشان را
در ترازو نهند و آنگاه اهل بلا و مصیبت را بیاورند و ثواب ایشان را نیز در ترازو نهند
ثواب اهل بلا و مصیبت رودکان از ثواب همه بیشتر باشد و مزد ایشان از همه زیادتی کنند
اورده اند که مردی نیز در رسول خدا ص آمد و گفت یا رسول الله من مردی بودم مالدار و تمامی
مال از دستم برفت و تنم بیماری کشید و ناتوان شدم حضرت فرمود که مومنی را از
این بهتر کاری نیست که در چنین بلا صبر کند عبد الله عباس گوید که روزی حضرت
رسول ص با گفت میخواهید که شما را سخنی بیاموزم که در آخرت سود بسیار داشته باشد
گفتیم بلی یا رسول الله فرمود که امر خدا را بجای آورید و هرچه خواهید شما رسد
صبر کنید اگر تمام عالم جمع شوند که شما را بدی رسانند نتوانند الحدیث حضرت رسول
فرمود که چون بندهٔ مومنی را در گور نهند اول نماز بیاید و در دست راست او بایستد
و روزه بیاید و در دست چپ او بایستد و علم بیاید و بالای سر و پای ایستند
اما صبر و شکیبائی بیاید و در پیش روی بایستد و گوید دور شوید تا من بفرمان خدا تعالی
مونس وی باشم و عذاب از وی باز دارم تا از پل صراط ایشان بگذرانم و
تا روز قیامت همراه او باشم پس حضرت رسول ص فرمود که صبر و شکیبائی از همه فاضلتر
باشد

باشد ایضا حضرت رسول ص فرمود که شخصی باشد که بطاعت خود نظر کند
انقدر خیرات و ثواب بیند که گوید یا بهانه به بهشت میروم و لیکن او ثواب
صبر به بهشت رود که شخصی نزد حضرت رسول ص آمد و از رنج
کافران بنالید و گفت یا رسول الله چرا دعائی نمیکنی تا حق تعالی مرا از رنج خلاص
دهد حضرت رسول ص از این سخن روی مبارک خود را سرخ کرد و گفت
بدان اینکه اهل قومی که پیش از ما بودند یکی را بواسطه مسلمانی پاره پاره
کردند و گوشتها را از تن وی جدا کردند صبر کرد و آهی نکشید با وجود
آنکه میتوانست که همه را بدعا بکشد صبر کرد و دعای بد نکرد نتیجه آنکه روز
قیامت ظالمان و دنیا پرستان را بیاورند با نکال تمام و یکبار در آتش
اندازند که همه نعمتهای دنیا را فراموش کنند و صبر کنندگان را بیاورند
و روی ایشان چون ماه شب چهارده با روی روشن و خندان چنانکه
تمام محنت و بلاها را فراموش کرده باشند گوید که روزی حضرت
رسول ص مناجات میکرد که بار خدایا مومنان همه ترا میپرستند و عبادت
میکنند و تو بر ایشان محنت و بلا و مصیبت میفرستی و کافران همه
بت میپرستند و تو بر ایشان رحمت و نعمت میفرستی ندا آمد که ما بهشت را
از برای مومنان و دوستان آفریده ایم بلا و محنت را جهت آن میفرستیم
که ایشان گناهی یا خطائی کرده باشند تا کفاره گناهان ایشان باشد

هرگاه در آن بلا صبر کنند و از گناهان پاک شوند و در بهشت روند که
رحمت است مرا در آخرت با ایشان رسانیم و دنیا بهشت کافران و دوزخ
مؤمنان است ایضا حضرت رسول صلعم فرمود که چون بنده از بلا و محنت
صبر کند و دعا کند که بار خدایا اگر بار حسیاحق تعالی فرماید لبیک عبدی هر چه
میخواهی بدهم که دنیا فانی و جاودانی نیست و دنیا را بیوفا آفریده‌ام
حضرت رسول صلعم فرمود که مؤمنان را خدا در دنیا چند چیز با ایشان
رساند   خورسندی بقضای خدای تعالی   صبر کردن در بلا و محنت
طاعت کردن در وقت نعمت در رحمت دهم در وقت زحمت و محنت
پرسیدند که کدام قوم را خدای تعالی بیشتر بلا فرستد فرمود که اول پیغمبران را
پس اولیا را پس دوستان و محبان را   که مردی از اصحاب را
پسری فوت شد حضرت رسول صلعم بدیدن او رفت او را غمناک و ناتوان
دید و بخدمت عرض کرد که یا رسول الله دلم با آن پسر قوتی داشت
که در پیری و ضعیفی مرا یاری میداد اکنون دلم شکسته گشت حضرت
فرمود که چرا فرو مانده روز قیامت را بخاطر نمی‌آوری و بشارت باد ترا
که فرشتگان را بفرماید خدای تعالی که تا فرزند ترا در بهشت برند فرشتگان
گویند ای پسر در بهشت رو پسر خاموش شود فرشتگان گویند که ای
پسر چرا در بهشت نمیروی گوید بی پدر و مادر نروم پس خدای تعالی مادر و پدر

او را

او را با و بخشد آمرزش شد این خبر دلیل است که بتعزیه رفتن سنت است
که موسی در مناجات میگفت که الهی چند ثواب باشد کسی را
که بتعزیت مسلمانی رود ندا آمد چندان ثوابی که مصیبت زده را بود
و اگر نمازی اقامت کند از گناه پاک شود و خدا او را بیامرزد و حضرت
رسول صلعم فرمود که چیزی در نزد خدای تعالی دوستر از دو چیز نیست یکی در مصیبت
و بلا صبر کردن و یکی خشم را فرو خوردن و هیچ قطره در نزد خدا دوستر از
دو قطره نیست یکی آب چشم گناهکاران و یکی گریستن بر امام حسین ع
و هیچ قدمی در نزد خدای تعالی دوستر از سه قدم نیست یکی بدیدن مصیبت
و بلا رسیده رفتن و یکی بنماز جماعت رفتن و یکی رفتن از برای حاجت
مؤمن و صله رحم و چون فرزند حضرت رسول صلعم ابراهیم وفات یافت
حضرت پیغمبر گریه میکرد صحابه گفتند یا رسول الله تو ما را از گریه نهی میکردی
امحال جهت فرزند خود گریه میکنی حضرت فرمود که من شما را از گریه و شکیبایی
نهی نکرده بودم ولیکن شما را از نوحه و زاری و جزع نهی کردم که اینها
حرام است و هر که جامه بدرد و دستها را بر زمین یا بر زانو زند چنان
بود که از حق تعالی شکوه و گله کرده باشد و چون وقت فوت او برسد
دین او برود مگر آنکه توبه کند و دیگر نوحه نکند حضرت رسول صلعم فرمود که
حبلت النائحة فی صورة الكلاب یعنی گردانند حق تعالی نوحه کنندگان را بصورت

سگان و کژدمان عذاب ضربت آتشین بر سر نوحه کنندگان زنند و در
دوزخ اندازند و گویند اکنون بر حال خود نوحه کنید و خوردن طعام
نوحه گر حرام است و فرشتگان بر نوحه گر و در وقت نوحه کردن لعنت میکنند
و هفت آسمان و زمین نیز بر نوحه گر لعنت میکنند و هر که یکدرهم بنوحه گر بدهد
هفتاد درهم کفاره بر او واجب شود چون نوحه گر بمیرد در قبرش گذارند
حشرات مار و کژدمان را بر او گمارد و او را بگزند تا روز قیامت و پوشش
نوحه گران از قطران بود و در تن ایشان چندان خارش پیدا شود که خود را
چندان بخارند که گوشت و پوست از بدن ایشان جدا شود وحی رسید بموسی
که یا موسی فردای قیامت ببینی نوحه گران را که حالت سگان و ماران و کژدمان
در دهان و گوش و بینی ایشان سر بیرون کرده باشند یا موسی نوحه گر را
چون در گور نهند روی ایشان را از قبله بگردانند و در حال بصورت سگ
شوند و گور ایشان را پر از آتش کنند و ماران و کژدمان آتشین از دهان
ایشان سر بیرون کنند و آن نوحه گر فریاد کند خطاب الهی در رسد که احوال
خود نوحه کنید که جزای نوحه است مگر آنکه توبه کند و حضرت رسول صم فرمود که
هفت گروهند که چون ایشان را در گور نهند روی ایشان را از قبله بگردانند
و آن عذابی که بر نوحه گر کنند ایشان را صد هزار مرتبه بیشتر بود   کسی که خمر
فروشی کند   کسی که گواهی بدروغ دهد   کسی که غدر او زنهار کند

نالان زد

تا گران تر شود بمردم بفروشد   کسی که بر پدر و مادر عاصی شود   کسی که
رحم بر مسلمانان نکند   نوحه گری که بی توبه بمیرد و حضرت رسول صم فرمود
که صبر بر سه قسمت   صبر کردن بر مصیبت   صبر کردن بر طاعت
صبر کردن بر معصیت و هر که بر مصیبتی صبر کند او را سیصد درجه باشد
و هر که بر طاعت صبر کند او را ششصد درجه باشد و هر که بر معصیت صبر کند
او را هفتصد درجه بلندتر نویسند   عباس گوید که حضرت الله تعالی
اول چیزی که بر لوح محفوظ نوشت این بود که منم الله که جز من خدائی
نیست و حضرت محمد رسول منست و هر که بقضای من راضی باشد و در بلای من
صبر کند و بنعمت من شاکر باشد آن بنده فرمان بردار من است و بهشت باین
آراستگی جای وی است و هر که با نهاد تن در ندهد و صابر و شاکر نباشد او
باید که از آسمان و زمین بیرون رود و خدائی دیگر طلب کند که از بندگی ما برون
گویند که هر که در نعمت من شکر نکند و در مصیبت جزع کند او را دو مصیبت بود
یکی درد و عزیزی و یکی از ثواب محروم ماندن و دین خود را باد دهد.   حافی گوید
از وهب ابن منبه که گفت در احادیث نظر کردم دیدم که هیچ چیزی را از دشمن تر
نمیدارند که قرآن مجید میگردانند و هر که قرآن را تلاوت نماید کار دنیا و آخرت
او بجا ماند و دلش روشن شود و ایمان در دل او زیاده شود و دست او بر شیطان
نباشد که شیطان بر آدم قرآن خوان ظفر نیابد که حق تعالی بهشت حصار محکم

از زرافزنده است   از زر سرخ است چون معرفت حصار   از
نقرهٔ خام چون ایمان   از آهن چون توکل   از فولاد چون شکر
از سنگ چون امر بمعروف و نهی از منکر   از زمرد چون صدق
و خیرات   از مروارید چون ادب و علم و حکمت و ابلیس چنین
علیه اللعنة بیرون این هفت حصارست ایستاده و بگرد کید میسازد که تا تلبیس
کند که این حصارها را بستاند و اینکه عارف مراقبت احوال خود بکند تا
ابلیس لعین بروی ظفر نیابد و چون مرد غافل شود ابلیس ملعون یک یک حصارها را
میگیرد تا مرد را در دام خود آرد پس بر تو باد که تحصین حصارها کوشی تا از دست
شیطان ایمن شوی ان شاء الله تعالی ایضا راوی گوید که اگر خواهید از زخم ناوک
شیطان ایمن شوید گفتند عارف را بچه شناسیم گفت آنکه او را
چهار غنیم بود یکی عطا دوم خواسیم سیم حیا چهارم قطعیت و از قضا   آنکه بود
که آیا طاعتش بپذیرند یا نه   آنکه گناهش آمرزیده شود یا نه
آنکه آیا بروی رحمت کنند یا نه   آنکه بر خود نظر کند و همه عجز و خواری بیند و در
صنع خدا نگرد و همه کمال و لطف و جلال بیند عارف آنست که بداند که بنده سر بسر
عیب است و بعیب خود بینا باشد و هر که جاهل ترست بعیب دیگران بیناترست گفتند
به زاهد بیناترست یا عارف فرمود که عارف زیرا که زاهدان ذکر مردم کنند و عارفان
ذکر رحمن کنند زاهدان عبادت از بیم دوزخ کنند عاشقان از بیم قطیعت مولا

زاهدان

زاهدان در خدمت کوشند و عارفان در مرتبت زاهد رحمت جوید و عارف رضا
جوید زاهد از ترس سر بر زمین نهند عارف از شوق دل صلوات فرستند زاهدان
عاملان نشیند عارف با خدا بود گفتند مقام اولیا بر چند وجه بود گفت بر
هفت وجه است   مقام تائبان و عابدان و زاهدان و صابران و راضیان
و شاکران و محبان گفتند مقتدای هر طایفه در مقامات که بوده است گفت
تائبان اقتدا با آدم صفی کنند و عابدان با ادریس و زاهدان بر عیسی و صابران
با ایوب و راضیان موسی و شاکران با ابراهیم و محبان بمحمد دیگر در بیان زاهد
و عارف آنست که عارف راتن در عبادت بود و دل در فکر بود و دیده بر [illegible] بود
و زبان با لطاف دوست و دست در سخاوت و پای با ستقامت و تنش
آتش و دلش وحشی بود و جانش قرین و صورت فرشته بود در خوب و بدکاری
خبر با دنشکرد انجا که مطلعان طاعتی گویند و عاصیان دینی و دنیایی و پیغمبران
نفسی نفسی گویند حضرت محمد امتی امتی گوید عارفان ربی ربی گویند و آفریدگار
عالم عبدی عبدی گوید چون مقام معلوم شد که در کردار باید افزود نه در گفتار
که چهار چیز در چهار محل باید کرد تنعم و شهوت در بهشت و خواب بسیار در
گور و رحمت در صراط و تفاخر در میزان   گوید که هر گاه بامداد ابلیس بیاید
و سر راه من بگیرد و از من چهار چیز سؤال کند جواب شنیده تا امید بر بگردد
او میگوید امروز چه خواهی پوشید و چون خواهی پوشید گویم کفن خواهم   گوید امروز

کجا خواهی رفت گوییم بگورستان گویند چگونه حکایت گوییم در زیر لحد
پس بدانکه نرمی دل در جهان از چهار چیز بود گرسنه بودن با باریک
بودن یاد گناهان کردن امل کوتاه کردن و سختی دل از چهار چیز است
از خوردن حرام با یار بد بودن گناهان را فراموش کردن
درازی امل و هر که امل دراز پیش گیرد خدا او را بچهار چیز مبتلا گرداند
اندوهش را بسیار کند حرصش زیاد شود دلش سخت گردد دایم
ناتوان بود بدانکه مؤمن را در دنیا از شش چیز چاره نیست علم که او را با آخرت
راه نماید رفیقی که در ره طاعت او بود شناختن دشمن لعین یعنی شیطان
عبرت گرفتن از کار خدا تعالی انصاف دادن بروز قیامت
که هر که بعیب خود بینا بود عیب کسان نگوید و هر که از لباس پرستش برهنه شود بلباسهای
فاخر پوشیده نشود و هر که بداده خدا راضی نشود هرگز چشم بمال مردم نداشته باشد
و هر که بکسی بکردستم کند با و باز گردد و هر که از برای مسلمانی چاه کند زود باشد که
خود را در چاه بیند و هر که پرده کسی را بدرد بزودی پرده او دریده شود و هر که در کار
بر مردمان فخر کند بزودی شکسته شود و هر که مسلمانان را خوار دارد بزودی خوار شود
و هر که با علما نشیند حلیم و بردبار شود و هر که با اهل تهمت نشیند بزودی بتهمت زده شود
و هر که مال مسلمانی را غنیمت گیرد و بدر دیشی بمیرد و هر که کاری بی تجربه کند
فریفته شود و هر که بیرون از طاقت کاری کند درمانده شود و هر که نادان بود.

راستی

راستی نکند و هر که از عذاب خدا بترسد از عذاب دو جهان ایمن شود و هر که علم بیاموزد
و بدان کار کند نیک بخت دو جهان شود الهی بحق سید کاینات محمد مصطفی که
شیعیان و موالیان ائمه معصومین را نیک بخت دو جهان گردانی یا اله العالمین
روایت کنند که روزی حضرت رسول ص نشسته بود و یاران را علم
می‌آموخت و حدیث میفرمود که دو تن از مسجد در آمدند و دیدند که حضرت رسول
موعظه میفرماید یکی ذوق کنان آمد و در میان ایشان بنشست و یکی همچنان.
که بدید باز گشت چون رسول ص از موعظه فارغ شد آثار وحی الهی پیدا شد
که حضرت جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خدایت سلام میرساند و میگوید
که با اصحاب برسان که این مردی که ذوق کنان آمد و در مجلس بنشست خدا تعالی
براو رحمت کرد و او را بیامرزید و فردای قیامت او را در بهشت خواهد برد
اما آن مردی که این مجلس را دید و باز گشت روز قیامت نابینا در دوزخ
رود اکنون بدین حدیث اشاره بآن است که در مجلس علم رفتن واجب
و ثواب بسیار دارد گویند که چون مجلس علم را ببینی بنشین و گرد آی
که یاد خدا میکنند با ایشان باشید تا دانا شوید و علمتان بیفزاید و امانت
تازه شود و اگر علم نتوانید بیاموزید خدا بر شما رحمت کند مسعود روایت
کند که همنشین مثل کسی میماند که مشک دارد و اگر بتو ندهد باری بوی
خوشش بمشام تو میرسد و بوی خوش را از تو نمیتواند باز گیرد

گویند که حضرت صلعم فرمود که این دو کلمه را حق تعالی پیش از خلقت آسمان
و زمین خلق کرده و بر زیر عرش ثابت کرده است کسیکه طاعات تمام
روی زمین کرده باشد چون نشست و برخواست او با بدان بود و با بدان دوستی
کند روز قیامت او را با بدان برانگیزانند و با ایشان حشر کنند کسیکه
معصیت و گناه تمام روی زمین را کرده باشد چون نشست و برخواست و دوستی
با نیکان کند فردای قیامت با نیکوکاران برخیزد و با ایشان حشر شود هر که
در مجلس علم نشیند اگر چیزی نتواند یاد گرفت خدا تعالی او را ده چیز کرامت کند
ثواب عالمانش بدهد در گناه بر روی بسته گردد در رحمت
بر روی او گشاده شود نیکی بسیار در نامهٔ اعمالش بنویسند بدیها
از نامهٔ عملش محو کنند خدا تعالی او را دوست دارد فرشتگان
همنشین وی باشند خدا تعالی آن قوم را شفیع او کرداند در علم
خواندن حریص شود معصیت در دل او سرد شود گفته اند که
مجلس علم چون بهشت است هر که بآن در آید حالش خوش شود حضرت رسول صلعم
فرمود مجلس علم مؤمن را دو هزار رفیق کفارت است و از حضرت امیر المؤمنین
روایت است که هر که از خانه بیرون آید تا بمجلس علم تا بآنجا رسیدن هر چه او را می بینند
برا و رحمت کنند چون آسمان و زمین و درختان و غیره و چون بآن مجلس رسد از
گناهان پاک گردد و چون از آن مجلس بیرون آید از گناهان بیرون آید که بر تن او

هیچ

هیچ گناه نماند و اگر علم را دست داند خدا تعالی بر و رحمت کند و اگر دست بداند
کافر است و حضرت رسول صلعم فرماید که چون مسلمانان بمجلس علم رسند فرشتگان
آسمان ندا کنند که ترا مبارک باد که خدا تعالی گناهان شما را بیامرزید و حضرت
امیر المؤمنین روایت کرده است که مردی از بنی اسرائیل هفتاد سال علم آموخت حق تعالی
به پیغمبر آن زمان وحی کرد که بگو آن عالم را اگر صد سال دیگر همچنین علم آموزی
ترا هیچ سود ندهد تا وقتی که سه کار نکنی دست از دنیا بداری که دنیا سرای شیطان است
با شیطان نسازی که دشمن مؤمنان است آورده که فرشتگان را
از سه چیز عجب آید عالمی که فاسق باشد گور ظالم را زیارت
کردن زنی که بدکار و سلیطه باشد عزت داشتن و نواختن
آورده اند که ده کار از ده طائفه زشت باشد تندی نمودن پادشاهان
و بخیلی کردن توانگران و بی حیائی از مردم اهلی و جوانی از پیران داشتن
مردان خود را مثل زنان و مرد و زن با هم راه رفتن و رفتن زاهدان بدر
پیش توانگران بخیل و عبادت کردن جاهلان بی علم و تکبر کردن عالمان و زشت
گفتن بزرگان بر کودکان ایضاً روایت است که هر که با هشت کس نشیند هشت چیز
او زیاده شود هر که با توانگران نشیند دوستی دنیای او زیاده شود و هر که با فقرا و
درویشان نشیند شکرش زیاده شود و هر که با زنان نشیند شهوتش زیاده شود
و هر که با فاسق نشیند گناهش زیاده شود و هر که با پرهیزکار نشیند طاعتش زیاده شود

وهرکه با کودکان نشیند مزاحش زیاده شود و حرمتش کم گردد
که حق تعالی خواب را در سه جا دشمن دارد   مجلسی که قران خوانند
در نماز بامداد   در مجلس درس و مسجد بدانکه خواب بر پنج نوع است   خواب
غفلت   خواب ندامت   خواب عقوبت   خواب رحمت   خواب کراهت
اما خواب غفلت انست که در مجلس علم خواب کنند و خواب ندامت انست که در
محل نماز خواب کنند و خواب عقوبت انست که بسیار خورند و بسیار خوابند
و خواب رحمت انست که در شب نماز کنند و دعا بخوانند و بعد راحت بخوابند
و خواب کراهت خواب قیلوله است بدانکه خواب دست راست خواب صالحانست
و خواب بر دست چپ خواب حکیمانست و خواب پشت خواب پیغمبرانست و خواب کردن
بر سر زانو خواب مشایخ و خواب بر سر پا خواب روندگانست و در رو خواب
کردن خواب دیوان و شیطانست   بدانکه حق تعالی در سه جا خنده را
دشمن دارد   در مجلس علما   در عقب جنازه   در گورستان
و خنده قهقهه حرامست و سبب محو طاعت و زیادتی گناه میشود و هرکه قهقهه خنده
کند و از غضب خدا نترسد شیطان براو سوار شود شهوت او زیاد شود و آبروی
او کم شود و مرگرا فراموش کند و دل او از طاعت سرد شود و حرص دنیایش
زیاد شود و عزت دنیا و آخرتش نقصان گیرد   که مصیبت در دنیا چهار است
فوت عزیزان   فوت شدن تکبیر احرام در نماز جماعت   از نقصان

کافران باز گردیدن   حاجی که بعرفات نرسد   آمده که چهار گروه را
هیچ خبر نیست   اهل قبله را سلام نکنند   بانگ نماز را بشنود و جواب
نگویند   در کار خیر با هیچ مردم یاری نکنند   اگر فاتحه خواندن روحت مؤمنین
و مؤمنات را یاد نکنند   از حضرت که چون است که بسیار دعا میکنیم و
اجابت نمیرسد گفت در شما هفت خصلت که دعای شما اجابت نشود
توبه نکرده اید و دعا میکنید   اگر میگوئید بنده خدائیم و بندگی خدارا بجا
نمی آورید   دعوی میکنید که امت حضرت محمدیم و آنچه آنحضرت فرموده قبول نمی آورید
و قبول نمیکنید   چنین مرگی در پیش است و شما کار دنیا میکنید   جهان
گورتان یک خانه دارید و او را فراموش کرده اید   از حرام دور نمیشوید
این پنج روز که باهم میباشید غیبت یکدیگر میکنید از این جهت دعای شما
قبول نمیشود و باید دانست که نشان پرهیزکاری ده چیز است   زبان را از ناشایسته
نگاه داشتن   از کار دنیا دور بودن   افسوس مردم نخوردن
چشم از نامحرم و دیدنها نگاه داشتن   سخن بیهوده و لغو نگفتن   شکر نعمت
خدا گفتن   مال خود را وقف ظالمان نکردن   تواضع بسیار نمودن
فریضهای خود در اول وقت گذاردن   سنت حضرت پیغمبر بجای آوردن
گفته اند که هر چیز را خانه ایست و خانه ابلیس دروغ گفتن است بانگ
و صوت ابلیس سرود و رود زدنست و رسول ابلیس نمامند و طعام خوردن او چیزی

بی بسم آید خوردنت و آب خوردن ابلیس خمر خوردنت ومجلس ابلیس ازنت

رسول صم فرمود که هر مؤمنی که ببازار رود باید که این دعا بخواند لا

اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ یُحْیِی وَیُمِیتُ وَهُوَ حَیٌّ لَا یَمُوتُ بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَهُوَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ

هرکه این دعا را در وقت بازار رفتن بخواند خدا تعالی صد هزار نیکی در نامهٔ اعمال او بنویسد و صد هزار بدی را محو نماید و صد هزار درجه در بهشت برای او بلند کرداند تا که از آنجا بیرون آید در امان خدا تعالی باشد و سهو و خطای او آن روز را نمی نویسند آیا باید که سه نوبت بخواند از یکی از علما پرسیدند که چه سبب است که وعظ علما بر ما اثر نمیکند فرمود از برای آنکه شما را پنج چیز است

نعمت خدا را میخورید و شکر او را بجا نمی آورید

آنکه از حرام پرهیز نمیکنید آنکه گوش بقرآن نمیکنید آنکه سخن علما را حقیر میشمارید آنکه عزیزتر خود را بخاک میگذارید و عبرت نمیگیرید

گویند که روزی حضرت رسول صم در مسجد نشسته و با اصحاب خود فرمود که ای یاران هر روز پنج فرشته از آسمان بزمین می آیند یکی بمکه فرود می آید و ندا میکند که هرکه از فرموده و سنت رسول خدا دست بر دارد از شفاعت رسول بی نصیب کردد و فرشتهٔ دوم به بیت المقدس آید و ندا کند که ای اهل کورستان چه آرزو دارید اهل قبور گویند که آرزو داریم که یکبار دیگر بدنیا برگردیم و بسیار بگوییم لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله در شهرهای مسلمانان رود و ندا کند که فساد مکنید تا هلاک شوید

گرز

حضرت رسول صم فرمود که شش گناه است که توبه کردن فایده نکند مال یتیمان خوردن نیکوکاران را عیب گفتن و غیبت کردن از خلق کفار روی گردانیدن در گناه و فسق مصر بودن تا بوقت مرگ جادو کردن بخدا شرک آوردن ایضا رسول صم فرمود که سه گروه مردم را ثواب دوباره میدهند کسی که بنده بخرد و مسلمان سازد کسی که اهل گناه و شرک بود و مسلمان شود بنده که طاعت حق تعالی بجای آورد و خدمت خواجهٔ خود کند بسبب پنج خصلت که خدا توبه ابلیس را قبول نکرد. آنکه بگناه مقر نباید آنکه از کفر پشیمان نشد آنکه تن خود را ملامت نکرد آنکه بتوبه نشتافت آنکه از رحمت خدا نا امید شد

لقمان حکیم فرزند خود را وصیت کرد گفت ای فرزند چهار چیز نگاه دار که عذاب دا آخرت درین چهار چیز بود بدنیا مشغول شو بقدر حاجت خدا را عبادت کن هرگاه قصد گناهی کنی بجایی رو که خدا ترا نه بیند بر گناه چندان باش که در آتش دوزخ توانی بود حضرت رسول میفرماید که ایشان بکار دین مشغول شوید و بکسب حلال بکوشید و از کسی چیزی سؤال نکنید که هرکه بر خود بکشد سؤال نشاید حق تعالی هفتاد در احتیاج بروی او گشاید و هرکه بکسب حلال روزی خورد حق تعالی او را دوست دارد و از درویشی هر دو جهان ایمن باشد و هرگاه چشم بکیسهٔ بندگان را روزی دادی همه بیف دمشغول شدی خدا بکه

حق تعالی میفرماید و لو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض یعنی
اگر خواهید که مال شما افزون شود تجارت کنید و صدقه دهید و جدال
کنید تا شمار ا ثواب شهیدان باشد ایضاً میفرماید که هر که خواهد که کسب او از حلال
پیدا شود باید که پنج چیز نگاه دارد نمازها را بوقت گذارد و خلق را بسبب کسب
نیازارد و از برای جمع کردن مال رنج بسیار بر تن خود ننهد و روزی را از روزی رسان داند
نه از کسب و هر پیغمبری را پیشه بوده است و روزی خود را از آن کسب میخورده اند آدم
دهقان بود و بافنده هم بود ادریس خیاط بود زکریا درودگر بود صالح بازرگان
بود داود زره گر بود حضرت سلیمان زنبیل باف بود و پیغمبر ما دو پیشه داشته است
یکی بازرگان بود و یکی غزا کردی و دیگر باغبان بود و هر که بکسب خود نان خورد
خدا تعالی و رسول صلعم او را دوست دارند   فرموده که سه وام است که اگر
صاحب وام او را بگذارد و فوت شود خدا تعالی او را از خزانه خود ادا کند
وامی که جهت غزای کافران کنند   وامی که از جهت کفن مسلمانان کنند
وامی که برای نکاح زنان صالحه کنند و هر که یکنان از وجه حلال بصدقه دهد
فاضلتر است از دویست رکعت نماز تطوع و دستگیری بیوه زن یتیم دار کردن فاضلتر
از سی هزار نماز تطوع بود و یک ساعت با عیال خود نشستن فاضلتر از آن بود که دو ماه
در مسجدی معتکف بود و یک درم بعیال خود نفقه کردن فاضلتر از آن بود که هزار دینار
در راه خدا انفاق کرده باشد و دیگر با مادر و پدر خود نفقه کردن فاضلتر از آن بود که دو هزار
سال

٩٤

سال خدا را عبادت کنی   رسول صلعم فرمود هر مؤمنی که درویش بود
و او را فرزندان بود و روزی به سعی کسب فراهم آورد و روزی بر ایشان تنگ
نکند و آنقدر که تواند نیکوئی بجهت ایشان کند آنقدر که تواند چنان باشد
که درویشان که در دنیا اند طعام داده باشد و هر که مادر و پدر فرومانده را
دستگیری کند چنان باشد که دو هزار حج و دو هزار غزا کرده باشد و چنان
باشد که تمام امت حضرت محمد را طعام داده باشد و هر که پدر و مادر مرده را
دعا کند یا صدقه دهد و از مال حلال دهد این ثواب که مذکور شد دریابد
است و آیه تعالی   یا ایها الذین امنوا اذا نودی
للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع ذلکم
خیر لکم ان کنتم تعلمون خدا تعالی میفرماید ای آنانکه ایمان آورده اید
چون آواز دهند شما را بنماز جمعه آهنگ بنماز جمعه کنید بیع و شرا را
بر طرف کنید که در آن وقت بیع و شرا حرام است و گرو دادن و بیع کردن
و بنده خریدن بایع و مشتری و گواه همه عاصی باشند بدانکه روز جمعه را ده
نامست یوم الدین و یوم الفصل و یوم الامانة و یوم العید و یوم الجمعة و یوم العروة
معروف جمعه است که اجتماع الناس فی الجماعة و جمعه فاضلترین روزهاست و حضرت
سید عالم صلعم میفرماید که سید الایام کلها یوم الجمعة یعنی بهترین روزها
روز جمعه است که از عید رمضان و عید قربان و عید غدیر و روز عاشورا بزرگتر است

در دنیا و عید مؤمنان است و در قیامت عید بهشتیان است آمده
که روز جمعه صلوات بفرستید و سوره انا انزلناه بخوانید که گناهان شما را عفو کند
و حضرت رسول صم فرمود که هر که در روز جمعه هشتاد بار صلوات بفرستد حق تعالی
گناه هشتاد ساله او را عفو کند و هر که روز جمعه غسل کند و بمسجد رود و به تسبیح
و استغفار مشغول شود تا نماز بگذارد و هر قدمی که بنهد و برمیدارد ثواب یک سال
عبادت در نامه اعمال او بنویسند که روزها بروزه و شبها بنماز بوده باشد
و از حضرت رسول صم روایت که هر که در روز جمعه غسل کند عطا کند خدا تعالی
بهر قطره که از و چکد حوری در بهشت با او تزویج نمایند هر که در روز جمعه غسل
کند بهر موئی که در تن اوست خدا تعالی ثواب پیغمبری باو عطا کند و هیچ گناهی
و خطائی تا جمعه دیگر برو ننویسند و اگر تا جمعه دیگر بمیرد شهید محسوب شود
از حضرت امیرالمؤمنین ع که هر که غسل جمعه بکند خدا تعالی بهر قطره
آبی که از و جدا گردد فرشته بیافریند تا روز جمعه جهت آن بنده آمرزش خواهند
و گفته اند که آرزوی بهشتیان این بود که ما از آن طائفه باشیم که غسل جمعه میکنند
و هر که قبر پدر و مادر خود را زیارت کند خدا تعالی ثواب حجی از برای او بنویسد و باید
که روز جمعه جامه سفید بپوشد که خدا تعالی جامه سفید را دوست میدارد و بوی خوش
بکار دارید که [illegible] و تن را پاک نگاه دارید و در مسجد روید و در راه آهسته
روید و هر که در ساعت اول بمسجد رود چنان باشد که شتری قربانی کرده باشد

وهر

و هر که در ساعت دوم بمسجد رود چنان بود که گاوی قربانی کرده باشد و هر که در
سیم بمسجد رود چنانست که گوسفندی قربانی کرده باشد و در ساعت چهارم
چنانست که مرغی قربانی کرده باشد و هر که در مسجد در آید و در پیش صف بنشیند
و اگر عقب باید با دیگران مردم نگذارد و چون خطیب خطبه خواند البته سخن نگویند
که هر که سخن گوید یا دیگران را به سخن آورد هیچکدام را ثواب جمعه نباشد و چون
از نماز فارغ شود فاتحه و سوره اخلاص و معوذتین هر یک هفت مرتبه بخواند
و بعد از آن بگویند یا غنی یا حمید یا مبدی یا معید یا رحیم
یا ودود اغننی بحلالک عن حرامک و بطاعتک عن معصیتک
و بفضلک عمن سواک و این حصاری بود از شر شیطان تا جمعه دیگر و هر که
بعد از نماز جمعه صد بار بگوید سبحان الله العظیم و بحمده حق تعالی صد ساله
گناهان او را بیامرزد و صد هزار گناه پدر و مادر او را ببخشد
امیرالمؤمنین ع روایت که حضرت رسول صم فرمود که یا علی وای بر کسی که
فردای قیامت مرا و ترا نه بیند گفتم یا رسول الله آنها چه کس باشند که ما را نه بینند
فرمود که آنها که نماز جمعه و جماعت را ترک کنند شفاعت ما را در نیابند
و فرمود که هر که سه نماز جمعه را ترک کند دل او سیاه شود و ایمان از و بگردد
و هرگز برکت نکند کی او جمع شود و ایضا فرمود که ده چیز است که هر که بکند بر خود
جفا کرده است   آنکه خود را دعا نکند و مادر و پدر خود را دعا نکند

انکه قرانرا خوانده و هر روزی عشری از آن را نخواند نکو بستان
بکذرد و فاتحه نخواند انکه در همسایکی او عالمی باشد هر رنجی یا هفته
دیدن او نرود و علم دین خود را از دنیا موزد انکه در مسجد رود و شکر
نکوید و صلوات نفرستد انکه توانکر بود و در همسایکی او فقیری بود و او
نوازش آن فقیر نکند انکه دو مسلمان بیکدیکر رسند و با هم سلام نکنند
انکه یکی را بمهمانی حلال خوانند و اجابت نکنند انکه کسی سیر خورده باشد و در همسایه
او کرسنه باشد کسیکه در شهری باشد که مردم آن شهر نماز جمعه کذارند و او نکذارد
روایت که هر که نماز بامداد را بجماعت کذارد حق تعم بهر او را بهر رکعتی
شهری در بهشت و آمرزش خواهند از برای او فرشتکان آسمان و ماهیان دریا و مرغان
هوا و ستارکان آسمان و برک درختان و قطرات باران و اکر تا جمعه دیکر بمیرد شهید
مرده باشد و هر که نماز پیشین را با جماعت بکذارد حق تعم او را ثواب [illegible]
و زاهدان دهد و هر رکعتی ثواب حج و عمره بیابد و روز قیامت تاجی از نور بر سر
او کذارند و اکر تا نماز دیکر بمیرد شهید مرده باشد و هر که نماز عصر را بجماعت بکذارد
چنان بود که بیست حج را با بیست پیغمبران کرده باشد با آدم با نوح
با ادریس و ابراهیم و یعقوب و موسی و داود
و سلیمان با هود با صالح با لوط با یوسف با اسحق
با اسمعیل با زکریا با یونس با ایوب با هارون
باجمله

با حضرت محمد مصطفی صلعم و اکر وقت نماز شام بمیرد شهید مرده باشد
و اکر کسی نماز شام را بجماعت بکذارد چنان باشد که هزار یتیم را بپوشانیده
و هزار کرسنه را طعام داده باشد و هزار پیغمبر را خدمت کرده باشد
و بیت المقدس را بدست خود بنا کرده باشد و حق تعم قبر او را روضه از
روضهای بهشت کرداند و منکر و نکیر در قبر با وی مهربان کردند و اکر تا نماز
خفتن بمیرد شهید مرده باشد و اکر کسی نماز عشا را بجماعت کذارد منادی
ندا کند از زیر عرش ای بنده خدا آرزوی تو چیست بخواه تا بیابی و از دنیا بیرون
نروی تا جای خود را در بهشت نه بینی و شربت از حوض کوثر نخوری
رسول صلعم فرمود که بهترین روزها روز جمعه است و حق تعم حضرت آدم را در روز جمعه
بیافرید و هم فرشتکان برو سجود فرمود و هم در روز جمعه ویرا در بهشت بردند
و هم روز جمعه که او را از بهشت بیرون کردند هم روز جمعه توبه او قبول شد
و هم روز جمعه علامتهای قیامت پیدا میشود و در روز جمعه قیطلون خروج میکند
و هم در روز جمعه لشکر ملک روم غلبه خواهد کرد و روز جمعه دو صف ترکان
یکی از مشرق و یکی از مغرب بر زمین فرو میروند و روز جمعه زنان با مردان
جمع شوند و هم روز جمعه بود آن روز که آفتاب سرخ و ماهتاب کرفته بر
آید و روز جمعه خروج کلیم کوش بود و روز جمعه سلطانات را خدا تعم بر
ایشان کمارد و روز جمعه باران از آسمان بارد و بلا ایشان را بدریای قلزم

فرو برد و نیز در شب جمعه بادهای سهمناک برخیزد و بسیار خرابی کند و در شب
جمعه نیز بادها فرو نشیند و هم شب جمعه بود که باهوت تر از باد سرخ
ببارد و خرابی بسیار کند و هم شب جمعه بود که آن باد ساکن شود و بعد از
آن سیاهی پدید آید و باران عظیم ببارد و خرابی بسیار کند و شب جمعه
بود که دخان از طرف مشرق زمین رود   آمده که بالای دجال
پنج میل بود و پهنای او سه میل بود و بر درازگوشی سوار شده که یک چشم دارد
در پیشانی و سرخ ریش بود و دستش شش انگشت و بینی بزرگ دارد و بر پیشانی او نوشته
که الدجال کافر بالله و خروج حضرت عیسی ع در شب جمعه بود و ابتدای
جنگ عیسی با دجال روز جمعه و کشتن آنحضرت دجال را در روز جمعه بود و هم
در شب جمعه بود که عیسی ع در نماز بود که جان بحق تسلیم کند و هم شب جمعه بود که حضرت
امام حسین ع بفردوس رسد و هم روز جمعه بود که شاه ولایت بدنیا آید و هم
روز جمعه بود که از دنیا بیرون رود و هم روز جمعه بود که حضرت صاحب الامر
ظهور کند و هم روز جمعه بود که روز قیامت قایم شود شرح و فضل روز جمعه و شب
جمعه بسیار بود و حضرت حق تع چهار روز را بزرگ و شریف دارد اول روز
جمعه دویم روز عرفه سیم روز عید فطر چهارم روز عید قربان   ثواب
قربانی از حضرت رسول ص روایت که هر که قربانی کند برابر عضوی از قربانی
یکی از اعضای صاحب خود را از آتش دوزخ آزاد کند و هر قطره خونی که

از قربانی

از قربانی میچکد حق تع کفاره گناهان او کند و هر که مرغ و شتر و گاو و گوسفند
قربانی کند حق تع او را بصورت نیکو در آورده بارکش او گرداند
کند جابر الغفاری که جوانی پیوسته در این ده روز ذی الحجه روزه داشتی
رسول ص او را بخواند و گفت بشارت باد ترا که هر که درین روز روزه بدارد
او را چندان ثواب بود که صد شتر قربانی کرده باشد و صد بنده آزاد کرده باشد
و صد اسب در راه غزا صدقه داده باشد و همچنان بود که دو سال پیوسته روزه
داشته باشد   علیه الرحمه روایت که رسول فرمود که وای بر آنکسی که
از خیر این ده روز محروم مانده و هر که آب و نان نخورد در روز عید قربان تا
نماز عید بگذارد و بخانه آید و دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی بعد از حمد
پنج مرتبه والشمس بخواند چنان بود که شریک حاجیان و عمره کنندگان بوده باشد
رسول ص منقولست که هر که یکروز روزه دارد از بهر خدا تعالی پنهان از خلق
تمام گناهان صغیره و کبیره او را عفو کند و دیگر فرمود که شش خصلتست که هر که بدان
قیام نماید البته به بهشت رود و او را حساب نباشد   جهاد کردن با کافران
در گرما روزه داشتن   در مصیبت صبر کردن   از زیارت
بر داشتن   برای نماز بوقت برخاستن   در سرما وضو ساختن
فرمود سه کار پیوسته نماید تا رستگاری دنیا و آخرت یابد
نماز   ایام البیض روزه داشتن   نماز حاجت گذاردن

رسول خدا فرمود بهشت را دریست که آنرا ریان گویند و در ان کسی داخل
نشود مگر دو کس یکی روزه داران دویم شهیدان چون روزه داران از گور
برخیزند ازیشان بوی خوشبوتر از مشک باشد و فرشتگان استقبال کنند با جامهای
بهشت آراسته و بر سر دستها جامها پر از شراب بهشت از شیر و شکر و انگبین
و مشک مهر بر نهاده و مهر برگیرند و بگویند بیایید و بیاشامید و هر که ده روز
عاشورا روزه بدارد ثواب سیصد ساله عبادت بدهند که روزها بروزه باشد و شبها
نماز و هر که روز عاشورا روزه دارد خدای تعالی او را ثواب هزار حج و هزار عمره
و ثواب هزار شهید بدهد و هر که روز عاشورا مومنی را طعام دهد تا روزه گشاید
او را چندان ثواب بود که تمام امت محمد مصطفی صلعم را طعام داده باشد و هر که در
روز عاشورا دست بر سر یتیمی مالد خدای تعالی در بهشت درجه او را بلند کرده اند
و هر که بر روی عالمی نگاه کند حق تعالی او را از آتش دوزخ ایمن کرده اند و هر که
در روز عاشورا سرمه در چشم کشد هرگز چشم او درد نیاید حضرت رسول صلعم فرمود
خوش حال کسی که در روز عاشورا ده خصلت بجای آورد   سرمه در چشم کشیدن
صدقه دهد   گریه بسیار کند از برای غریبی و یتیمی و شهیدی اهل بیت پیغمبر
غسل کند   نماز بسیار کند   حلیم بخورد   روزه بدارد
اندوهگین باشد   توبه کند از کارهای بد   دعای بسیار خواند حضرت امیرالمومنین ع
فرمود که حق تعالی زمین و آسمان را روز عاشورا آفرید و توبه آدم و حوا را روز عاشورا

قبول

قبول کرد و روز عاشورا عیسی از مادر متولد شد و روز عاشورا حق تعالی با موسی
سخن گفت و فرعون را بدریا غرق کرده اند و در آن روز قیامت قایم خواهد شد
والله اعلم   ماه رجب قال النبی صلعم من صام اول یوم من رجب
کمن صام الف سنة حضرت رسول فرمود که هر که اول روز ماه رجب روزه دارد
چنان بود که هزار سال داشته باشد و هر که اول پنجشنبه رجب را روزه دارد و شب جمعه
میان شام و خفتن دوازده رکعت نماز بگذارد بشش سلام و در هر رکعتی فاتحه
یکبار و انا انزلناه سه بار و قل هو الله احد دوازده بار و چون از نماز فارغ
شود هفتاد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد پس بسجده رود و هفتاد بار
بگوید سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة والروح پس بنشیند
و هفتاد بار بگوید رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت الاعز
الاجل الاکرم پس در سجده رود و هر حاجتی که دارد از خدا بخواهد که بی شک
حاجت خود برسد و فرمود که هر که نماز غایب را بگذارد خدای گناهان او را
بیامرزد اگرچه گناه زیاده از ریگ بیابان باشد و هفتصد کس از اقربای او را
بیامرزد و هر که در ماه رجب بعد از این نماز پیش از تکیه کردن سوره اخلاص
و معوذتین را بخواند حق تعالی عذاب گور و سختی روز قیامت را از وی بردارد
و بعوض هر آیه ثواب حج و عمره بنویسند و بعوض هر سوره ثواب دوازده ختم
قرآن در نامه عمل او ثبت کند و دیگر فرمود هر که در ماه رجب از توبه و استغفار

غافل نباشد خصوصا این کلمات را بسیار گوید أَسْتَغْفِرُ اللهَ ذَا الْجَلَالِ
وَالْإِکْرَامِ مِنْ جَمِیعِ الذُّنُوبِ وَالْآثَامِ   که روزی حضرت
امیرالمؤمنین ع بخلافت نشسته که یکی آمد سلام کرد و گفت یا علی باغهای
ما خشک شده است و زراعتهای ما تلف شده و تو امام مائی دعا کن تا خدا تعالی
ما را آب دهد و زراعت ما باصلاح آید حضرت فرمود که برو و استغفار کن تا باصلاح
آید و مرد دیگر آمد که یا امیرالمؤمنین تو امام مائی و پادشاه دنیا و آخرت میباشی و من
مفلسم و عیال باره دعا کن تا خدا تعالی مرا کفافی دهد حضرت فرمود برو و استغفار کن
تا مراد تو حاصل شود و دیگری آمد و گفت یا علی چشمها و کاریزهای ما خشک شده دعا
کن که خداوند کریم آبی کرم کند حضرت فرمود برو و استغفار کن و دیگری آمد
و گفت یا علی من فرزند ندارم و حال از گناه پشیمان شده‌ام دعا کن که حق تعالی
مرا پسر دهد امیرالمؤمنین ع فرمود برو و استغفار کن در این محل ابن عباس گفت ای
آقا چند نوع سؤال از تو کردند و تو همه را یکنوع جواب دادی حضرت فرمود یا ابن عم
نخوانده‌ای که حق تعالی در قرآن فرموده فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا یعنی آمرزش
خواهید و عفو طلبید از خدا تعالی که خدا تعالی آمرزگار و باصلاح آورنده کارهاست
دیگر حضرت فرمود که هر روز من هفتاد بار استغفار میکنم پس ما را در همه کارها و
همه مرادها باید که استغفار کنیم و ابوسعید خدری روایت میکند که حضرت رسول ص
فرمود که هر که در ماه رجب روزه بدارد و بزبان فصیح گوید لا اله الا الله محمد
رسول الله

رسول الله علی ولی الله او را باین قول در بهشت برند و هر که ده روز روزه بدارد
ایزد تعالی قصری در بهشت برای او بنا کند و هر که نوزده روز روزه بدارد در بهشت
حضرت ابراهیم را دریابد و هر که سی روز روزه بدارد چنان بود که صد سال
روزه داشته باشد   حضرت رسول ص فرمود که هر که در اول ماه شعبان
دوازده رکعت نماز بجای آورد بشش سلام و در هر رکعتی بعد از حمد آیة
الکرسی و قل هو الله احد را سه مرتبه بخواند خدا تعالی او را ثواب هزار شهید دهد
و بنویسد از برای او طاعت دوازده ساله و تمامی گناهان او را ببخشد
مثل روزی که از مادر متولد شده باشد   از حضرت رسول روایت کرده
که هر که در شب سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم شعبان در هر شبی صد رکعت نماز
بکند در هر رکعتی فاتحه یکمرتبه و قل هو الله احد ده مرتبه بخواند هر حاجتی که آن
بنده در دنیا و آخرت دارد بر آورده گردد گفتند اگر آن بنده نماز را
بگذارد و بدبخت باشد چون است فرمود بآن خدائی که مرا براستی بخلقان فرستاده
اگر حتی نام آن بنده در لوح محفوظ باشد که فلان بن فلان بدبخت است چون
این نماز را بگذارد حق تعالی برو رحمت کند و تمامی گناهانش را بفضل و کرم خود
بیامرزد   رسول ص فرمود که ماه شعبان ماه منست هر که در ماه شعبان هفتصد
هزار مرتبه بگوید لا اله الا الله لا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین
ولو کره المشرکون چنان بود که هزار سال عبادت کرده باشد و هزار سال

گناهش را محو کند و چون از گور برخیزد روی او چون ماه شب چهارده باشد
رسول عم فرمود که هر که در ماه شعبان هزار مرتبه بر من صلوات فرستد حق تعالی
در زندگی هزار حاجت او را روا گرداند و در وقتی که در قبرش گذارند هزار حاجت
وی را روا کند و در سر پل صراط هزار حاجت وی را روا کند و هزار مرد و زن را
باو بخشد و دیگر فرمود خوشا بحال آن کسیکه در ماه شعبان هزار مرتبه صلوات
بفرستد که خیر بسیار ببیند   آمده که حق تعالی دریائی آفریده که نام آن
البحیات است و در قعر دریا درختی آفریده است و نام آن درخت را مبارکات
نهاده است و بر سر آن درخت مرغی آفریده است و نام آن مرغ صلوتیست و آن مرغ را
هزار پر باشد و هر گاه یکی از شیعیان صلوات بر محمد و آل محمد فرستد آن مرغ از درخت
فرود آید و خود را اندر دریا افکند و غوطه خورد و باز بر سر آن درخت رود و
پرهای خود را بیفشاند قطرها که از هر پر و بال آن مرغ بچکد حق تعالی فرشته بیافریند تا حق
آن بنده صلوات فرستد و آمرزش خواهد تا روز قیامت و صلوات را فضل و ثواب
بسیار است   که در زمان حضرت رسول عم عربی بکنار دریا میگذشت در کنار
دریا ماهی زنده دید که در خشکی افتاده است و آفتاب بر او تافته و بیجان تازه
بود عرب را بغایت خوش آمد ماهی را برداشت و بخانه آورد و شکم او را بشکافت
و نمک کرد و در دیگ نهاد و آتش برافروخت تا پخته گردد بعد از مدتی چون سر
دیگ برداشت دید که هنوز زنده است متحیر شد و آتش را زیادتر کرد تا مدتی گذشت
باز

باز چون نظر کرد دید که زنده است عرب در عجب بماند ماهی را برداشت و بخدمت
حضرت پیغمبر آورد و شرح احوال باز گفت حضرت دست بدعا برداشت و
از آن ماهی پرسید که ای ماهی بقدرت حق تعالی و بمعجزه حضرت رسول عم بسخن آمده
گفت که من در دریا بودم و مرا مرغی گرفته بود از چنگال او جستم و چهل شبانه
روز در آن صحرا در میان آفتاب بودم بعد از آن این آمد و مرا برداشت و بخانه
برد و یکشبانه روز مرا در دیگ گذاشته و آتش سوزانیده و من هنوز زنده ام
حضرت فرمود که ای ماهی اثر این معجزه از چیست ماهی گفت یا رسول الله روزی از
علما شنیدم که هر که یکبار بر تو صلوات فرستد او را گرمی آتش و آفتاب دنیا و آخرت
ضرر نرساند من از آن روز تا حال بر تو صلوات میفرستم سبب آنست که آفتاب دنیا
بمن ضرر نمیرساند امید دارم که از آتش و آفتاب آخرت رهائی یابم صحابه همه در تعجب
ماندند و در صلوات فرستادن بر حضرت اشتغال نمودند پس حضرت رسول امر نمود
تا آن ماهی را بدریا انداختند   رسول عم فرمود که هر که از امت من بامداد که بر
خیزد ده مرتبه بر من صلوات فرستد و برا ثواب کسی باشد که دایم در نماز و روزه باشند
بنویسند و هر که بعد از هر وضو ساختن ده مرتبه صلوات بفرستد مهمات او بر آورده شود
و دعای او اجابت گردد و گفت هر که هر دو ابروی خود را هر شب شانه کند و هفت
مرتبه بر من صلوات فرستد چشم او هرگز درد نیابد و هر که پیش از دعا و بعد از دعا بر من صلوات
فرستد دعای او را با آسمان برند   حضرت رسول فرمود که هر که یکبار بر من صلوات

فرستند فرشته صلوات که نام او رعد و موکل آسمان دنیاست چون آن فرشته
صلوات آن بنده را بشنود صد بار بر او صلوات فرستد چون فرشتهائی که موکل
آسمان دویم و سیم اند هزار بار بر او صلوات فرستند و چون فرشته موکل آسمان چهارم بشنود
دو هزار بار صلوات فرستد و چون فرشته موکل آسمان پنجم بشنود پنجهزار بار صلوات
فرستد و چون فرشته آسمان ششم بشنود ششهزار بار صلوات فرستد و چون فرشته
موکل آسمان هفتم بشنود هفت هزار بار صلوات فرستد آنگاه خطاب
الهی در رسد که ای فرشتگان دست از و بدارید که این بنده تعظیم رسول من کرد
ثواب او بر منست بدانکه صلوات رحمت الهی بود الهی بحرمت صلوات و صاحب صلوات
که بر بدر و ما در جمیع شیعیان و موالیان ائمه معصومین رحمت کنی و از سر تقصیرات
ایشان درگذری بحق محمد و آل محمد ماه مبارک رمضان یا ایها الذین امنوا
کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون پادشاه
عالم و جبار اعظم میفرماید که ای مؤمنان واجب کردانیدیم بر شما روزه ماه مبارک
رمضان را بهمانگونه واجب کرده بودم از برای کسانیکه پیش از شما بودند بعلت آنکه
پرهیز بدارید از آنچیزهائی که رسول شما نهی کرده است رسول فرمود که هر عملی که فرزند آدم
میکند ملکیک را بنویسند همچنین تا هفتصد برسد و روزه از من است و ثواب آنرا
من میدهم بدانکه روزه دار را دو شادی بود یکی شادی روزه کشودن و یکی
شادی رحمت و لطف الهی و دیدار حوران و غلمان بدانکه بوی دهن روزه دار در
از

نزد خدا ایتعم خوشبوتر از مشک بود و وارد شده است که هر چیز را در لیست و در لغتها
روزه است و خواب روزه دار عبادت است و نفس وی تسبیح است و دعای وی مستجاب
و روزه دار را بیست و دو نفع است بتسبیح فرشتگان کردن زجر نفس
کردن که دشمن بزرگست خصوصیت حاصل میشود با روزه ثواب بسیار یافتن
نفس گناه آلوده را از گناه پاک میکند با نفس اماره بجنگ بودن
از دست نفس رهائی یافتن سپر بلاهاست نام خود را در جریده دوستان
خالص کردیدن درد گرسنگان دانستن بشادی افطار کردن
خوشنودی خدا ایتعم حاصل کند تندرستی حاصل نمودن امانت خدای
بجای آوردن وفا بجای آوردن منصب امارت یعنی روزه دار
حکم کند بر نفس خود نامه اعمال خود را برار نیکی نوشتن بیهوده کم گفتن
گناهان را کم کردن از طعام بهشت خوردن دروغ نگفتن
و ماه رمضان ماهیست که اولش رحمت و میانه اش آمرزش است و آخرش
آزاد کردن است از آتش دوزخ رسول فرمود که در هر شب ماه رمضان
هزار هزار بنده عاصی را از آتش دوزخ آزاد خواهد کرد و هر که روزه دار را
مهمان کند تا روزه بگشاید چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد از
سلمان فارسی از حضرت رسول صلعم که تقطیع ماه رمضان چون فرمود دیگر ماههاست
و ماه بزرگ گفتند آن کدام است یا رسول الله فرمود که نوزدهم و بیست و یکم و بیست سیم

و غیر از این سر شب قدر از شان همه بزرگتر است گفتند یا رسول الله اشب
قدر را میدانیم گفت آری بواسطه آنکه خدای تعالی پنج چیز پنهان کرده است اول
نام اعظم خود را در میان دوستان پنهان کرده است   شب قدر را در میان مجموع
شبها پنهان کرده است   معود گوید که طلب کنید شب قدر را در میان
مجموع سال بیابید و باقی صحابه بر آنند که شب قدر در میان ماه رمضان است
چنانچه حق تعالی فرموده که انا انزلناه فی لیلة القدر یعنی قرآن را ما در شب قدر
فرستادیم چنانچه میفرماید شهر رمضان انزل فیه القرآن و گفته اند که در دهه
آخر رمضان میباشد از بهر آنکه پیغمبر در دهه آخر رمضان اعتکاف میفرمود تا شب قدر را
دریابد و از عبد الله عباس روایت کرده اند که گفت شب قدر بیست و هفتم ماه رمضان است
صحابه گفتند بچه وجه میگویی گفت بجهه آنکه انا انزلناه در شب قدر نزول آمده است و کلمات
انا انزلناه بیست و هفت حرف است تا آنجا که گفت هی حتی یعنی آیت شب قدر و دیگر استخاره
کرده ایم و دیده ایم که در سوره سه جا لیلة القدر است و هر یکی نه حرف است و انا انزلناه نیز
بیست و هفت حرف جماعت گفتند الله اکبر درست شد که شب قدر بیست و هفتم ماه
رمضان است و حضرت حق تعالی میفرماید که لیلة القدر خیر من الف شهر یعنی شب قدر بهتر است
از هزار ماه و حسنات او را خلق ندانند بجهه چه بهتر است   آمده که حضرت
رسول فرموده که چون شب قدر در آید حق تعالی امر کند جبرئیل را که با هفتاد هزار فرشته
می آیند بزمین و علم سبزی بر بام خانه کعبه میزنند و جبرئیل را ششصد هزار پر است

و هر آن پرواز میکنند و پر دیگر دارد که هرگز از هم نمیگشاید مگر در شب قدر چون
بگشاید بقدرت حق تعالی یکی بمغرب و یکی بمشرق میرسد آنگاه حق تعالی امر
کند میکائیل را که بزمین آید و علم سفیدی بر بام مشهد محمد بزند و اسرافیل را
امر کند تا بزمین آید و بنجف سرخی بر نجف مطهر منور حضرت امیر بزند آنگاه
عزرائیل را امر شود تا آن شب را بزمین آید با هزار فرشته پس آن فرشتگان
در شهرها و قبرها و مسجدها پراکنده شوند و سلام حضرت حق تعالی را بمؤمنان برسانند
و فرشتگان گویند بار خدایا اگر درین شب بزرگوار کسی از آدمیان
در خواب باشد چکنیم ندا در رسد که شما گرد او گردید و سلام من باو
برسانید پس شخص خفته باشد فرشتگان هفتاد بار بر سر بالین او روند
و او را بیدار کنند و سلام حق تعالی را بوی رسانند و نور شب قدر را
بوی رسانند و آن نور رحمت حق تعالی است و صد هزار خیر و راحت و نعمت
و فرح و دولت خوش آن کسانی که در آن شب بیدار باشند و هر حاجتی که
از خدای تعالی بخواهند در حال بیابند و هر که در آن شب در نماز بود حق تعالی بخودی
خود بروی سلام کند و هر که بیدار باشد و بعبادت مشغول باشد جبرئیل
سلام حق تعالی را بوی رساند هی حتی مطلع الفجر چون صبح بدمد جبرئیل
گوید سلام مؤمنان بباری تعالی آورده ام فرشتگان گویند یا جبرئیل حضرت
حق تعالی درین شب بزرگوار در حق ایشان محمد مصطفی و شیعیان علی مرتضی

چه لطف نمود جبرئیل گوید که حق سبحانه و تعالی نظر عنایت و رحمت کرده و عفی
عنهم و گناهان ایشان را عفو نمود و غفر لهم و ایشان را آمرزید مگر چهار
طائفه را که رحمت نکرد و طاعت ایشان میان آسمان و زمین معلق است
تا اگر توبه کنند شارب الخمر عاق والدین قاطع الرحم
مشاحن یعنی کسیکه از برای اندک نفعی رود از برادر مؤمن خشم گیرد و آن
مؤمن را برنجاند و طاعت این چهار گروه بدرگاه الله تعالی قبول نیست و
همچنین میان آسمان و زمین معلق است تا اگر توبه کنند و حضرت رسول صلعم فرمود
که هر که بگذارد درین شب قدر چهار رکعت نماز در هر رکعتی فاتحه یکبار و
انا انزلناه پنج نوبت و قل هو الله احد پنج نوبت و چون از نماز فارغ شود هفتاد مرتبه
استغفر الله و اتوب الیه بگوید خدای ثواب آن دهد که شب قدر را دریافته باشد
و دیگر فرمود که در شب قدر چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی فاتحه یکبار
و قل هو الله احد چهل و یکبار چون تشهد آخر کند پیش از سلام روی را بر
زمین نهد و چهل و یکبار بگوید و عنت الوجوه للحی القیوم برحمتک استغیث
آنگاه سلام باز دهد و صد بار بگوید لا اله الا الله و صد بار بگوید الله اکبر و صد بار
بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم آنگاه دعا کند حق تعالی
حاجت او روا کند و چنان باشد که هزار شب قدر را دریافته باشد و هزار
حج و هزار عمره و هزار غزا کرده باشد و هزار دینار در راه خدا بصدقه داده باشد
وهزار

وهزار بنده را آزاد کرده و هزار مرد را طعام داده و هزار برهنه را پوشانیده
و بر مادر و پدر خود مرحمت کرده باشد و حق تعالی برکت و کار او برکت دهد
و از دنیا بیرون نرود الا آمرزیده الهی بحرمت بزرگی شب قدر که بر اهل
مجلس ما رحمت کن و از شر شیطان و بلاهای گمان نگاه دار بحق محمد و آله
قال النبی صلعم امتی اربعة اصناف صنف یصلون دائما و لکن عن صلوتهم
ساهون فمکانهم الویل اسم الدرکة من درکات جهنم کما قال الله تعالی فویل
للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون یعنی انکواجه بازاغ البصر و شکوفه
باغ لطافت و آن شفیع روز بازار قیامت و آن سید رسل و آن هادی سبل
و قدوه مخلوقات و زبده موجودات عمده زمره اولیا شفیع جمیع انبیا حاجب
بارگاه جلال قاید عاشق به کوی وصال مردمک چشم اهل بینش نقش وجود
آفرینش شفیع روز جزا و گوهر کان وفا یگانه جمال و نگین خاتم کمال دریکتای
قدرت صاحب رسالت حاجی کعبه فتوت صوفی صفای مروت مرغ باغ
فصاحت گوهر خطیب منبر کرم صدر صفه صفا بدر خطه وفا یعنی حضرت
محمد مصطفی صلعم چنین میفرماید که ای یاران من و ای دوستان من که تاج تکریم
و تحیه نه عمامه شماست و ردای و لقد کرمنا بر قامت شما راست و ندا از
بالله بر جبین شما است ترسان باشید از آتش دوزخ و از هول آن ایمن نباشید و
مسجد که رقم اضافت بیت الله است مسکن و ماوای خود سازید و نماز بحرمت

بی نیاز عرض کنید چون شمار انماز جمعه آواز کنند زود حاضر شوید و کار
دنیا را بیکطرف نهید و حضرت رسول صلعم میفرماید که امت من چهار گروهند
یک گروه نماز میکنند اند ولیکن در نماز سستی و کاهلی میکنند و بوقت نمیگذارند
و مکانهم الویل و جای ایشان ویل است و ویل اسم درکه ایست از
درکات جهنم که حق تعالی میفرماید که ویل للمصلین الذینهم عن صلوتهم
ساهون و صنف دیگر گاهی نماز میکنند و گاهی نمیکنند و جای ایشان در
غی است و غی درکه ایست از درکات جهنم چنانکه حق تعالی میفرماید که من دون
خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون
غیا و صنف دیگر لا یصلون ابدا و گروه سیم آنانند که هرگز نماز نمیکنند
فمکانهم سقر پس جای ایشان در سقر باشد و سقر درکه ایست از درکات
جهنم چنانکه حق تعالی میفرماید ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من
المصلین و صنف دیگر یصلون دائما وهم فی صلوتهم خاشعون چهارم آنانند
که دایم نماز میکنند و در نماز خاشع باشند و در نماز جهد بسیار کنند فمکانهم
الجنة پس جای ایشان در بهشت باشد چنانکه حق تعالی میفرماید قد افلح المومنون
الذینهم فی صلوتهم خاشعون یعنی بتحقیق فوز و فلاح یافتند
آنکسان که در نمازهای خود با خشوع باشند و چون آواز موذن را شنوند صبر ایشان
نماند تا اگر نماز با ترس و خوف ادا کنند   حضرت رسول صلعم میفرماید من

صلی

صلی صلوة الخمس فی الجماعة اعطاه الله عشر کرامات البرکة
فی عمره و زیادة فی ماله والحفظ لعیاله و تضعف الحسنات
والتکفیر لسیئاته وسهل السکرات وضیاء فی قبره و
ثقیل فی میزانه و نجاة فی درکاته وصعود فی درجاته
بتمام یعنی حضرت بهترین عالم صلعم میفرماید که هر آن بنده که توفیق ربانی
رفیق حال وی گردد که تا او پنج وقت نماز را بجماعت بکند حق تعالی اورا
بده تشریف مشرف گرداند   برکت بعمر وی بدهد   زیادتی در
مال وی کرامت فرماید   عیال او را در پرده حفظ خویش نگاه دارد
نامه اعمال او را به نیکی نویسند   گناهش آمرزیده شود   جان کندن
بروی آسان گردد   تاریکی گورش را بنور خود روشن کند
ترازوی اعمال بسوی نیکی گران شود   از دوزخش ایمن گرداند
روزی که جمیع جن و انس درمانده باشند و پادشاهان را تاج عزت
از سر گیرند و مردمان با حشمت را دواج از کتف در ربایند و همه در کار
خود حیران و سرگردان و نامهای اعمال همه بر آن و معصومان در آن درگاه
همه نفسی نفسی آتش دوزخ عذاب در عرصات و ترازوی عدل و حساب
در آویزند حضرت جبار عالم جل جلاله میفرماید که والوزن یومئذ الحق
فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و در آن روز اهل

بهشت را هیچ ترس و خوفی نبوده باشد به بهشت عدن رسانند چنانکه
حضرت رسول صلعم میفرماید که شبی جبرئیل نزدیک من بود و گفت یا محمد
بدانکه از روز آفرینش حق مرا آفرید من هجده هزار سال ویرا عبادت کردم با من
یک سخن گفت من جواب نداشتم آخر مرا بسوی استاد فرستاد و چون فضل
تعلیم گرفتم و باز بدرگاه عزت آمدم و هجده هزار سال دیگر بندگی کردم یک
سخن دیگر گفت من گفتم لبیک ای پروردگار من گفت من کیستم و تو
کیستی من در ساعت بسجده افتادم و گفتم تو خداوند جلیل من بنده ضعیف تو و
بعد از آن هیچ سخنی نگذشت تا هجده هزار سال از پنجاه هزار سال گذشت حق تعالی با من
سخن گفت یا محمد از کرامت و بزرگی درشان روزی هجرت بر تو و امتان تو سخن میکنید
یعنی وقت پنج نماز اگر نماز گذارند و دانستی که درجه مقام و درجه بیش که ایستاده
و با که سخن میکنی و هرگز زهره آن نداشتی که بر چپ و راست خود نگاه کنی و
حضرت رسول صلعم میفرماید که هر آن بنده که نماز صبح را بگذارد همچنان بر جای خود بنشیند
و هر چه داند بخواند و صلوات بر محمد و آل او بفرستد تا آفتاب برآید آنگاه سجده
شکر کند هر حاجتی که از حق تعالی بخواهد برآید و چنان ثواب بود که حج و عمره بجا آورده
آورده باشد و صد هزار دینار بصدقه داده باشد و هزار یتیم را پوشانیده باشد
و دیگر فرمود که نماز بامداد بر آسانی جان کندن بود و نماز پیشین رضای خدا تعالی
حاصل کردنست و نماز عصر آمرزش گناهانست و نماز شام آسان گذشتن از پل

صراط

صراط است و نماز عشا از برای روشنائی قبر است و حضرت حق تعالی
این پنج نماز را در کلام معجز نظام خود در پنج جا فرموده و به پیغمبر خود خبر داده
که اقم الصلوة لدلوک الشمس سیم فرموده که فسبحان الله حین
تمسون وحین تصبحون چهارم فرموده فسبح بحمد ربک قبل طلوع
الشمس پنجم فرموده که وسبح بحمد ربک حین تقوم و این پنج وقت نماز
از پنج پیغمبر است نماز بامداد از حضرت آدم علیه السلام مانده است و نماز پیشین از حضرت
ابراهیم مانده است و نماز عصر از یونس علیه السلام مانده و نماز شام از موسی مانده و نماز عشا
از عیسی علیه السلام مانده است و نماز وتر یادگار محمد است بدانکه در هر سالی یکهزار
و هشتصد بانگ نماز است و یکهزار و هشتصد اقامت و دو هزار رکعت فریضه است
و چهار هزار و سیصد و بیست رکعت سنتی است و هزار و هشتصد رکعت وتر است
و چهار رکعت نماز دو عید است   در آمدن نماز نیت است و کلید
نماز وضوست و پیوستن نماز تکبیرة الاحرام و خطبه نماز فاتحه است و ختم نماز
تشهد است و بیرون آمدن از نماز سلام است   گفت عبدالله عباس که
روز قیامت خلایق جمع شوند ندا آید که یا اهل قیامت بدانید که اهل نماز
آن کسانند که نماز را بجماعت بپای داشته اند برخیزند و به بهشت روند آنگاه
پاره از آتش دوزخ از دوزخ بیرون آمده خود را مجسم گرداند چنانکه گویا
او را دو چشم و زبان باشد و در میان خلایق آید و بزبان فصیح گوید که

حضرت الله تعالی مرا بر چهار گروه مردم فرستاده و گماشته است یکی آنهائیکه
بانگ نماز شنیده اند و برای نماز مهیا نشده اند و کاهلی کرده اند و نماز را
خوار و حقیر داشته اند   دوم آنهائیکه ترک سنت پیغمبر کرده اند   سیوم آنهائیکه
در دنیا عجب و تکبر کرده اند   چهارم آنهائیکه صورتگری و مسخرگی کرده اند
پس مالک دوزخ این جماعت را بدوزخ میسپارد   که روزی حضرت
پیغمبر با صحاب گفت وای بر آنها نیکه روز قیامت مرا نه بینند و مرا در نیابند
حضرت امیر المؤمنین حاضر بود گفت یا رسول الله کدام گروه باشند که ترا نه
بینند و تو ایشان را شفاعت نکنی فرمود اول ترک کننده نماز جماعت و هر که
آواز موذن بشنود و برای نماز برنخیزد و بکار دنیا مشغول باشد خدا تعالی او را
بده چیز مبتلا گرداند   برکت از عمر او بردارد   دوم درویشی سیمای
صالحان نباشد   خلق بر او دشمن گردند   در وقت مرگ سکرات
بر او دشوار گردد   در وقت سکرات تشنه و گرسنه بمیرد   در وقت
مرگ زبانش بسته گردد   چنانچه آرزوی بسیار داشته باشد سخن نگفته بمیرد
در جواب منکر و نکیر در ماند   خوشنودی خدا تعالی را در نیابد
حساب روز قیامت بروی دشوار گردد   او را عقوبت کافران بوده باشد
حضرت رسول صلعم فرمود که بر شما باد که در تاریکی شب نماز کنید
که هیچ چیز بهتر از نماز شب نیست و بنده سعادتمند نیست که دیگران در خواب
باشند

باشند و او در بندگی خدا قیام نماید و هر که شب تاریک نماز کند حق سبحانه
و تعالی تاریکی قبر را بر او روشن گرداند و کارهای دشوار او را آسان گرداند و
هر که نماز صبح را بوقت بگذارد خدا تعالی بر او نظر رحمت کند و گوید ای فرشتگان
من ببینید این بنده مرا که خواب خوش را بطاعت من بدل کرده است بعزت
و جلال خود قسم میخورم که این بنده را باتش دوزخ نسوزانم و بنا فرمایم خلقی را
که از ایشان دوست دارم   حضرت رسول فرمود که چون بنده مؤمن از برای
نماز برخیزد بگوید الله اکبر از گناهان پاک شود چون بگوید اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم چهار هزار نیکی در نامه عمل وی ثبت گردد و چون بگوید که
بسم الله الرحمن الرحیم چهار هزار بدی از نامه عمل او محو کنند
و چهار هزار درجه از برای او بلند گردانند و چون حمد را بخواند چنان بود که
حجی و عمره بجای آورده باشد و چون سبحان ربی العظیم بگوید چنان بود
که کتابهای حق تعالی را تمام خوانده باشد و چون سر از رکوع بردارد و سمع الله
لمن حمده والحمد لله رب العالمین بگوید نظر کند خدا تعالی بوی نظر رحمت
و مغفرت و چون بسجده رود بعدد هر مخلوقی نیکو مراد او باشد و چون سبحان ربی
الاعلی بگوید بعدد هر سوره از قرآن ثواب در نامه اعمال او بنویسند و چون
تشهد بخواند خدا تعالی در بهشت را بروی بگشاید   در عقوبت تارک الصلوة
روی عن جابر بن عبد الله الانصاری قال قال رسول الله صلی الله

علیه وآله من اعان تارك الصلوة شیئا فکانما قتلنی وقتل
جمیع الانبیاء الف مرة ومن کساه ثوبا فکانما من تارك الصلوة و
فکانما زنی مع امه الف مرة ومن سقاه شربة الماء فکانما
هدم الکعبة یعنی حضرت بهترین عالم م میفرماید که هر که یاری کند بی نمازی را
چنان باشد که مرا که رسول خدایم با همه پیغمبران کشته باشد و هر که بپوشاند سر برهنه را
که بی نماز باشد چنان باشد که با مادر خود زنا کرده باشد هزار مرتبه و هر که شربت
آبی به نماز دهد چنان باشد که خانه کعبه را خراب کرده باشد هزار مرتبه
قال النبی صلی الله علیه وآله من احرق سبعین مصحفا وزنی سبعین
بکرة وقتل سبعین ملکا مقربا اقرب الی الجنات من تارك
الصلوة صدق رسول الله یعنی کسی که بسوزاند هفتاد مصحف را و زنا کند
با هفتاد دختر بکر و بکشد هفتاد ملك مقرب را نزد خدا ایشان به رحمت نزدیکتر باشد از
بی نماز   رسول ص فرمود که هر که ترك کند نماز بامداد او را بیزار شود از قرآن
مجید و هر که را قرآن از او بیزار است خدا از او بیزار است و هر که ترك کند نماز پیشین را
بیزار میشوند از او فرشتگان و هر که ترك کند نماز عصر پیغمبران از او بیزار شوند و هر که ترك
کند نماز عصر را بیزار میشوند از او آسمانها و هر که ترك کند نماز عشا را بیزار شود از او
خشم نعوذ بالله من غضب الله   قال النبی سلموا علی الیهود والنصاری ولا
تسلموا علی یهود امتی قیل یا رسول الله یهود امتك قال من یسمع الاذان
والاقامة

والاقامة ولم یحضر الجماعة یعنی حضرت رسول ص فرمود که سلام کنید بر جهودان
و ترسایان و سلام مکنید بر جهود امت من گفتند یا رسول الله جهود امت تو کیانند
فرمود آنانکه بانگ نماز بشنوند و به نماز جماعت حاضر نشوند   قال رسول
الله تارك الجماعة ملعون فی التورية والانجیل والزبور والقرآن
وملعون علی لسان جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وعلی لسان
محمد یعنی حضرت رسول ص میفرماید که تارك نماز جماعت در توراة و انجیل و زبور و
قرآن ملعون است و ملعون است بر زبان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و بر زبان من
که محمدم ملعون است   که روزی حضرت موسی بر کنار دریا میگذشت تا ماهیان بسیار
سر از دریا برآورده گفتند ای پیغمبر خدا ما همه از شدت گرسنگی نزدیك به هلاکت رسیده ایم
و مدتی یك سال است که خدای تعالی قحطی بدریا انداخته است و روزی ما را از ما گرفته است و ما الحال ندانیم
سبب را میدانیم که از حیث روی تو که پیغمبر خدائی آورده ایم که دعا کنی که حضرت
باری تعالی روزی ما را فراخ کند حضرت موسی دست به دعا برداشت و دعا و مناجات
کرد به درگاه حق تعالی ندا آمد که ای موسی بدانکه بی نمازی بدریا غوطه خورده و یك
دندان خود را کند و بدریا انداخت و یکماهی آن دندان را خورده است و بشومی آن دندان
و آن ماهی این قحطی بدریا افکنده ام و این ماهیان همه در عذاب اند و آن گورستانی که
بی نماز را دفن کنند اهل آن گورستان بشومی عذاب آن بی نماز جفا کشند
قال النبی الصلوة عمود الدین فمن اقامها فقد اقام الدین
فمن ترکها فقد هدم الدین نماز ستون دین است هر که بپا دارد نماز را
بدرستیکه دین خود را بپا داشته است و هر که ترك کند نماز را چنان است که دین خود را

ویران کرده است حضرت رسول صلعم روایت کرده است که چون روز قیامت شود خدا تعالی گردمی را از دوزخ بیرون آورد که نام آن گردم جریش بود و سر آن گردم با آسمان هفتم و دهان او از مشرق تا مغرب در میان خلایق آید و ندا کند که تمام خلق صدای او را بشنوند و گوید که خدا تعالی مرا فرموده است که بر و محشر که شش طائفه از میان طعمه تو اند و احوال آن شش طائفه را میخواهم که آن شش طائفه را برچینم و طعمه خود کردانم بی نمازی مانع از زکواة خماران بی توبه کسانیکه بمردم ظلم و ستم کرده اند و بناحق چیزی گرفته اند کسانیکه در مسجد سخن دنیا و سخن اهل منصب گفته اند کسانیکه طاعت بریا کرده اند و دنیا را بریا کرد رسیده اند اینها طعمه من اند پس آن طائفه را در میان محشر پیدا کرده برچیند وای بر آنکسانیکه آن روز طعمه او کردند و ارد است که وسارعوا الی مغفرة من ربکم یعنی شتابید بتوبه خصوصاً از ریاکاری و رباخوردن که چون ربا خواران را در گور نهند اول رویشان را از قبله بگردانند و روی سیاه و شکمهای بزرگ از گور برخیزند و همه مردم ایشان و سکسان تغیر روند مگر رباخواران که نتوانند رفتن از شکم های پیده افتان و خیزان و در میان خلایق رسوا و شرمنده باشند حضرت رسول صلعم میفرماید که بعضی مردم چیزیرا از مردم بیع میکنند و گرو میکنند و بدین بهانه ربا میخورند الغرض بامطلقا به بیع و گرو حلال نشود و هر که حلال داند از امت من نیست روایتست از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که خدا و رسول لعنت کرده اند رباخواران و ربادهندگان را و گواه و نویسندگان هر یکی را بمقدار گناه بود

قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تاکلوا الربوا یعنی حضرت حق تعالی میفرماید که ای کسانیکه ایمان آورده اید مخورید ربا را خواه اندکی و خواه بسیار یعنی ربا مخورید و ربا مستانید و ربا مدهید و بترسید از عذاب خدا و بکوشید که بیع میکنیم که مکار و حیله گر با آتش جهنم خواهند سوخت در بیان مال یتیم قوله تعالی الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا یعنی آنکسانیکه خورند مال یتیم را بستم خواه دانسته و خواه ندانسته خواه پنهان و خواه آشکارا هر که یک لقمه مال یتیم را بخورد هزار شعله آتش دوزخ باید بخورد و آتش از دهان و بینی و گوش ایشان بیرون آید و دایم در عذاب دردناک گرفتار باشند قوله تعالی و لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن حتی یبلغ اشده حق تعالی میفرماید که گرد و بر این مال یتیم مگردید و نیکی در حق ایشان کنید و محافظت مال یتیمان نمائید و دیگر رسول خدا صلعم میفرماید که از کوزه یتیم روا نیست آب خوردن تا بالغ نشود و ولی یتیم باید که مال او را در وجه نیکو صرف کند و اگر میفروشد زیان نفروشد و هر گاه تجارت جاری کند که زیاده شود و اگر دوام دهد بمردم امین دهد و هر چه سود کند تمام را به یتیم دهد و حضرت رسول صلعم فرمود که الله تعالی رحمت کند بر آن کسانیکه یتیم را دین بیاموزد و گفت خانهای شما آنگاه نیست که یتیم را بر نگاه کنند و هر که نوازش یتیمی کند و او را نیکو دارد فردای قیامت در امان من در بهشت باشد حضرت رسول صلعم

ای دوستان من اگر میخواهید که شما را شفاعت کنم از گناه سبک باشید و باید که
از حرام پاک شوید و از رشوه دور شوید و هیچ گناه بدتر و بزرگتر از رشوه نیست هر که
یک لقمهٔ رشوه در شکم او باشد هشتاد روز نماز و طاعت او بدرگاه خدا قبول
نیست و هر که از مال حرام جامه بپوشد و یکدرهم حرام در جامهٔ خود خرج کند مادامیکه
آن جامه در تن او باشد تا رشته‌ای از آن جامه مانده باشد نماز و روزهٔ او بدرگاه
خدا تعالی قبول نیست و دعای او مستجاب نشود و حق تعالی از رشوه دهنده و رشوه ستاننده
راضی نیست و در کلام خود رشوه خواران را لعنت کرده است و هر که رشوه را حلال ستاند
او کافر است و هر که بجای ستاند او ظالم است و رشوه دهنده نیز بدین نوع است
حضرت رسول فرموده که هر چیزی را آرایشی است و آرایش ایمان چهار چیز است دست
بر سر یتیم فرو بردن و نوازش کردن   بیوه زنان یتیم دار را دوست و گرامی
داشتن و همراهی کردن   نان در دست بدرویش دادن   و مردمان کار
افتاده را یاری نمودن   عزت عالمان داشتن و هر که زن بیوه را برنجاند چنان
بود که خانهٔ خدا را ویران کرده باشد و هر یتیمی را برنجاند که بگرید عرش الهی بلرزد تا آن
یتیم خاموش نشود عرش آرام نگیرد   حضرت رسول صلعم فرموده که چهار قومند که از رحمت
خدا و شفاعت رسول خدا دور اند و به بهشت نرسند   کسیکه یتیم را برنجاند چنانکه آن
یتیم بگرید   کسیکه بدرویش تکبر کند   ظالمی که خون ناحق کند   مالداری که دروغ
گوید و بخل ورزد   رسول خدا فرمود که جبرئیل بمن گفت که گروهی باشند که جای

ایشان در دوزخ است   پیر زنان گنده دهان   حاکمی که شب نشسته و تا
در پیش او مکیان باشد   توانگری که بخیل باشد و زکوة مال خود را ندهد
درویشی که ناشکر باشد   چهار گروهند که بی پرسش به بهشت روند
شهیدان که بدوستی امام حسین شهید شدند   درم خریدگان که خدمت را
بجا آورند و خدمت خواجه خود نیز کنند   درویشانی که بر بینوائی خود صابر و شاکر
باشند   جوانی که در طلب علم دین فوت شود   راوی گوید که حق تعالی سه
گروه را دشمن دارد و سه گروه را دشمن تر دارد   فاسق را دشمن دارد و پیر
فاسق را دشمن تر دارد   توانگر دنیا پرست را دشمن دارد   و توانگر
بخیل بی زکوة را دشمن تر دارد و دیگر سه گروه را دوست دارد و سه گروه را دوست تر
دارد   مؤمن را دوست دارد و مؤمن پرهیزکار را دوست تر دارد   سخی را دوست
دارد و سخی پرهیزکار را دوست تر دارد   توانگر با تواضع را دوست دارد و
توانگر پرهیزکار را دوست تر دارد   حضرت رسول صلعم فرمود که پنج طائفه اند که حق تعالی
با ایشان همیشه در خشم و قهر است و جای ایشان در دوزخ است   قومی باشند
که بستانند حق رعیت را و انصاف ندهند   کسیکه رئیس قومی باشد و زیر
دستان او را اطاعت دارند و او سخن بسزا نگوید و میان قوی و ضعیف تفاوت
نکند   مردی که زن و فرزند خود را عبادت حق تعالی نفرماید و قوت اهل خانه از وجه
حرام بهم رساند   شخصی که مزدور گیرد و کار فرماید و مزد او را ندهد   مردی که

کابین زن خود را ادا نمی کند اند فرمود که حق تعالی گناه کسی را به دیگری
نگیرد و عذاب نکند تو له تعالی و لا تزر وازرة وزر اخری یعنی هیچکس را به گناه
دیگری عذاب نکند و لیکن چون از معصیت باز ندارند و منع نکنند آنگه عقوبت
حق تعالی همه را دریابد و چون غضب خدا نازل شود از نیکی و بدی اندیشه نماید
چنانکه وحی کرده بیوشع ابن نون که ای یوشع من صد هزار کس از قوم تو هلاک خواهم
کرد که از آن چهل هزار کس گناه کار نشد و شصت هزار کس بیگناه یوشع گفت بارخدایا
اهل گناه خود مستحق عقوبت اند بیگناه را هلاک کردن سبب چیست خطاب آمد که بیگناه را
بوی گناه کاران هلاک خواهم کرد زیرا که بیگناه میباشند چون با بدان همنشین بهلاک شوند
و چون غضب و خشم من نازل شود از بد و نیک تفرقه و ملاحظه نکنند بلکه هر کرا برسد هلاک کند
از حضرت پیغمبر روایت است که مردی نزدیک آنحضرت آمد و گفت یا محمد جان من
فدای تو باد از کارها کدام فاضلتر است نزد خدا تعالی حضرت روی بازگرد کرد و گفت پیوستن
رحم و کردن امر بمعروف و نهی منکر باز آمد گفت از این فاضلتر چیست حضرت فرمود
که برحم پیوستن و از بدی باز ایستادن و اهل خود را طاعت فرمودن باز گفت
کارهای بد کدام است حضرت فرمود که شرک آوردن بخدا تعالی و رحم بریدن و ترک امر
معروف و نهی منکر کردن آمده که سخنهای کفر از آنجمله اگر مومنی را کسی از
معصیت باز دارد و آن گوید که مرا در گور تو نخواهند و آن کس را از و باز دارد
و آن قوم هم بعقوبت گرفتار شوند و امر معروف را از برای رضا خدا باید کرد و امر معروف

بهلاک

چهار است اول بدست دویم بزبان سیم بدل چهارم بپا اگر بدست
نتوانند بزنند و اگر نتوانند بزبان خویش نهی کنند و اگر نتوانند بدل
اظهار بغض کنند و اگر نتوانند بپای جلای وطن کنند و هر که امر
بمعروف کند باید که پنج چیز نگاه داشته باشد عالم و دانا باشد
نیت آن داشته باشد که آتش دوزخ را از گناه کاران باز دارد
باید که هسته گو باشد بدانچه گوید عمل کند اتامرون
الناس بالبر و تنسون انفسکم ای بر مردمان را نیکی میفرمائید
و خود را فراموش میکنید حضرت رسول ص فرمود که در شب معراج
قومی را دیدم که لبهای ایشان را بمقراض میبریدند گفتم یا اخی جبرئیل اینها
چه کسانند جبرئیل گفت که اینها خطیبانند که مردم را بخیرها و طاعتها
فرموده اند و خود نکرده اند حضرت رسول فرمود که در بهشت
کوهی است که آن کوه را نعیم گویند در آن کوه قصری است که انرا ارشد
خوانند و آن قصر را صد در است و از هر دری تا دری دیگر پانصد ساله
راه است باز نگشایند آن درها را مگر بوقت آواز علم عالمان که فاضلتر است
در وقت بانگ طبل غازیان اما آواز علماء فاضلتر است نزد خدا تعالی
از آواز طبل غازیان و آواز طبل غازیان فاضلتر است از آن کسانیکه
هفتاد سال بروزه باشند و شبها نماز و این جمله طاعتها در حسنات و قطرات

از نصیحت اهل بیت

در دنیا   روایتست که رسول خدا صلعم فرمود که هفت گروه مردم را از
زندگی تا موت ملکها تا قیامت مزد ثواب بنویسند و چون این چنین حسنات
بوی رسد آمرزد گوید این رحمت از کجا بمن رسید فرشتگان گویند که
این کار نیکوست که در دنیا کرده کرده بودی اول کسیکه مسجد بنا کند
تا مسلمانان در آن نماز کنند دویم آنکه چشمه و کاریزی یا چاهی برای رضای
خدا تعالی بر سر راهها بکند تا مسلمانان در آن نفع رسند سیم کار او
نوشتن قران بود پنجم کسیکه درخت بنشاند تا مردم از میوه آن نفع
رسند ششم آنکه یکی را علم دین بیاموزد هفتم کسیکه فرزند صالح نیکو داشته باشد
تا چون بمیرد او را در دعای خیر کنند و صدقه دهند قال النبی صلعم اغتنموا خمسا
قبل خمس شبابك قبل هرمك وصحتك قبل سقمك و
فراغك قبل شغلك وحياتك قبل موتك وغناك
قبل فقرك چنین میفرماید حضرت رسول صلعم که غنیمت دانید پنج چیز را قبل از
پنج چیز جوانی را پیش از پیری و تندرستی را پیش از بیماری و فراغت را پیش
از شغل و توانگری را پیش از درویشی و زندگی را پیش از مرگ و از حضرت
رسول صلعم پرسیدند که بهترین آدمیان کیانند نزد خدا تعالی فرمود آنانکه
پنج خصلت در ایشان باشد   عبادت و بندگی خدا تعالی بیش از شغل دنیا ایشان
باشند   آنکه منفعت ایشان بخلق باشد   تمام عالم و آدم از شر و فتنه

اوامین

او امین باشند   آنکه از هیچکس طمع نداشته باشد جز خدا و رسول خدا
آنکه در هیچ حال مرگ را فراموش نکند و دایم آراسته مرگ باشد
فرمود که حلاوت نه بینند مگر کسیکه دست از شش چیز بر دارد
دست از جهل و نادانی باز دارد و دست در علم زند   دست از
حرام باز دارد و در حلال زند   دست از خوی زشت بر دارد و در خوی نیک
زند   دست از رشوت و ناحق ستانی باز دارد و دست در راستی و نیکوئی
زند   دست از بخیلی باز دارد و دست در سخاوت و کرم و بخشندگی زند
دست از غیبت و بهتان باز دارد و دست در علم زند هر که این خصلتها
بجا آورد آن عاقل و از اهل بهشت باشد   عبد الله عباس روایت
کرده از حضرت رسول صلعم که آنحضرت فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که حضرت
حق تعالی در بهشت حوری آفریده که او را لعبت خوانند چنان با لطافت
و خوبیست که اگر یکبار آن حوری آب دهان خود در ابد دریا اندازد آبهای
شور و تلخ هفت دنیا از لطافت آب دهن آن حوری انگبین و شهد شود و شیرین
الحوری نوشته که این حور نصیب آنکس بود که در دنیا نخورده و حرام ندیده
در بیان سخنهای که حضرت امام جعفر صادق که معنی آنکه
حق تعالی میفرماید که ان اکرمکم عند الله اتقاکم یعنی متقی آن کسیست که دل از
همه خلق بریده دارد و توکل بر خدا تعالی کند و سخنی که در دل کفری یا بیم نگوید و در دل

نکرده اند که هر که سخن کفر گوید کافر گردد و هر طاعتی که کرده است حبط شده بود
پس بنده باید که زبان خود را نگاه دارد تا ناگاه بیخبر سخن کفر نگوید و کافر
است که نعوذ بالله خدا را شریک و انباز گیرد و یک آیهٔ قران را منکر شود یا امری
از امور شرعی را منکر شود کافر گردد و همچنین اگر کسی که فلانی را در رنجی و محنتی بیند
بیدادی که خدا او را فراموش کرده در حال کافر شود و یکی را مهمان کنند
و او گوید بیایم است و انه نگوید که بیائی انشاء الله کافر شود و اگر کسی گوید که چرا
خدا تعالی زنا و لواطه را حلال نکرده کافر شود و اگر یکی یکی را گوید بیا که بمجلس
علم رویم او گوید مرا بمجلس علم کاری نیست کافر گردد و اگر کسی گوید که از خدا تعالی
بیزار باشم اگر فلان کار کرده باشم کافر گردد و اگر کسی کسی را گوید که توبه
مسلمانی او گوید من مسلمانی را چه میدانم و اگر کسی از غایب سخنی گوید قضارا
چنان باشد که او گفته بود و دیگران گویند که تو غیب میدانی و او گوید آری
کافر گردد و اگر کسی گوید آه این چه نوع پیغمبر است کافر شود و اگر کسی گوید
من حکم خدا را چه میکنیم کوب و شمشیر کار میکنیم کافر شود و اگر کسی در طلب
قرض کنند و آنمرد گوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم قرض طلب
کننده گوید که من لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم را نمیدانم زر بده
کافر شود و اگر کسی گوید که بود و نابود را میدانم در حال کافر شود و آخر چاره
است که در میان مردم هرزه گوئی و هرزه خندی و مزاح نکنی و زبان خود را
نگاه دارے

نگاه دارے
تا کافر نشوی و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که هر که خود را از مهلکهٔ گناه
کبیره نگاه دارد امید هست که حق تعالی گناهان صغیره او را ببخشد
اما گناهان کبیره است — شرک بخدا تعالی — نا امید شدن از
رحمت خدا تعالی — ایمن بودن از خشم خدا تعالی — خمر خوردن
نرد بازی کردن — مال یتیم خوردن — ربا خوردن
ساحری کردن — گواهی بدروغ دادن — دزدی کردن
خون ناحق کردن — زنا کردن — لواطه کردن — از جنگ کفار روی
گردانیدن و هر که این کارها نکند و مطلق گرد این کارها نگردد امید هست که
خدا تعالی او را بیامرزد — و نود که شش گروهند که بی توبه بدوزخ روند
پیش از آنکه ایشان را حساب کنند — عاملی که جور ناحق بر رعیت کند
کسی که بدعت بجهت رعیت بگذارد و آن بدعت همچنان ماند
دهقان که تکبر کند — بازرگان که خیانت کند و ممسک بود — عالمی
که بیدیانت و ممسک و حاسد بود — توانگری را که زیر دستان را
بدگوید — با احدی اگر بهوای همراه — و رسد قبول بودی محروم
عالم ز حسد چنان بسوزد ناگاه — از خرمن علم او نماند یک کاه — و در بیان
حسد و نفاق حضرت رسول ص فرمود که ای یاران بدانید که خیانت کردن
و حسد بردن بر مؤمنی طاعتها و نیکیها را چنان بخورد که آتش هیزم را و حکما

گفته اند که حسد اول گناهیست که پدید آمد هم در زمین و هم در آسمان انکه
در آسمان حسد کرد ابلیس لعین بود و آنکه در زمین حسد کرد قابیل بود که برادر
خود هابیل را بکشت و هر که حسد برد بر کسی با این دو کس همراه بود در دوزخ
جاودان باشد حضرت امیر المؤمنین در حق حسد فرموده الحسد مفتاح
من الاذنب هست بد و حسود خشم آلود با کسی کو نکرد هیچ گناه
نعمت خلق چونکه نتواند دید رشک با صد هزار اطماع بدانکه حسد شاخیست از بخل
و بخل آن بود که از دیگران دریغ دارد و حسد آنست که آنچه دیگران دارند او
خواهد مردکی سست مغز را دیدم رفته در پوستین صاحب جاه گفتم
ای خواجه چون تو بدبختی مردم نیکبخت را چه گناه قوله تعالی لا یغتب بعضکم
بعضًا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه طاعت سه طایفه
بدرگاه خدا مقبول نیست حاسد حرام خوار غیبت کننده بدانکه
غیبت بر چهار وجه است یکی آنست که غیبت کنند و دیگری گوید غیبت مکن او
گوید غیبت نیست صفت اوست این کفرست و دیگری نفاق است و نفاق آنست
که غیبت مردم کنند و نام برند پیدی دوزخ درشتی اما آن یک غیبت که
مباح است آن غیبت کردن فاسقان و غمازان و حاکمان جبار یا ظالم بدکار
یا کسی بدعت در شریعت نهاده باشد یا کسی که پرده عصمت مسلمانی را میدرد
غیبت این چنین کسان مباح است گویند که در کتابهای پیغمبران دیدم که چون

غیبت کننده

غیبت کننده بمیرد و از غیبت توبه نکرده باشد اول کسی باشد که او را بدوزخ
برند و از حضرت رسول صلعم منقولست که غیبت از زنا بدترست با وجود آنکه
از زنا شش خصلت حاصل میشود سه در دنیاست و سه در آخرت آن سه
که در دنیاست عمر او کاهد ارزانیش کم شود پیش خلق و پیش خدا گیج
شود در وقت سکرات تشنه دل خسته بمیرد و آن سه که در آخرت است
خدا تعالی بروی غضب کند حسابش بدشواری کشند انگه او را
بدوزخ برند و با این همه عذاب و درشتی که زنا کار را بود دو چندان غیبت
کننده گان را باشد گویند که در نشسته بودم با جمعی و روز جمعه بود
قومی در پیش یکی را غیبت میکردند من نیز با ایشان رفیق شدم اگرچه بسیار
غیبت کردیم چون بخانه آمدم و تهجد بگذاردم و در خواب شدم ناگاه دیدم
یک سیاه روی دراز بالای قوی هیکلی نزدیک من آمد و طبقی از گوشت خوک
گندیده پیش من نهاد و گفت این را فرستاده اند تا بخوری گفتم گوشت خوک
گندیده را چون بخورم آنمرد بانگ بر من زد و گفت اینکه هزار بار گنده تر و بدتر
بود خوردی اکنون این را نخوری پس حلق مرا فشرد و آن گوشت را پاره پاره کرد
و بر دهان من نهاد و بحلق من فرو برد من از هول از خواب بیدار شدم
بخدای عز و جل که تا چهل روز مزه آن گوشت گندیده در دهان من بود هرگاه طعام
میخوردم می پنداشتم که آن گوشت خوک گندیده را میخورم که در مجلسی

چیز باشد رحمت خدا در آنجا فرود نیاید   یاد کردن دنیا   خندهٔ قهقهه
کردن غیبت کردن هرگاه سه کار خیر نکنید باری سه کار بد هم مکنید
اگر خیر مسلمانان نرسانید باری شر هم مرسانید   اگر صدقه نمیدهید
مال مردم را بناحق مستانید   اگر نیکی در کسی نمیکنید باری عیب دیگری هم مکنید
که یکی از پیغمبران را در خواب گفتند که چون برخیزی و از خانه بیرون روی
هرچه اول ترا پیش آید آنرا بخور دویم هرچه ترا پیش آید ناامیدش مکن سیوم هرچه پیش
آید آنرا پنهان کن چهارم هرچه پیش آید آنرا قبول کن پنجم هرچه پیش آید از وی بگریز
چون بامداد شد اول آنچه او را پیش آمد کوهی بود سیاه و بزرگ و تلخ و تند و سهمناک
پیغمبر خدا متحیر ماند گفت خدای تعالی مرا امر کرده است که هرچه اول پیش آید آنرا بخورم این
کوه سیاه را چون بخورم اما آهسته آهسته نزدیک آن کوه رفت هرچه نزدیکتر میشد
آن کوه خوردتر میشد چون بآن کوه رسید بقدر یک لقمه شده بود در حال آنرا
برگرفت و بخورد و شیرینتر از عسل و خوشبوتر از مشک بود و باز روان شد
تا چه پیش آید دیگر آنچه او را پیش آمد طشتی بود از زر گفت مرا فرموده اند که آنرا پنهان
کن پس زمین را بکند و آنرا در خاک پنهان کرد و خواست برود باز زمین شکافته شد
و طشت بیرون آمد القصه سه نوبت چنین شد پس او را گذاشت و برفت و دیگر آنچه او را
پیش آمد مرغی بود گفت ای پیغمبر خدا مرا دریاب پس دست کرد و آن مرغ را بگرفت
و در آستین خود پنهان کرد و میرفت تا چه پیش آید در ساعت بازی پیش آمد و گفت

ای پیغمبر خدا

ای پیغمبر خدا من گرسنه ام و این مرغ که تو گرفته صید من بود مرا ناامید مکن پیغمبر درماند گفت
مرا گفته اند که او را ناامید مکن پس کارد برداشت و پاره گوشت از ران خود برید
و بدان باز داد دیگر آنچه او را پیش آمد مردار گندیده بود که گند او همه جهان را گرفته
بود چون او را دید گفت مرا گفته اند که از این بگریزم پس از وی بگریخت و بمنزل خود باز
آمد و دعا کرد که خداوندا آنچه بنده را فرمودی بجای آوردم اکنون برای این بنده بیان کن
که معنی اینها چیست چون در خواب رفت او را ندا کردند که آن کوه سیاه بزرگ خشم بود
چون تحمل کردی و باهستگی فرو خوردی بر تو شیرین گردید و آن طشت زر نیکوئیست
که با هر کس نیکوئی کنی پنهان کن که آخر پنهان نشود و آن مرغ امانت و امانت را باید که
نگهداری و آن باز سایل است که ناامید نباید کرد و آن مردار غیبت است که هر جا غیبت
کنند از آنجا بگریز و از و حذر کن که غیبت چون مردار است در گردن تو نهند و غیبت
نجس است که بهیچ آب پاک نگردد الهی بحق سید کاینات که جملهٔ امت محمد مصطفی
و شیعیان علی و موالیان ائمهٔ معصومین را از بهتان و غیبت نگاه داری و توبهٔ
نصوح کرامت کنی یا ارحم الراحمین   در رعایت والدین قال النبی من
اذی ابویه فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله وهو ملعون فی
التوراة والانجیل والزبور والفرقان صدق رسول الله حضرت رسول صلعم
فرمود که هرکه پدر و مادر خود را آزار کند و برنجاند چنان است که خدای تعالی را آزار رسانیده
باشد و هرکه خدای تعالی را آزار رساند ملعون است در توراة و انجیل و زبور و فرقان و هر

درین پنج کتاب آسمانی ملعون باشد جای او در دوزخ است و هر مؤمنی که با مادر و پدر
خود نیکوئی کند خدای تعالی همچنان در پنج کتاب آسمانی خبر داده که بهترین خلقان است
و جای او در بهترین بهشتهاست   که جوانی نزد رسول علیه السلام آمد و اجازت جهاد خواست
که با غزا رود حضرت فرمود آیا تو پدر و مادر داری و در حیاتند گفت آری فرمود که غزای
تو این است که خدمت ایشان کنی و رضای ایشان تحصیل نمائی که رضای والدین خوشنودی
خدا است و ترا از غزا بهتر است و خدای تعالی در کلام مجید خود میفرماید که وقضی ربک الا
تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا معنی این آیت که خدای تعالی میفرماید که
مرا طاعت دارید با آنچه شما را میفرمایم که قوله تعالی واخفض لهما جناح الذل من
الرحمة وقل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا یعنی مهربانی کنید با پدر و مادر
خود در حالت زندگانی و دعا کنید بعد از مرگ و بگوئید یا رب بیامرز پدر و مادر را
چنانکه ما را در خوردی پروریدند تا بزرگ شدیم   رسول خدا علیه السلام فرمود که هر فرزند
بر پدر و مادر خود نافرمانی چنانکه پدر و مادر از وی بیزار شوند و نبخشند و اگر او در طاعت
همه روی زمین را کرده باشد که در دوزخ است و هر که با پدر و مادر خود مهربانی کند
سخن ایشان را بشنود هر چند فاسق و گناهکار باشد که در دوزخ نخواهد رفت و
حضرت ختم بحرمت دعای پدر و مادر بروی رحمت کند و خدای تعالی رضای خود را
با رضای ایشان قرین کرده است   جنت که رضای مادر است   زیر کف پای مادر است
خواهی که رضای ما یابی الکن که رضای مادر است   هر که که مرا رضای مادر گیرد
آتش

آتش بدل و دیده مادر گیرد   روزان و شبان دعای مادر گویم باشد که
رحمای مادران در گیرد   حضرت رسول فرمود که حق تعالی سه آیه را متصل
فرموده که هر این سه کار را نکند و جدا سازند خدای تعالی قبول نکند هیچ نیکوئی
و طاعت او را چنانکه فرمود که اطیعوا الله واطیعوا الرسول یعنی اطاعت
کنید مرا و رسول مرا و دیگر فرموده که اطیعوا الله فی الفرائض واطیعوا الرسول
فی النوافل یعنی فرائض خدا بجای آرید و ترک سنت رسول ننمائید و هر که
ترک سنت رسول کند خدا فرائض او نیز از وی قبول نکند و آیه سیم این است که
اقیموا الصلوة واتوا الزکوة یعنی بپا دارید نماز و زکوة مال را بدهید و هر که
نماز بگذارد و زکوة ندهد حق تعالی طاعت او را قبول نکند و دیگر فرمود که ان اشکر
لی ولوالدیک یعنی شکر کنید مرا و شکر کنید پدر و مادر خود را و هر که سپاس
داری کند خدای تعالی را و بی فرمانی کند پدر و مادر را هیچ عبادت او قبول
نیست   از مرد زاهدی پرسیدند که ابتدای کار تو چون بود که باین مرتبه
رسیدی گفت شش ساله بودم که حق تعالی حلاوت طاعت بمن رسانید
و شبهای دراز از سودای طاعت خوابم نبرد تا شبی مادرم بمن گفت ای
پسر چه میشود که پائی بموافقت من بخوابی که امشب سرمای عظیم است مرا این سخن
بر دل دشوار آمد اما مخالفت مادر نتوانستم کرد با او موافقت کردم و خفتم
اما از این پهلو بآن پهلو می غلطیدم و خوابم نبرد و در آنشب ده هزار بار سوره اخلاص

خواندم و یکدست خود را از زیر پهلوی مادر کردم دستم درد آمد و صبر کردم و دلم
بداد که دست خود را بردارم مبادا که مادرم بیدار شود چندان صبر کردم که خون
در دست من بمرد بامداد چون برخواستم که دست باز کنم دستم از کار رفته بود
مادرم چون چنان دید فریاد برکشید و جزع بسیار کرد و بعد از آن دست بدعا
برداشت و گفت خدایا این فرزند مرا در دو جهان نیکونام گردان بدانکه این سعادت
از دعای مادر یافتم   خواهی که خدای از تو خوشنود شود   سرمایه عمر
تو همه سود شود   در بند رضای پدر و مادر باش   تا جمله گناهان تو نابود شود
که مردی نزد پیغمبر آمد و گفت یا رسول الله مادری دارم که بغایت فرتوت است
چنانکه قادر به نشستن نیست و چیزی نمیتواند خورد که من بدست خود طعام در دهن
او میکنم مدتی بدین نوع خدمت او را میکنم آیا حق او را تمام گذارده باشم یا نه حضرت
فرمود که از حق او صد یک گذارده و لیکن نیکوئی بکن در حق او کرده حضرت امام جعفر
صادق ع که هر در شبانه روزی پنج نوبت پدر و مادر خود را دعا کند حق ایشان را تمام
گذارده باشد   فرموده‌اند که پدر را بر فرزند ده حق است   انکه چون
پدر آواز کند بگوید لبیک و زود حاضر شود   چون درماند و محتاج شود روی
از وی نگرداند   او را گرسنه و تشنه نگذارد   انکه بی رخصت او هیچ کار
نکند - بی اجازت او بجائی نرود   انکه با وی سخن نرم و ملایم و آهسته گوید
انکه پدر را بنام نخواند   انکه از پشت سر او راه رود نه از پیش چون غلامان

درم

115

درم خرنده   انکه از برای او پسندد و آنچه از برای خود می پسندد   انکه
هرگاه دعا کند اول او را دعا کند و بعد از آن خود را   فرمود که فرزند را
بر پدر چهار حق است که باید بجای آورد   انکه مادر او را گرامی دارد و بسیار
مادر سرزنش نکند اگر زن صالحه و پاکدامن باشد   انکه او را نام
نیکو نهند   او را قرآن بیاموزد   او را سنت کند و زن دهد چنانکه
او خواهد   از حضرت رسول ص روایت کرده‌اند که چون فرزند بزمین
آید او را بدایه دهند که صالح و پرهیزکار باشد تا شیر حرام ندهد که چون
بزرگ شود هر خلقی و فعلی که از وی سر زند از اثر شیر است و بدایه جهت آن
دهید که مادران را رخصت نباشد و زنان صالحه که فرزند آورند روا نبود که تا
چند مدت و ساخت کند و جفای بسیار کشد و شوهر باید که با او مهربانی کند
و چون فرزند هفت روزه شود باید که نام نیکو بگذارند و ختنه بکنند و چون زبان
بگشاید اول آنچه گوید نام بزرگ الله تعالی باشد بعد از آن نام بزرگ محمد باشد
و بعد از آن نام بزرگ علی ولی الله باشد و چون شش ساله شود او را به
مکتب فرستند و چون هفت ساله شود نماز فریضه را با وی بیاموزند و چون نه ساله
شود جامه خوابش جدا کنند و اگر نماز نکند بزنند و چون دوازده ساله شود حلال
و حرامش بیاموزند و چون چهارده ساله شود او را زن دهند و چون پدر او را زن
دهد و دین بیاموزد باید که دستش بگیرد و با وی بگوید ای پسر علم و ادب آموختم

دنام نیکو نهادم و زن نیکو دادم اکحال حق تو بر من تمام شد و بخدا پناه برادم و از فتنه
تو ایمن شدم   گفته اند که هفت چیز هفت چیز را سود ندارد   انکه از خدا
بترسم و از گناه پرهیز نکند   انکه گوید که من از امت محمدم و آنچه آنحضرت
فرموده است بجا نیاورد و این نسبت هیچ سودی باو ندارد و اگر داشتی بایست ابوبکر و
عمر و عثمان را سود دهد چون گفته آنحضرت قبول نکردند به لعنت خدا گرفتار شدند
و ابدالاباد بر ایشان لعنت میکنند   یکی و طاعت پدر پسر را سودی ندارد
و اگر داشتی بایستی که قابیل را سود داشته باشد که پدر او آدم و مادر او حوا بود
یکی و بزرگی پسر پدر را سود ندارد و اگر داشتی پدر ابراهیم را داشتی   بقعه
شریفه نیکست اما باید که خود شریف و ستوده باشی و اگر نه بقعه مبارک بودن هیچ
ترا سود ندارد و اگر داشتی بایستی که ابوجهل و ابولهب را سود دهد که در مکه شریف زاده اند
و در آن زمین نهاده اند   نان جو و پوشش پلاس هر دو کار نیک مردانست
اما خود باید که نیک مرد باشی و الا نان جو خوردن و پلاس پوشیدن سودی ندارد و الا بایستی که
سگبانان و اهل روستا را سود داشتی که همه جامه پشمینه میپوشند و نان جو میخورند
واعظ و ناصح و عالم نکبت مستمعان را اگر بدان کار کنند و اگر نشنیدن هیچ سود ندارد
و اگر داشتی بایستی ابوجهل و ابولهب و ابوبکر و عمر و عثمان را سود دهد که واعظی و ناصحی
و عالمی و دانائی مثل حضرت محمد مصطفی کسی در دنیا نبود و نیست و هرچند ایشان را
فرموده سود نداشت   چهار چیز از نیکبختی مرد مؤمن است که حق تعالی روزی او کند

اول

انکه او را زن موافق صالحه باشد   انکه دوستان و همسایگان او همه
نیک مرد باشند   انکه فرزندان او همه صالح باشند   انکه روزی او حلال
و فراخ باشد و در شهر خود باشد   از حضرت امیرالمؤمنین ع روایت کنند
که در وقت رحلت فرمود میخواستم که پیش از وفات خود ده چیز ثابت
کنم و در دنیا بگذارم که تا قیامت اهل دنیا بان قیام نمایند حاضران حقی
گفتند یا امیرالمؤمنین اکنون بفرمایید که آن ده چیز کدامست حضرت فرمود
بفرمودی که در هر محلی و قریه که عالمی بوده باشد وجه آن خزینه مهیا کنند
تا آن عالم صرف خود و عیال خود کند و دیگر هیچ کار دنیا نکند و اهل آن
محل را علم دین بیاموزد   بفرمودمی که هر جوانی که کاری کند و با پیران
مشورت نکند انجوان را بیست تازیانه بزنند   بفرمودمی که هر که
دو بار شراب خورد و نصیحت قبول نکند در مرتبه سیم او را با آتش بسوزانند
بفرمودمی که هر که دو شبانه روز نماز جماعت حاضر نشود آتش بخانه او زنند
بفرمودمی که در مسجد هرگز حرف دنیا را نزنند   بفرمودمی که هر که شبانه
روز بگذرد و تیر و کمان بجهت غزا بدست نگیرد کسی او را زن ندهد و جواب
سلامش ندهند   هر زنی که بی رخصت شوهر کاری کند بفرمودمی
که او را عذاب سخت کنند   هر مالداری که در مال خود بخیلی کند بفرمودمی
تا او را [illegible]   هر جوانی که هر روز صد آیه از قران نخواند بفرمودمی

کی بمجلس با او نه نشینند و کسی جواب سلام او را ندهد کننند از شقیق که
گفت چهار صد هزار حدیث بیاموختم و از آنها چهار حدیث را اختیار کردم
انکه دل بزبان مپندید و بفرمان ایشان کار مکنید که تا بدوزخ نروید
دل در مال مبندید تا حلاوت ایمان را بیابید هر چه نفس با و آرزو کند
مورید و کام او را ندهید تا دست آویز شیطان نباشید هر سخنی را که خواهید
گفت اوّل جوابش ببینید و آنگاه بگوئید کند محمد شاذان که نه
طائفه اند که حق تعالی در ایشان ننگرد و نپرسد و حساب نکنند مگر انکه گویند بهم
الی النار مع الشیطان یعنی برانند ایشان را با شیطان با آتش دوزخ
یکی کسی که بر لواط معتقد باشد انکه با چهار پایان جمع شود انکه با
دختران بی نکاح نزدیکی کند انکه با زن خود جماع کند از عقب
انکه با زن همسایه زنا کند انکه همسایه صالح را برنجاند بعذر در حرمت
همسایه روایت کند عبد الله مسعود که گفت شنیدم که حضرت پیغمبر فرمود که قسم
بدان خدائی که جان محمد بفرمان اوست مسلمان نیست آن بنده که همسایه اش از شر
او ایمن نباشد و گفت حرمت همسایه چون حرمت پدر و مادر است و حق همسایه
بر سر گونه است اوّل آنکه او را الحقیقت دویم انکه او را دو حق است سیم انکه او را
سه حق است اما انکه او را سه حق است که هم خویش باشد و هم مسلمان هم همسایه
اما انکه او را دو حق است آنست که او را حق اسلامی باشد و حق همسایگی و اما انکه او را

بلکه

بلکی حق است که همسایه کافر است اگر کسی با همسایه ببرد و همسایه از
او راضی و خوشنود نباشد و بگوید خدایتعالی او را بیامرزد البته خدایتعالی جمله گناهان
او را بیامرزد اما یکی همسایه سه چیز است انکه بدست خیانت نکند و
بزبان بوی حرف بد نگوید و زنان همسایه را مادر و خواهر خود داند
در حدیث صحیح آمده است که یکی از همسایگان حضرت بیمار بود و حضرت رسول صلعم
بعیادت وی رفت و آن بیمار را به صبر امر کردی و دلداری دادی و گفتی
خوشا حال آنکه در بلای دوست صبر کند و از گناهان صبر کند و خوشا حال آن کسی
بعیادت بیماری رود خصوصا بیمار همسایه که او را نیز چنان ثواب بود که بیمار را است
که در روزگار حضرت پیغمبر مردی پسر خود را آورد و گفت یا رسول الله
این پسر را پندی بیاموز که تا بدو خوشنودی خدا و رسول او شود آنحضرت فرمود
که ای پسر خدا را نیک بندگی کن و بی فرمان پدر و مادر کار مکن و همسایه خود را
عزیز و گرامی دار و غیبت بمجلس مکن آن مرد گفت که میخواهم این پسر را پیشه
بیاموزم چه صنعت و چه پیشه اختیار کند آنحضرت فرمود که چهار پیشه نیاموزد دیگر
هر پیشه که میخواهد بیاموزد آن مرد گفت آن چهار پیشه کدام است فرمود اول قصابی دویم
غلّه فروشی سیم کفن فروشی چهارم طعام فروشی اگر کسی زنا کند یا خمر خورد نزد خدا
از آن مرد که محتکری کند بهتر است و دیگر قصابی کردن رحم از دل ببرد و ایمان از
دل کم شود و دل سیاه شود و عمر را کم نماید و دیگر کفن فروشی مرگ امت میخواهد

و یک امت نزد دوستر است از آنچه در دنیاست پس آنحضرت روی مبارک خود را
بسوی اصحاب کرد و گفت ای یاران هر که چهل روز محتکری کند خدا تعالی از وی بیزار
شود و جمله ملائکه بر او لعنت کنند و طاعت او قبول نشود و دیگر فرمود که جالب روزی مند
باشد و محتکر ملعون است آمرد گفت یا رسول الله جالب کیست و محتکر کیست حضرت فرمود
که جالب کسی است که بیرون شهر رود و بخرد و بشهر آورد و بفروشد و مردمان از وی خیر
و منفعت یابند و دعای مسلمانان او را دریابد و محتکر آنست که پیش کاروانیان
و مالداران رود و بخرد و بشهر آورد و در بند کند تا گران شود آنگاه بنرخ گران بفروشد
و مردم را آزار رساند و کسی که در شهر غله را بخرد و آن غله را در بند کند و بنرخ گران
بفروشد او از محتکر ظالم تر باشد و چون محتکر بمیرد او را در گور نهند روی او را از قبله
بگردانند و او را عذاب کنند تا روز قیامت و چون روز قیامت برخیزد روی او
همچنان سیاه باشد   عبد الله حمید گوید که روزی بخدمت عبد الله عباس نشسته
بودم که قومی در آمدند و سلام کردند و گفتند یا عبد الله ما را مشکلی پیش آمده است
بخدمت و توصیه بکاری آمده ایم تا مشکل ما را بگشائی عبد الله گفت چه مشکل دارید
گفتند جمعی بحج میرفتیم ناگاه یکی را در میان ما زمان رسید و فوت شد رفتیم
که او را دفن کنیم چون حسب او قبر کندیم تا لحد رسیدیم ناگاه ماری سیاه و بزرگی در گور او
پیدا شد چنانکه تمام قبر و لحد را فرو گرفت ما ترسیدیم و آن قبر را از گل پر کردیم و جای دیگر
قبر کندیم از قضای الهی باز همان مار بزرگ پیدا شد چنان گور را فرو گرفت که جای

نماند

نماند ما همه حیران شدیم و بغایت ترسیدیم و دعای بسیار خواندیم و بجای دیگر رفتیم
و قبر کندیم باز همان مار با عظمت و هیبت پیدا آمده اکنون همچنین گذاشته به
خدمت تو آمده ایم تا به بینیم صلاح تو چیست عبد الله عباس چون شنید سر بجیب تفکر
فرو برده بعد از زمانی سر بر آورد و گفت ای یاران آن مار اعمال آن شخص است
و سبب گناهی است که از وی سر زده است اگر همه روی زمین را بجهت او قبر بکنید آن مار
پیدا آید و دفع او نتوان کرد تا روز قیامت این مار همراه اوست مگر او را با آن مار در
گور نهند دیگر او را علاجی نیست پس آن گروه رفتند و آن شخص را با آن مار در گور
نهادند آن مار بیامد و بر سینه آن مرد حلقه زد و زبان خود را بیرون میکرد و در دهان وی مینهاد
مردم همه ترسیدند و در حال قبر را پوشانیدند و باز گشتند و بخانه آن مرد آمدند و این
احوال را با زن آن مرد گفتند پس آن زن بسیار بگریست پس از وی پرسیدند که شوهر
تو در دنیا چه عمل میکرده است زن او گفت غله فروشی میکرد و هر روز رفتی و گندم
برنج را خریدی و بخانه آوردی و قدری از او را برداشتی و از برای قوت ما نهادی و
قدری خاک در یک ریزه و سنگ ریزه در میان آن کردی و بمردم فروختی یاران
تعجب کردند   در عذاب خمر خوارکان قوله تعالی یا ایها الذین امنوا انما
الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم
تفلحون پادشاه عالم و جبار اعظم میفرماید که خمر و قمار و بت پرستی حرام عمل
شیطان است ای بندگانی که ایمان آورده اید از خمر و قمار و بت پرستی دور باشید

رستگاری یابد قال النبی لعن الله الخمر وشاربها وبایعها وساقیها
وعاصرها وحاملها والمحمول علیه بدربارگاه نبوت محمد مصطفی چنین فرماید
که خدای تعالی لعنت کرده است بر خمر خمرخواره وساقی وخمر فروشنده وخمرگیرنده وانگور از
گیرنده وکسیکه بر خمرخواره سلام کند یا دست بوسد یا در بر گیرد حق تعالی چهل ساله عمل او را
تباه کند وهر که خوارنده خمر را یک لقمه طعام دهد یا شربت آب دهد روز قیامت از زقوم دوزخ
او را طعام دهند وماران وکژدمان بر او گمارند وهر که حاجت خمرخواره را روا کند چنان باشد که
بر خرابی اسلام جهد کرده باشد وهر که او را قرض دهد چنان باشد که بر کشتن مسلمانان یاری
کرده باشد وچون از گور برخیزد وبعرصات قیامت رود وهر دو چشمش نابینا باشد وهر که
دختر وخواهر خود را به فاحشگی فرستاده باشد جای او در دوزخ است   آمده که چون روز
قیامت شود مردمان بعرصات آیند خمار آید هر دو چشمش نابینا وخون در دهان او روان باشد
وکوزه خمر در گردن او آویخته باشد وشکم او آماس کرده باشد واهل عرصات بر او جمع شوند
ولعنت کنند وگویند این چه کس است واین بوی گندیده از سبب چیست فرشتگان گویند که این
شخص است که در دنیا خمر خورده است وبی توبه مرده است   چیست حاصل بی شراب شدن
اول وآخرش خراب شدن   ای چه فرعون شوند کردن کش   از ره آب رفته در آتش
چون دلت جای نور ایمان است   هم در او ثبت کرده قرآن است   پس ترا شرم باید از آن
که بریزی شراب در آن   قال النبی ان فی جهنم لوادیا یستغیث اهل النار کل یوم
سبعین مرة وفی تلک الوادی بیت من نار وفی تلک البیت تابوت من نار
افی

وفی تلک التابوت حیة لها الف راس وفی کل راس الف فم
وفی کل فم الف اضراس وفی کل ضرس الف ناب وفی کل ناب الف زراع
قال انس قلت یا رسول الله لمن هذا العذاب قال النبی ص علی شاربی
الخمر حملة القران   ای سید ارض وفخر لولاک   ننهاده قدم به از تو افلاک ایام
تو همچو روح تو پاک   سر دفتر نامهای افلاک   وز کعبه حق تو لعمرک   آیات تو گشته افلاک
بزرگی که شمه از نعت او شنیدی چنین میفرماید که در جهنم وادی است که اهل دوزخ از گرمی
وی هر روز هفتاد بار بدرگاه خدای تعالی بنالند وپناه بخدای تعالی برند ودر آن وادی خانه است از
آتش ودر آن خانه چاهی است از آتش ودر آنجا تابوتیست از آتش ودر آن تابوت ماریست
از آتش وآن مار را هزار سر است وهر سر را هزار روی است وبر هر روی هزار دهن است وبر هر دهنی
هزار دندان است وبر هر دندانی هزار نیش وهر نیشی هزار گز است انس بن مالک پرسید یا رسول الله
این چنین عذاب چه کس را باشد فرمود آن کسیکه خمر پلید خورند وقران خوانند وبتوبه نگرایند
چون روز قیامت شود منادی ندا کند که کجایند دشمنان من جبرئیل گوید بار خدایا ترا دشمنان بسیارند
کدام دشمنان را میخواهی ندا آید که اصحاب الخمر یعنی کسانیکه خمر خورده وشب رابستی
گذرانیده اند واز من نترسیده اند وسقهم الی النار مع الشیاطین یعنی برانید ایشان را
با شیطان در آتش دوزخ   آمده است که در خمر خوردن ده خصلت زشت است   عقل که
بهترین خیرات زایل کند   هلاک کننده مردم است   میان دوستان خصومت کنند
خورنده را از نماز باز دارد   بر زنا حریص سازد   بر خورنده درهای [illegible]

فرشتگان بر او لعنت کنند   خدای تعالی بر خود واجب کرده است که ایشان را نبخشد
در رای یکی بر روی او به بندد   وقت مردن ایمان از وی بستانند و هر که خمر خورد
چند انکه شکم او آلوده شود تا هفت روز دیگر نماز و روزهٔ او قبول نکرده و اگر مست گردد تا [illegible]
روز دیگر طاعت او قبول نکرده و اگر مست بوده بمیرد کافر مرده باشد   از حضرت رسول منقول است
که هر که از امت من یکبار شراب خورد تا چهل روز طاعت و عبادت او مقبول نیست و اگر دو بار بخورد
تا دویست روز قبول نیست و اگر چهار بار بخورد اهل تیغ گردد ایزد تعالی سوگند یاد کرده که هر بنده که در
دنیا خمر خورد در آخرت آن چیزی که بدوستان وعده کرده اند نصیب وی نکنم راوی گوید که از حضرت رسول
شنیدم که فرموده حق تعالی در کلام مجید خود در بیست جا خمر را حرام کرده و ویل جای خمرخورنده و
فروشنده و حمایت کننده خمر است   بعد از فرموده که چنین بمن رسیده است که اگر بنده
یکشربت خمر خورد دل وی سیاه شود و بگناه حریص شود و اگر دو شربت خورد فرشتگان
از وی بیزار شوند و اگر پنج شربت (خورد) حملة العرش از او بیزار شوند و اگر شش نوبت خورد جبرئیل
از وی بیزار شود و اگر هفت نوبت خورد (اهل) هفت آسمان از وی بیزار شوند و هفت در دوزخ بروی (باز کنند)
و اگر هشت نوبت بخورد هشت در بهشت بروی (او) به بندند و اگر نه نوبت بخورد رشتهٔ اسلام از گردن (او)
برگیرند و اگر ده نوبت بخورد حق سبحانه و تعالی از وی بیزار شود و اگر توبه نکند پس بجانب جهنم رود نعوذ بالله
از حضرت رسول منقولست که چهار گروه هستند که بوی بهشت بایشان نرسد با آنکه بوی
بهشت از پانصد ساله راه شنیده میشود   انکه بخمر خوردن مقر بود و توبه نکند و بمیرد
کسی که در زن خود شکی داشته باشد و جواب آن نگوید یا طلاق ندهد   کسی که توانائی دارد و جمیع

بیحلالی

ببایلان نهد و ایشان را رسوا کنند و منت بر ایشان گذارد   توانگری که
همگی او معروف باشند   آمده که هرگاه از شش خصلت پرهیز کنید تا بهشت
شما را بپذیرد و از دوزخ ایمن گردید   دروغ مگوئید و از دروغگوی دور باشید
و حذر کنید   حرام مخورید و از حرام خوار حذر کنید   چشم از نامحرم
نگاه دارید و از زن نامحرم حذر کنید   از ظلم کننده حذر کنید
هفت اندام خود را نگاه دارید چشم و گوش و زبان و شکم و فرج و دست و پا را اما
چشم را از چهار چیز باید نگاه داشت   از محرم   از عیب مسلمانان بینی
عیب خود نه بینی   و بشهوت بکسی نگاه کردن و چیزهای حرام و دار نگاه کردن اما زبان را
از هشت چیز باید نگاه داشت   دروغ گفتن   بهتان بستن   وعده دروغ کردن
غیبت مردم کردن   ثنای خود گفتن   و بر کسی لعنت کردن   و بر کسی دعا
بد کردن اما شکم را از سه چیز نگاه باید داشت   از حرام نگاه (توان) نمید داشت انکه
چهار کار بکنی اما عورت را از نامحرم نگاه داری   چشم بر نامحرم نکنی   در دل اندیشه
حرام نکنی   حرام نگوئی   سیر نگوئی که بسیار خوردن شهوت انگیزد اما دست را از
چهار چیز نگاه باید داشت   کسب راه زنی و حرام بدست نگیری   با امانت خیانت نکنی
تعلم چیزی بظالم ننویسی اما پا را از چهار چیز باید نگاه داشت   بخانهٔ ظالم نروی جهت
حرام خوردن   از پی نامحرم نروی   در مجلس فسق نروی و گفته اند هر که توانگران و دنیاداران
تواضع کند دو بهره از دین او بشود و دل را از همه چیزها پاک باید کرد تا شایستهٔ هم صحبت

کردی از حضرت پیغمبر که حق تعالی هفت فرشته را آفریده است و بر در هفت آسمان
موکل کرده است و هر یک آسمانی را دربانند چون فرشتگان کرام الکاتبین اعمال آن
بنده را با آسمان اول برند آن فرشته که دربان آسمان اول است گوید این عمل را غیبت
همراه است و حق تعالی مرا فرموده است که اهل غیبت و عمل صاحب غیبت را نگذارم که از این
در بگذرانم و با بالا برند و چون کرام الکاتبین اعمال بنده دیگر را که از غیبت پاک باشد از
آسمان اول بگذرانند و با آسمان دویم برند فرشته دربان آسمان دویم گوید که این عمل را بر روی
صاحبش زنید که صاحب این عمل بر مردم فخر کرده به طاعت و مرا فرموده اند که طاعت چنین کسی را
نگذارم بالا برند پس عمل بنده دیگر را که از این هر دو پاک بوده است بالا برند تا با آسمان سیم
فرشته که موکل آسمان سیم است گوید که این عمل را بزنید بر روی صاحبش که این عمل را تکبر
همراه است که خدای تعالی مرا فرموده است نگذارم عمل متکبر را بالا برند پس حفظه بالا برند عمل بنده را
که از این هر سه پاک باشد تا با آسمان چهارم دربان آسمان چهارم گوید که این عمل را بر روی صاحبش
زنید که صاحب این عمل عجب کرده است و خدای تعالی مرا فرموده است که عمل صاحب عجب را نگذارم که بالا
برند پس عمل بنده دیگر که از این چهار چیز پاک باشد برند تا با آسمان پنجم دربان آسمان پنجم گوید
که صاحب این عمل حسود است و خدای تعالی مرا فرموده است که نگذارم عمل حسود را بالا برند پس عمل بنده
دیگر که از این پنج چیز پاک باشد برند تا با آسمان ششم دربان آسمان ششم گوید که صاحب این
عمل بی رحم بوده است و خدای تعالی مرا فرموده است که نگذارم عمل بی رحم را بالا برند پس عمل بنده
دیگر که از این شش چیز پاک باشد بالا برند تا با آسمان هفتم دربان آسمان هفتم گوید که بزنید این

عمل را

عمل را بر روی صاحبش که صاحب این عمل ریا کننده است و خدای تعالی مرا فرموده است که نگذارم
عمل ریا کننده را بالا برند پس عمل بنده دیگر برند همچون ماه شب چهارده و از جمیع عیبها پاک و منزه
و از هفت آسمان بگذرانند و جمله فرشتگان گواهی دهند که این عمل نیکوست و این عمل را خاصه
از برای رضای خدا کرده است که خطاب الهی در رسد که ای فرشتگان شما ظاهر بنده را می‌بینید
و من مطلعم بر دل آن این عمل را که کرد و دلش این نبود بلکه در خیالات مانده دنیا و مهم کار
دنیا بود مرا و را با دلعنت من این عمل را همچنین معلق نگاه دارید تا روز حشر پس همه فرشتگان
بر آن بنده لعنت میکنند پس ای بندگان خود را از این عیبها نگاه دارید تا رستگار [illegible]
که چون روز حشر قایم شود حق تعالی اول کسی را که حساب کنند سه کرده باشند
قرآن خوان غزا کننده صدقه دهنده اول قرآن خوان را گوید که در این قرآن من
چه کار کردی گوید بار خدایا در باره قرآن جفای بسیار کشیدم ندا رسد که قبول کردم
دیگر چه کردی گوید که حرمت او نگاه داشتم ندا رسد که دیگر چه کردی گوید او را هیچه خواندم
ندا رسد که دروغ میگوئی برای خوش آوازی خود و پسند کردن مردم خوانده اید قبول کن
مالداران را بیاورند ندا رسد که ای مالداران دنیا شما مال خود را به چه نوع خرج کردید گویند
بار خدایا صدقه دادیم و غربا و مساکین را نفقه کردیم خدای تعالی فرماید که دروغ میگوئید مال را
برای خرج کردید و هر چه بدرویشان دادید منت نهادید و عجب و تکبر کردید بر شما باد لعنت من
پس اهل غزا که نیز گشته باشند بحساب آرند خطاب آید که در دنیا چه کردید گویند بار خدایا
ما را در جنگ کافران کشته اند ایزد تعالی میگوید که راست میگوئید اما در دل شما بود که پهلوانی

و بازی خود را الخلقان نماید و تمام داد آوازه اشکار سازند پس آنحضرت فرمود هر کاری که
میکنید باید از برای رضای حق تعالی باشد قوله تعالی وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه
هباء منثورا یعنی حق تعالی میفرماید که هر آن عملی که از برای رضای خدا باشد چون روز
قیامت برسد او را باطل و ناچیز گردانیم و حضرت رسول صلعم فرمود که هر که گناه بسیار کرده باشد
و ناشایست بیشمار نموده باشد باید که از رحمت حق تعالی نا امید نباشد که نا امیدی
کفرست پس گناه کاران باید که باز گردند و توبه نصوح کنند پیش از آنکه اجل در رسد
و توبه نصوح را ده مقامست آنکه از جهل بیرون آید از کردار بد پشیمان شود
آنکه آرزوهای نفس را بگذارد آنکه نفس را دشمن گیرد خصمان را
خوشنود گرداند از غفلت برگشتن بخلاف شرع چیزی نگفتن
با خدای راست گفتن خلق خدا را دوست داشتن از رفیق بد دور بودن
معصی میفرماید که توبه نصوح چند صورتست گریستن بسیار و دریغ خوردن
و ترس خدا تعالی داشتن خدمت نیکان کردن و از بدان دور بودن چون توبه بدین نوع
بود توبه نصوح است و خدا تعالی گناهان او را بیامرزد حضرت رسول صلعم فرمود که
توبه کننده از گناهان چنان پاک شود مثل روزی که از مادر متولد شده باشد باید که
در توبه تعجیل کنید پیش از آنکه در توبه بسته گردد و هر کاری که کرده باشید بخدا تعالی باز
گردید پیش از آنکه والتفت الساق بالساق پای بر پای نهند علاج خود بکنید و قطرات
ندامت از دیده ببارید که هر که ترس خدا تعالی دارد و قطره چشم او از ترس خدا تعالی تر شود حق تعالی

روی او را

روی او را بر آتش حرام گرداند قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم
نارا وقودها الناس والحجارة علما در تفسیر این آیه چنین فرموده اند که ای
بندگان بترسید از غضب من و بترسانید اهل و عیال خود را از غضب من که ایشان را
آتش جهنم سنگ و آدمیان باشند پس واجب شد بحکم آیه کریمه هر مردی که زن و
عیال دارد از آنچه علم دینست واجب و سنت خدا را باو بیاموزد و دل بدین دنیا
حریص نکند سیم زیرا که نگاه دارد چهارم خود را از کارهای ناشایسته و دیدگاه او را
با زن او نیز خود را نگاه دارد پنجم مرد شریعت پیغمبر اقدام نماید تا اهل نیز اقدام نمایند
ششم مرد باید که از جامه خواب زن دوری نکند بلکه بجهت عذری هفتم در وقت نماز زن را
کاری نفرماید در باب نهی اول آنکه رخصت ندهی که زن از خانه بیرون رود بی
عذری مبادا که نامحرم او را ببیند منع کند از زینتی که خلاف سنتی باشد
آنکه نهی کند او را از لعب و بازی آنکه منع کند او را از مسخرگی کردن و جوال رشتن
فقرا و مساکین آنکه نهی کند با زنان بد نشستن و جنگ کردن و پنج چیز در باب مدارات
آنکه باید زن شوهر خود را به نیکوترین نام بخواند چون شوهر زن را بخواند جواب دهد بزبان
خوش شوهر نیکی زن را فاش نکند گناه زن را بپوشاند علم بیاموزد و پنج
دیگر در باب نفقه عیال است جامه نو بپوشانند از وجه حلال و خوراک ایشان بدهند
از وجه حلال مسکن موافق بدهند نزد همسایه نیک و صالح نفرماید که [illegible] را
رد نکند و پنج دیگر در باب سنت رسول خدا باید نفرماید که همیشه با وضو باشد

باید نیز باید که در محل نماز شام با مرد دیگر و شام پختن مشغول نگردد که نمازش فوت شود و در
هر ماهی ایام البیض را روزه دارد و نیز باید که فرزندان و اهل خانه را عدل کند
نیز باید که محبت اهل خانه داشته باشد و پنج دیگر در باب ذکر خدا تعالی است
بگوید تا صلوات بسیار بفرستد   این تسبیح را بسیار گوید که لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم   استغفار بسیار کند   دایم بگوید که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و هر که
این خصایل را عمل نماید و دیگر نیز با شوهر باشد و هیچ سخن شوهر را جواب نگوید میان
زن و مرد دوستی بسیار خواهد شد و از آتش دوزخ ایمن خواهد بود و باید که زنان سخن
سرد و تلخ بر روی شوهر نگویند   آمده که بعد از رحلت جناب رسول صلعم روزی حضرت امیر المؤمنین ع
با جمعی از صحابه بخدمت آنحضرت نشسته بودند که یکی از اصحاب در آمد و سلام کرد و از زن سلیطه
خود شکایت بسیار کرد و گفت یا امیر المؤمنین آیا هیچ حدیثی از لفظ گوهر بار حضرت رسول صلعم
که جهت زنان سلیطه فرموده باشد که خدا با زن سلیطه نافرمان چه خواهد کرد حضرت
روی مبارک خود را با آن مرد کرد و فرمود بلی از رسول خدا شنیدم که فرمود هر زنی که از
شوهر خود خشم گیرد و بی فرمان شوهر کاری کند غیر از نماز و روزه و حج که اگر شوهر هم راضی
نباشد باید که بجا آورد و دیگر با شوهر خود تلخی بکند و حرف سرد بزند و بی اجازت شوهر
از خانه بیرون رود هرگاه بی رخصت شوهر رود یا کاری کند آن ظلم است که بر جان خود کرده
و روز قیامت آن زن را با فرعون و شداد و هامان و قارون حشر کنند و جای او در جهنم باشد
عبدالله عباس گفت یا امیر المؤمنین من هم از رسول خدا شنیدم که هر زنی که با شوهر خود

درازی

درازی کند و شوهر از سخن او در عذاب باشد آن زن را فرشتگان
آسمان لعنت کنند عمار یاسر گفت من نیز از رسول خدا شنیدم که فرمود که هر زنی که شوهر
از او در غضب باشد و از او راضی نباشد آن زن را چندان عذاب کنند که نصف اهل
جهنم را کنند بلکه عذاب او بیشتر است ابوذر غفاری عرض کرد که من هم شنیدم که حضرت رسول صلعم
فرمود که هر زنی که عبادت او مانند عبادت مریم باشد اگر شوهر از وی راضی نباشد طاعت او درگاه
خدا تعالی قبول نیست و آن را با منافقان بدوزخ اندازند عبدالرحمن ابن عوف گفت من
هم شنیدم از رسول خدا که هر زن که غم بر دل شوهر اندازد حق تعالی نماز و روزه و عبادت
او را قبول نکند و جای او در دوزخ باشد عبدالله مسعود گفت که من هم شنیدم از رسول خدا
که هر زنی مثلا جان خود را برای شوهر صدقه کند و شوهر دهد هنوز از حق شوهر خود از هزار یکی
بجای نیاورده باشد چون صحابه رسول صلعم این سخنان را از زبان حضرت رسول صلعم شنیدند
درود و صلوات بر پیغمبر و امیر المؤمنین ع فرستادند پس امیر المؤمنین از پی آن زن فرستاد
و حذیفه برفت و آن زن را بیاورد و بخانه شوهر فرستاد و حذیفه این حدیثها را از برای آن زن
بیان کرد و نصیحت بسیار نمود آن زن بخدمت جناب امیر المؤمنین ع بیامد و بزانو در آمده عرض
کرد که یا امیر المؤمنین اگر توبه کنم و من بعد فرمان شوهر بجا آورم و نافرمانی نکنم و شوهر
خود را رنجه ندارم خدا تعالی از من راضی خواهد شد گفت بلی هر وقت که شوهر از تو راضی
شود خدا تعالی نیز از تو راضی شود پس آن زن بصدق درست توبه کرد و شرط کرد که من بعد
بی رضای شوهر کاری نکند و بی اجازت شوهر از خانه بیرون نرود و پیش حضرت از شوهر او

ه از برای آن زن بخلی حاصل کرد و ابو ایوب انصاری گفت که از حضرت رسول شنیدم که
فرمود هر زنی که شوهر خود را رنجه دارد چنانکه شوهر از برای آزار او را طلاق دهد آن زن
هرگز از آتش دوزخ خلاصی نیابد روایت کنند که زنی بخدمت حضرت رسول آمد
و عرض کرد که حق شوهر بر زن چیست یا رسول الله حضرت فرمود که حق شوهر بر زن آنست که
اگر او را بخواند اجابت کند و اگر کم محلی کند که بار دیگر دیگر او را بخواند ثواب هزار رکعت نماز
فریضه از و فوت شود و اگر از خانه بیرون رود بی دستوری شوهر هر قدمی که بردارد ده نیکی از
نامه عمل او بیرون کنند آن زن گفت یا رسول الله حق زن بر شوهر چیست فرمود که حق زن بر شوهر آنست که
زن را در جای نیکو دارد و همسایه صالح که از نامحرم ایمن باشد و کار دنیا نفرماید و طعام حلال
بدو دهد و چون فرزندان از و بوجود آیند به دایه دهد تا او در رنج کمتر باشد و خویشان او را
گرامی دارد و از جامه دادن تقصیر نکند تا از آتش دوزخ ایمن باشد و اما اگر زن در روی
شوهر بقهر نگاه کند و ابرو کج کند و ترش کند چون از گور برخیزد هر دو چشم او نابینا باشد
و همچنان کور و کبود دیده بعرصات قیامت آید و اگر زن با شوهر بزبان بد و درشتی سخن گوید
چون روز قیامت شود زبان او را از عقب سر او بیرون آرند چنانکه هفتاد گز دراز شود
و عمودهای آتشین بر وی زنند و زبان او را بشکافند و آتش بر زبان او نهند آن زن گفت یا رسول
اگر مرد بدخلق باشد و زن حالت خود را برنجاند و بعذری او را دشنام دهد و فحش گوید سزای
او چیست فرمود آن زن چون روز قیامت شود از قبر برخیزد مانند خوک باشد و آتش در دهان او
زنند و چرک و ریم از دهان او ریزان بود و بوی گند از وی آید چنانکه تمام اهل دوزخ از وی
نفرت

نفرت کنند و بگریزند او را بدین نوع به دوزخ کشند گویند اول چیزی که روز
قیامت از زنان پرسند ایمان بود و روزه و پاکیزگی و خدمت شوهر و هر زنی که
ایمان دارد و نماز و روزه و خود را دعا کند و شوهر را دعا نکند آن نماز و روزه او را
قبول نکنند و هر زنی که مال شوهر را بصدقه دهد بی اجازت او ثواب آن از شوهر است
و زن گناهکار است که رسول خدا فرمود که هر زنی که کابین خود را بشوهر بخشد
حق تعالی بعوض کابین او بهشت بوی بخشد و بوزن هر مثقال از آن کابین او چندان ثواب
که بنده آزاد کرده باشد و شصت مسکین را طعام داده باشد و شصت روز روزه داشته
باشد و حج و عمره بجای آورده باشد و هزار شب قدر را دریافته باشد و هر زنی که هفت روز
شوهر را خدمت کند و از خود راضی کند خدای تعالی هفت اندام او را از آتش دوزخ آزاد کند
و در بهشت کرامت کند انس ابن مالک گوید که هر زنی که یک بدت شوهر خود دهد
بهتر از عبادت شصت ساله بود که روزها بروزه و شبها نماز بوده باشد و هر زنی که
به بیچیزی شوهر قانع بود و شکوه و شکایت نکند و راضی بدان بینوائی باشد هر روزی
که صبر کند همه فرشتگان از برای او آمرزش خواهند و دعای خیر کنند و هر زنی که
چون شوهر بخانه رسد تسبیح و شکر کند هر چه در آنجا هست هرچه او را ببیند
از آفتاب و ماهتاب و درختان و زمین و آسمان از خدای تعالی جهت او آمرزش خواهند
در آنجمن و همه فرشتگان او را دعای خیر کنند گویند که از حضرت رسول شنیدم
که سه طایفه از زنانند که حق تعالی ایشان را همنشین فاطمه زهرا کرده اند و جای ایشان

باشد اول زنی که بد خلقی شوهر را صبر کند و او را نرنجاند و شکر خدا و خدمت شوهر
بجا آورد   زنی که کابین خود را به شوهر ببخشد و او را سرزنش نکند
زنی که بر بیچارگی شوهر صبر کند و شکر و خدمت شوهر بجا آورد و شوهر را نرنجاند و سرزنش
نکند   کند سلمان فارسی که روزی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودم که فاطمه زهرا
آمد و رنگ مبارکش تغیر یافته بود و چهره غیرتش برافروخته حضرت رسول فرمود که
ایجان پدر ترا چه رسیده که حالت تغیر یافته است فاطمه زهرا گفت ای پدر بزرگوار
میانه من و علی ناگاه گلهی رو داد و من بسهو سخنی گفتم و حضرت مرتضی علی ملول شد
و من از گفته خود پشیمان شده و نزد آنحضرت رفتم و هفتاد مرتبه دور او گردیدم
تا آنحضرت از من خوشنود شد و در روی من بخندید من هنوز ترسانم که مبادا خدا تعالی را
بر من قهر آمده باشد حضرت رسول فرمود ایجان پدر بدرستیکه خدائی که مرا براستی بخلق
فرستاده که اگر حضرت علی از تو خوشنود نشده بود خدا تعالی نیز از تو راضی نشدی
اید خبر خوش آن زنی که شوهر از وی راضی باشد فاضلترین عبادت زنان آنست
بعد از فریضها فرمان برداری شوهر است هر آن زنی که شوهر از وی راضی باشد
وانده نیا نرود تا جای خود در بهشت نه بیند و هر آن زنی که چرخ بریسد جهت خود
و شوهر خود را بپوشد بهشت او را واجب شود و عطا کند خدا تعالی او را چهار نعمت
که در آنجا مرغ شهری در بهشت ایفرند من هر زنی که او را شوهر نباشد آن زنرا
سکنه خوانند هر که آن زنرا نفقه کند چنان است که خانه خدا را زیارت کرده باشد

از حضرت

از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که فرمود روزی حضرت پیغمبر در حجره نشسته بود که
من و فاطمه بخدمت او مشرف شدیم و او را بسیار ملول و غمگین دیدیم من عرض
کردم که ای چشم و چراغ پیغمبران امروز بسیار ترا متفکر و گریان می بینیم سبب
چیست فرمود که یا علی آنشب که مرا بمعراج میبردند جبرئیل دوزخ را بمن نمود اهل دوزخرا
دیدم با نواع عذابها و عقوبتها گرفتار بودند احوال مرا بیاد آمد از جهت امت که
گریه میکنم گفتم یا رسول الله از آنچه دیده بودی با ایشان ترا خبر کنم گفت آنشب فرشته
دیدم بسیار سهمناک و مهیب که آتش از دهان و بینی او بیرون می آمد و گرد
او را آتش فرو گرفته چنانکه من از او ترسیدم و در میان پرهای جبرئیل پنهان شدم
گفتم یا جبرئیل این فرشته کیست گفت که این مالک دوزخ است پس او را دیدم که
بر کرسی از آتش نشسته و تاجی از آتش بر سر نهاده و عمودی از آتش در پیش
او نهاده که اگر آن عمود را بر هفت آسمان و زمین نهادی جمله آسمانها و زمینها
گداخته شدی پس پیش او رفتم و سلام کردم جواب نداد جبرئیل گفت ای مالک
مگر این جوان را نشناسی این حضرت محمد عربی است و حبیب حضرت رب العالمین است
چون نام من شنید برپای خواست و بر من سلام کرد و عذر خواست و گفت یا محمد مگر از
من برنجیدی جای آن است زیرا که خدا تعالی مرا از خشم و قهر خود آفریده است
اما خدا تعالی بمحبت تو بر ایشان تو رحمت کرده است و بر در دوزخ نوشته است که لا
اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله گفتم ای مالک تمام دوزخ را بر من نما گفت ای

بهترین بنی آدم ترا طاقت دیدن دوزخ نیست و من غمناک شدم در حال خطاب مستطاب
الهی در رسید که ای مالک هر چه حضرت محمد خواهد همچنان کن پس مالک گفت یا محمد
خدا تعالی دوزخ را چهار بابه آفریده است و کنده‌ی هر بابی پانصد ساله راه است و در او را
سی هزار درست و بر هر سرائی سی هزار راه است و بر او حلقه سلسله بسته است
و بدست فرشته داده است و بر او نوزده فرشته موکل کرده است و ایشان آتش
افروزنده‌اند گفتم ای مالک این دوزخ را چند گاه است که می تابی گفت هزار سال تافتم
تا سفید شد و هزار سال دیگر تافتم تا سیاه شد اکنون سیاه است و همچنان بتابیم
تا روز قیامت گفتم نامهای این دوزخ چیست و هر طبقه جای کیست گفت نامهای
این دوزخ این است طبقه اولی را جهنم نام است طبقه دوم را لظی خوانند طبقه سیوم را
حطمه خوانند طبقه پنجم را سعیر خوانند طبقه ششم را سقر خوانند طبقه هفتم را هاویه گویند
و هر طبقه جای گروهیست   جای منافقان و عاصیان امت تست
جای غیر مطیعان نوح   جای ابلیس و پیروان اوست   جای کافران زردشت
جای گبران و سگ‌پرستان   جای ترسایان و جهودان است   جای
آنانست که شرک بخدا تعالی آورده و دعوی خدائی کرده‌اند یا محمد از امتان هر که گناه کند و
توبه کند حق تعالی ایشان را بدوزخ نخواهد برد و هر که بی‌توبه برده باشد جای او در حضرت
پس مالک تمام جهنم را بمن نمود و گفت یا محمد در این جهنم سه هزار چاه است از آتش
و بر هر کوهی دره‌ایست و بر هر دره هزار شهرستانست از آتش و در هر شهرستانی
هزار

هزار قصر است از آتش و بر هر قصری هزار سرایست از آتش و بر هر سرائی هفتصد
هزار خانه است و همه پر از عذابهای گوناگون پس گروهی را دیدم که لجامهای آتشین
بر سر ایشان زده و ماران و کژدمان آتشین گرد بر گرد ایشان پیچیده و گروه دیگر را
دیدم که گوشت خود را میکندند و میخوردند گفتم ای مالک اینها چه کسانند گفت آنگروهی
که لجام آتشین دارند زکوة مال خود و زکوة سر خود و اهل و عیال خود را نداده‌اند و آنان را
خوردند و آن ماران و کژدمان مالهای ایشانست که گرفته‌اند و گروهی که گوشت خود را
میخورند رباخواران اند و آن گروهی که آتش از دهان ایشان بیرون می آید
غیبت کنندگانند و آنگروهی که بوی گند از ایشان می آید و ماران و کژدمان
بر سر و گردن و روی ایشان گرفته‌اند و فریاد میکنند جماعتی اند که حلال خود را گذاشته‌اند
و در پی حرام رفته‌اند و گروه مردان دیگر را دیدم که شکمهای ایشان ورم کرده گفتم
اینها چه کسانند گفت گروهی باشند که قرآن خوانند و فراموش کرده‌اند و گروهی را
دیدم که در میان آتش افتاده و فرشتگان بر سر ایشان ایستاده و با مقراضهای
آتشین نوبتی از سر و دهان و نوبتی از زبانها و لبهای را میبرند باز آن نیمه دیگر درست
شده باز دیگر میبرند گفتم ایشان چه کسانند گفت اینها دزدان و حرامیانند
که مال مسلمانان را بناحق برده‌اند و دیگر تنوری از آتش دیدم و اندران تنور زنی را
دیدم که همه اعضای او را آتش گرفته بود و در شکم او ماران و کژدمان جوش میزدند
از دهان و بینی او سر بیرون کرده گفتم ایشان چه نوع زنانند گفت ایشان زنان

زنا کننده اند و گروهی را دیدم که بر دریای آتش شنا میکردند و آتش از دهان
ایشان شعله میزد گفتم اینها چه کسانند گفت اینها عالمانند که علم خود را از مردمان
دریغ میداشتند و خود هم عمل نمیکردند و گروه دیگر را دیدم که زبان ایشان دراز شده
و آتش در زبان ایشان گرفته و تاج آتشین بر سر ایشان نهاده نعلین آتشین در پای
ایشان کرده و هرگاه آن نعلین را برپا میکردند آتش از دهان ایشان شعله میزد گفتم اینان
چه کسانند گفت ایشان مردانی اند که با زنان خود راستی نکردند هم از مال و هم از نفس
و گروه دیگر را دیدم که فرشتگان تازیانه بر سر ایشان میزدند و هر تازیانه که بر ایشان
میزدند آتش در ایشان میگرفت گفتم اینها چه کسانند گفت اینها فساد و زنا کرده اند
و حد نخورده اند و اکنون حد آتش که میزنند و گروه دیگر را دیدم که زبان ایشان دراز شده
و ماران زبان ایشان را میخوردند گفتم اینها چه کسانند گفت اینها زنهای صالحهٔ خود را
گذاشته و زنا کرده اند و زنان خود را دشنام داده اند و گروه زنان دیگر را دیدم
که در میان چاه آتشین اند و ایشان را به مویهای ایشان آویخته اند و مارها بر سر
ایشان را میخوردند گفتم ایشان چه کرده زنانند گفت ایشان مویهای سر خود را نشان داده اند
و به نامحرم نموده اند گروه زنان را دیدم که دستهای ایشان را بسته بودند و قطران
در حلق ایشان میریختند گفتم اینها چه کسانند گفت ایشان شوهرهای خود را میرنجانیده اند
گروه زنان دیگر را دیدم که ماران بسیار بر پستانهای ایشان آویخته و زقوم در حلق
ایشان میریختند گفتم اینها چه کسانی اند گفت اینها زنانی اند که بی رضای شوهر فرزندان

مردم را شیر داده اند و زنان دیگر را دیدم که دست ایشان را با پای ایشان بسته اند
و ماران ایشان را میخوردند گفتم ایشان کیانند گفت اینها بی رخصت شوهر از خانه
بیرون رفته اند و زنان دیگر را دیدم که لال و کور و در تابوت آتشین نهاده و
عذاب میکردند گفتم ایشان چه کسانند گفت ایشان فرزند بزنا آورده اند و گروه زنان
دیگر دیدم که روی و گردن و تن ایشان را داغهای بسیار نهاده اند و هر یکی را داغ
هزار عقرب گرفته و چرک و ریم از ایشان روان شده گفتم ایشان چه کسانند گفت
اینها زنانی اند که خود را آراسته اند تا نامحرم تماشا کنند و گروه زنان دیگر را دیدم
که موی سر دست و پای ایشان را بر بسته اند و در پیش سگان دوزخ نهاده اند
گفتم ایشان چه کسانی اند گفت اینها زنانی اند که خود را وسمه کشیده اند تا نامحرم تماشا
کنند و گروهی را دیدم از زنان که موی سر دست و پای ایشان را بر بسته گفتم اینها
کیانند گفت اینها زنانی اند که پای خود نگاه نکرده اند و گروه زنان دیگر را دیدم که بر زنجیر
آتش بر بسته و کشان کشان بدوزخ میبرند گفتم ایشان [illegible] گفت ایشان [illegible] با مردم
بیگانه نشسته اند و خنده کرده اند و گروه دیگر را دیدم که زبانهای ایشان را کشیده بودند
و ریم و خون میریخت گفتم اینها چه کرده اند گفت اینها نوحه کرده اند در دنیا چون حضرت پیغمبر
و فاطمه زهرا این خبرها را از پیغمبر چو شنیدند بسیار گریستند و گفتند یا رسول الله امتان تو
چه کار کنند تا از این عذابها ایمن باشند حضرت فرمود که توبه بکنند و از گناه پشیمان
شوند و توبه کنند و از خدا بترسند و با کسی ظلم نکنند و غیبت مسلمانان نگویند و چند

نبرند شاید که از آتش ایمن گردند و نجات یابند ان شاء الله. بهشت قوله تعالی و
ازلفت الجنة للمتقین غیر بعید هذا ما توعدون لکل اواب حفیظ من
خشی الرحمن بالغیب وجاء بقلب منیب ادخلوها بسلام ذلک یوم الخلود
لهم ما یشاؤن فیها ولدینا مزید خدای عالم و جبار اعظم و خالق بنی آدم
در کلام معجز نظام خود چنین میفرماید که بهشت را از بهر پرهیزکاران بیاراستم و بهشت [illegible]
از پرهیزکاران چنین گویند که بوقت مرگ چشم مؤمن به بهشت میرسد و اهل تفسیر گفته‌اند
که هذا ما توعدون لکل اواب حفیظ یعنی مؤمنان در بهشت خبر پرسند
از فرشتگان و فرشتگان گویند که این آن بهشت است که حق تعالی بشما وعده کرده است پس باید
دید که آن مؤمنان کیانند و گویند یکی از ایشان اوابانند یعنی توبه کنندگانند و بعضی
گویند که اوابان تسبیح کنندگانند و قتاده گوید که اواب کسی باشد که گناه خود را یاد کند
و گریه کند و از خدای تعالی آمرزش خواهد و زود توبه کند و بعضی گفته اواب رحیم را باشند
و حفیظ آن کسی باشد که هر علمی که خواند و بشنود از کلام خدای تعالی و از احادیث رسول صلعم آنرا
در دل گیرد و بدان کار کند گفته‌اند که حفیظ آن کسی بود که چون قصد گناه کند پنهان
از خلق پس از حق تعالی بترسد و ترک آن کار کند روز قیامت آید با دل ترسنده
و از عذاب الهی و از رحمت خدای تعالی امیدوار چنین کسان را در قیامت گویند ادخلوها
بسلام آمنین یعنی در بهشت درآیید بسلامت وارسته از عذاب خدای تعالی
و رسیده بنعمت خدای تعالی و آن ثنی باشد جاویدان که هرگز آنجا بیرون آمدن نباشد.

دوزخ

آنچه ایشان را آرزو باشد و سارعوا الی مغفرة من ربکم یعنی بشتابید بخیر
که شما را به بهشت رساند امیرالمؤمنین ع فرمود که بشتابید و بکنید ادای فریضها را و
ابن عباس گوید بشتابید بتوبه و امام حسن ع فرمود بشتابید بجهاد و گفته‌اند که جهاد بر شش
وجه است اول جهاد است با کافران و جهاد است با ملحدان و جهاد است با شیطان و
جهاد است با استغفار و جهاد است با دنیا بزهد و جهاد است با مؤمنان بامر معروف و نهی
منکر اما فاضل‌ترین همه جهادها است با تن خویش این جهاد را گفت تا به بهشت رسند
فرمود که جنة عرضها السموات والارض یعنی بهشت به پهنای آسمانها و زمینها است
و آن بهشت جای پرهیزکاران است پس باید دانست که بدانی که پرهیزکاران کدام اند
الذین ینفقون فی السراء والضراء والکاظمین الغیظ والعافین
عن الناس یعنی پرهیزکاران کسانی اند که مال نفقه فقرا و مساکین کنند در پنهانی
و آشکار و خشم و قهر فرو خوردن و بجای بد نیکوئی کردن و ببخشایند کسی را که با او رنج
رسانیده و دوست نیکوکاران باشند گفته حضرت امیرالمؤمنین ع که یکی نزد
حضرت پیغمبر آمد و گفت یا رسول الله تو فرمودی که بهشت بمقابل هفت آسمان و زمین است
پس دوزخ کجا نهاده است رسول ص تبسم کرد و گفت چون روشنائی روز پدید آید
تاریکی شب کجا رود و چون تاریکی شب پدید آید روشنائی روز کجا رود آن مرد
گفت خدا و رسول خدا داناترست آنحضرت فرمود آری علم خدا بسیط است و خیال
و فکر کسی بکنه او نمیرسد و خدا قادر است بر همه چیزها و حاکم است بر جمیع مهمات او هر چه خواهد

کند و هرجا که خواهد برآرد آنگه گفت اکنون بهشت در کجاست فرمود که بهشت در آسمان
چهارم نهاده است بر یکسوی آسمان چهارمست چنانکه در سرای یکی باغ نهاده است یکی
از اصحاب از حضرت رسول صلعم پرسید که دیوار باغ بهشت از چه چیزست فرمود که دیوار
باغ بهشت خشتی از زر و خشتی از سیم و اندام آن از مشک و کاهش از زعفران خوش
بحال کسی که در بهشت رود و نعمت یابد که هرگز او را فنا نباشد و زندگانی جاوید یابد
و جامهای بهشت هرگز کهنه نشود و جوان هرگز پیر نشود دایم حضرت فرمود که هرکه از
امت من که در بهشت رود چون ماه شب چهارده بود و از پی ایشان قومی در بهشت روند چون
ماه درخشنده دایم حضرت رسول صلعم فرمود که هرکه بعد از هر نماز سه مرتبه بگوید اللّٰهُمَّ
اِنّی اَسْئَلُکَ مِنَ الْجَنَّةِ وَاَعُوذُ بِکَ مِنَ النّارِ حضرت حق تعالی او را بهشت
کرامت نماید و از عذاب دوزخ ایمن کند   حضرت رسول صلعم فرمود که کمترین بهشتیان
هفتاد حله بپوشند و بزرگترین بهشتیان هفتاد هزار حله اما بر تن ایشان از لاله بارکتر
باشد و چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ آنگاه منادی غیبی
ندا کند که یا اهل بهشت شما را نزدیک خدا وعده است او را بخواهید و عا کنند اهل بهشت
گویند که ما ضیا و خوشنودی خدا تعالی میخواهیم که ما را از قبر روسفید برانگیخت و به فضل خویش
در بهشت آورد و از آتش دوزخ برهانید چون این شکر بجای آورند حق تعالی حجاب برگیرد
و بباید دانست که بازگشت همه بسوی خداست و در دل هرکه دوستی خدا را یکانگی و وحدانیت
بشناخت نعمت دنیا و آخرت یافت و هرکه خشم فرو خورد از جمله رستگاران باشد

خردمند

و خردمند آنکسی بود که بر نفس خود قادر بود و کاری کند که از پس مرگ
او را دوست گیرند و ابله ترین مردمان آنکسی بود که از پی نفس و هوای خود بود
پندارد که خدا تعالی او را می آمرزد بهترین عطائی که الله تعالی مر بنده خود را بدهد در این
عالم علم است و عاقبت در آنجهان رحمت و الهام چهار چیزست علم و حلم و عدل و خویشتن
داری اما هرکرا علم بود نیکی کند و از بدی دور باشد و هرکه عالم بود همیشه با صلاح باشد
و هر پادشاهی را که عدل بود دراز عمر بود و هرکه خویشتن را نگاه دارد و [illegible]
بود دایم تن درست بود بدانکه رستگاری آخرت بر سه چیز بود حلال خوردن و براه شرع
بودن و علم خواندن و علم چون جانست و نیکی چون ایمان و ایشان در پی یکدیگر باشند
و توانگری در قناعت و سلامتی در تنهائی عاقلان گفته اند که هیچ درویشی
بدتر از نادانی نیست و هیچ مالی بهتر از عقل نیست و هیچ عبادتی بهتر از تفکر نیست
که روزی رسول در مسجد تشریف داشت که ناگاه آثار وحی نازل شد که
وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و حضرت رسول بدین
عبارت فرمود که تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة یعنی تفکر یک ساعت
از شصت ساله عبادت بهترست و رسول صلعم فرمود که در شب معراج حق سبحانه و تعالی
مرا وحی فرستاد که یا محمد با آنکه از تو برد عطا ده و هرکه ترا محروم کند عفو کن و هرکه بر
تو ستم کرد شادمان باش با نجفائی که بر تو رسد   ای جوان چون یقین نیکوکاری
بندگی را اگر بجا آری   چون جزای بدی بود نیکی   با بدان کم نشین و کن نیکی

هر که زهرت دهد باده قند هر که از تو برید کن بپیوند نیکوئی زن بهر خلق خدا
تا بیابی تو جنت المأوی چون کسی کو دهد با تو جور و ستم عفو گردان ورا ز بهر کرم
از حضرت ابراهیم پرسیدند که خدا تعالی ترا بچه عمل بدوستی گرفت گفت بر سه عمل نیکو
که پسند خدا کردم مراد دوست خود خواند اول کار خدمت خدا را بر جمله کارها بر گزیدم
دویم دنیا را طلب نکردم سیم آنکه بی مهمان چیزی نخوردم یحیی ابن معاذ رازی گوید
که عاقل آنست که در پی سه کار مشغول باشد اول آنکه دست از پی قبرستان برد
دویم کار گور را بسازد پیش از آنکه در گور رود سیم خدا تعالی را خوشنود کند پیش
از آنکه او را بقهر آورد حکیمی گوید که چهار چیز طلب کردم راحت دنیا در قلت غذا بود
طلب کردم و راحت در آخرت بوده است و لذت در نعمت و لباس طلب کردم
و لذت در سخا و کرم بوده است وانس دلی در جمعیت طلب کردم وانس دلی در تنهائی
بوده است آمده است که فردای قیامت همه چشمها گریان است الا سه چشم
اول چشمی که بنامشروع نظر نکرده باشد دویم چشمی که از ترس خدا گریسته باشد
چشمی که از برای امام حسین و تنهائی و بیکسی آنحضرت گریسته باشد و گفته اند
که هر که غم دنیا بیش از غم آخرت باشد خدا تعالی او را به چهار چیز مبتلا گرداند اول
پیوسته غمناک باشد دویم هرگز از محنت فارغ نشود سیم هر چند کار بسیار کند هرگز برکت
نکند که داود همیشه فرزندان خود را میفرمود که بریاضت نفس مشغول باشید
سلیمان گفت ای پدر من در چه وقت خرد شد نیوشم گفت وقتی که هر که نفس خود را
بریاضت

بریاضت سوار شوی باز سؤال کرد که ای پدر من در آنچه هستم معذب گردم
داود گفت چند آنکه در نعمت و راحت شاکر باشی و در بلا و محنت صابر باشی
معذب نگردی و از جمله نیکان باشی آمده که بداود خطاب رسید
که وقت رحلت تست باید که خلیفه و جانشین از برای خود تعیین نمائی داود متفکر
شد که کدام یک از فرزندان خود را خلیفه نماید در آنوقت جبرئیل بامر ملک جلیل آمد
و گفت خدا تعالی میگوید که بیست مسئله از فرزندان خود بپرس هر کدام جواب گویند
خلیفه خود ساز پس حضرت داود فرزندان خود را جمع کرد و گفت من بیست مسئله
از شما میپرسم هر کدام جواب گویند بامر خدا خلیفه من باشند ان فرزندان
راضی شدند داود گفت اول بگوئید که کمترین چیزی که در تن فرزند آدم میباشد
چیست و بهترین چیزی که در بدن فرزند آدم است چیست فرزندان داود هیچکدام
جواب ندادند سلیمان مهتر بابای خود است و گفت کمترین جانست و بهتر و بیشتر که در
تن آدمیت سرشت باز داود گفت شیرین ترین چیزی در دل آدمی چیست سلیمان
گفت توانگری دیگر پرسید که تلخ ترین چیزی بر فرزند آدم چیست گفت درویشی
و بینوائی باز پرسید که بدترین چیزی بر فرزند آدم چیست گفت حب دنیا باز پرسید
که از آسمان نزدیکتر چیست گفت امر پروردگار باز گفت از زمین فراخ تر چیست
گفت عدل پادشاهان باز پرسید که از دریا توانگر تر چیست گفت دل مؤمن
باز پرسید که از سنگ سخت تر چیست گفت دل کافر دیگر پرسید که از زر مهر بر سر تر

جیست گفت ناامیدی گفت که از کوه گران ترچیست گفت بهتان پرسید که
در دنیا آبادانی بیشترست یا خرابی گفت خرابه پرسید بچه سبب گفت آنچه
آبادانیست خراب خواهد شد باز پرسید که در دنیا مرده بیشترست یا زنده
گفت مرده بدین سبب که هرچه زندهست نیز خواهد مرد باز پرسید که در دنیا مرد
بیشترست یا زن گفت زن از برای آنکه زن کمترست و مردی که سخن زن شنود
از زن کمترست این مسئلها را که داود ع پرسید سلیمان ع همه را بتوفیق
خدا جواب داد و داود ع شاد شد   که حضرت موسی ع مناجات کرد که
الهی قوم بنی اسرائیل قول مرا باور نمیکنند خطاب آمد که یا موسی با ایشان
بخشم کار مکن و نصیب خود را در میان بنه تا ترا راستگو دانند و نیفت
سخن اندر حکمت نازل شد نزد حکما   هر که خواهد که بی بیم باشد گو بی آزار
باش   هر که خواهد که قدر او برجا باشد بگو خود را باشد   هر که خواهد که
ستوده باشد بگو ستر خود در پیش کسی اظهار مکن   هر که خواهد که آزاد و بفعل
باشد گو بی طمع باشد   هر که خواهد که بنده او را انکار کنند گو سخت بدان کار کن
هر که خواهد پیش همه کس عزیز باشد بگو زبان و نفس خود را فراخ دارد
هر که خواهد که از جمله دادگران باشد بگو زیر دستان را عزیز دارد و نیکویی کند
فرماید که دنیا و آخرت چون مردیست که دو زن داشته باشد اگر یکی را
راضی دارد دیگری بخشم باشد و مثل دنیا چون ماریست خوب صورت و
زهر دارد

بیرونش هزار نقش و نگار دارد و اندرونش پر از زهر قاتل هر جاهلی
نادانی که با او ببازی درآید جان خود را بر سر دنیا نهد و عاقل از او حذر کند
دیگر ترد   امیر المؤمنین ع در مناجات میگفت یا خدایا بزرگترین توحید
بندگان ترا بعجز و بیچارگی ایشانست به صبرترین حاجتها تسلیم بندگانست
و تمامترین خدمتی که بر مخلوقست شناختن و از امیر المؤمنین ع سؤال کردند
که ملک عرب و عجم در فرمان تست و تو هرگز اینجامه کهنه را از تن بیرون نمیکنی
و نعمت دنیا رغبت نمینمائی آنحضرت در جواب گفت که من با نفس خود قهر
کردهام و زمام ریاضت بر سر نفس کردهام اگر همچنان عنانش بگذارم سر باز
کشد و اطاعت من نکند و من لذت عبادت و طاعت باز نیابم
که شر نفیترین و بهترین مردم آنکس است که در حالت تشنگی اگر شربت آبی بدو
دهند و دشمن او را بدان آب حاجت باشد خود نخورد و بدشمن دهد اگرچه
خوف هلاک باشد و خردمند آنکس است که مردمان از روی شرم دارند نه از او فرزند
از حضرت امیر المؤمنین ع که مردمان را همت بزرگ آن نباشد که
تاج و تخت و منصب طلبند بلکه همت بزرگ آن بود که چون باو رسد بتاج
و تخت التفات نکند آنحضرت فرمود که تمامی سخنها چند چیز یافتم
آنکه اهل خیر را آزار کش تواضع است   خوبی نیکو آرایش بر هر کار است
قیمت هر کس باندازه دانش اوست و دیگر فرمود که هر که آتش خلق

باشد کار بهشت کرده   آنکه خدا را بشناسد و بروی عاصی شود

ابلیس لعین را بشناسد و فرمان او نبرد   شریعت را بداند و براه حق رود

حلال و حرام را بداند و از هم جدا کند   و دنیا را بشناسد و از روی

بگریزد   از کسی چیزی نخواهد مگر بضرورت   امیر المؤمنین سؤال

کردند که حضرت جبرئیل چون ترا جوانمرد خواندی از جهت آن بیان کن که جوانمردی

چیست آنحضرت فرمود که سر جوانمردی درویشی است و میانه‌اش راه داری و

آخرش پرهیزکاریست گفتند یا امیر المؤمنین معنی این حدیث چیست فرمود که معنی

درویشی آنست که از روزی خود بدزدی و بمسکین و سائلین و بمردم صالح دهی

و معنی راه داری آنست که راه حق را نگاه داری و براه خطا نروی و پرهیزکاری

آنست که خدا را پرستی تا رستگار شوی اما جوانمردی آنست که خشم از وجود

و کسی را نرنجانی و اگر کسی ترا برنجاند و هوای نفس خود را بکشند و بدانند که خدای تعالی

او را از ظلمت کفر نگاه داشت و بنور ایمان آورده و از امیر المؤمنین روایت است که

در دنیا هشت چیز است که از آن سخت‌تر و صعب‌تر و دشوارتر چیزی نیست از برای

آدمیان   قرض اگر چه یکدرم باشد   با مرد سفله و بدخو صحبت داشتن

غریب بودن در شهری اگر چه یک هفته بود   با دشمنان زندگی کردن

مفلس بودن   در وقت خشم و غضب صبوری کردن

بر اسیران رحم نکردن   با دوستان و طفلان مروت نمودن

از امیر المؤمنین

از امیر المؤمنین سؤال کردند که چیزی که نخوانند و بکاهد آن چیست فرمود

که آن روزنی و رزند که با نیست و دیگر فرمود که شمشیر چهار پادشاهان است

و پادشاهان چهار رعیت اند ایضا فرمود که سه شریک بودند یکی بمرد دوم

باسمان رفت سیم در میانه ناپدید شد گفتند معنی این چیست فرمود

که آدمیان ناگاه بمیرند و برکت بر آسمان رود و درم ناپدید گردد   هر

که چیزی از کسی طمع کردی اسیر وی شدی و هر که اسراف کند هرگز توانگر نشود

و هر که کم چیزی خورد هرگز بیمار نشود و هر که مردمان را رنج کم رساند رنج کم

بیند و هر که از پدر چیزی بدزدد درویش بمیرد اهل حکمت فرموده‌اند که شرم

از جوانان هنر است و از پیران عیب و سخاوت از مردان هنر است و از زنان

عیب گویند که سه کار کرده را کار نباید آموخت که ایشان خود استادند

بط را شناوری سگان را شکار زنان را عشقبازی و سه طائفه اند که

مردم ایشان را دشمن دارند بخیل و ظالم و متکبر و سه طائفه را دیده

دوست دارند عالم و جوانمرد و متواضع را و چون ابو ذرجمهر حکیم را

اجل نزدیک رسید پسر خود را وصیت کرد که ای پسر کلمه‌ای چند ترا وصیت

میکنم که تو و غیر تو بدان کار کنید امید است که بسعادت دارین برسید

اول از غضب خدای تعالی بترسی و برحمت او امیدوار باشی و عالم و

بزرگ را عزت داری که سلامتی هر دو جهان در علمست و سر همه دانشها ادب است

و سر همه نیکیها کم آزاریست ای پسر از جهل جاهلان خورسند مباش و نشست
و برخاست با بی‌هنر کاران مکن و نادان آدمی مشمر و دانایان را عزیز و حرمت‌دار
و هر چند تو بسیار دانا باشی خود را از نادان شمار تا در آموختن بر تو گشاده
و از شنیدن و آموختن ننگ مدار تا از شمار عالمان باشی و علم و دانش را
عبث خرج مکن تا بر علم خود ستم نکرده باشی و سخن را بیشتر شنو و کمتر شنوان
بدانکه در حکمت گوش است دیگر حکمت زبان و میان حکمت دل و حاکم مطلق
عقل باید که سخن را اگر نگوئی و با عامان سخن گوئی باندازه ایشان و با خواص
سخن خواص گوئی و مردم را سخن گفتن بشناس و هر چه از مردم بشنوی همه را
اعتبار مکن و جانب حق را نگاه دار و اسراف در همه کارها نامبارکست
و خود را کمتر نمائی از آنچه هستی و خود در ستای و بکوش تا هنرمند باشی و فخر
بهنر مکن و نه بمال ای پسر کم گفتن عادت کن و هر چه گوئی راست گو و هر راستی
که بدروغ ماند مگو و سخن ناشایسته و نااندیشیده مگو که هر سخن که نگفته باشی
زیر دست تست و چون گفتی تو زیر دست او شدی و اگر از تو چیزی پرسند آنچه
دانی نادانسته انگار و اگر دانی خود راست بر نیکوترین وجهی بگو بهیچ وقت
از راستی مگذر و اگر خواهی رنج و ستم نه بینی بر هیچکس ستم مکن و اگر خواهی که آزاده
باشی از هیچکس طمع مکن و چشم بر چیز مردم مدار ای پسر پند بشنو که شنیدن
پند دل را روشن گرداند و کار کردن بدان دانش را می افزاید و جوانمرد

پاسبان

پاسبان تست و هر کاری که بقانون حکمت کنی زندگانی بر جاده شریعت
کنی از بلا و عذاب ایمن باشد و زندگانی ناخوش از خوی بد باشد و بزرگوار
پادشاه از رعیت باشد و با مردم بدسرشت صحبت داشتن دل را از نگاری
کند و با یار شایسته نشستن راحت دل بود و مهتری و ریاست از ظلم و تکبر
بود و دشنام از خوی تنگ بود و دوستی با کودکان و زنان از ابلهی بود
و راز خود را با یار ناموافق گفتن از ابلهی بود و از خود چیزی خرد نماید اما
بزرگ بود پند حکما و غضب پادشاه و بدترین چیز مردم آنست که عیب خود را
بنیند و عیب دیگران گوید دو چیز از همه کس نتوان یافت عقل و شجاعت
و از دو چیز همیشه ترسان باید بود از دشمن ضعیف و مرد عوان و احوال
خود را از دو کس پنهان نتوان کرد از طبیب حاذق و از دوست خردمند
مشفق و دو مهم را عقوبت زود پدید آید عذر پذیرفتن و سوگند بدروغ
دادن و خوردن و سه چیز را کردن فریضه است دین حق را و امر پادشاه را و
فرمان استاد را و پدر و مادر را و حسد همسایگان را و توانگران و هر که
عزیزی نه بیند خداوندان علم و خداوندان قناعت در کنج نامرادی زده اند که
همه چیزها را نگاه داشتن آسان بود و خود را نگاه داشتن مشکل و اگر کسی
عالم باشد یا توانگر چون بی عقل بود آن علم و آن مال سود ندارد و هر کرا منفعت
نبود زندگانی و مرگ او یکسان بود و هر آدمی که عقل دارد و پیرو پادشاهست

اما در شمار حیوان است و گفته اند که فاسق متواضع بهتر است از ترسائی که متکبر بود
حکیم را پرسیدند که سلطان را خدمت چگونه باید کرد گفت چون آتش
سوزندگی و چون آب برندگی و چون روح سبکی و چون خاک گرانی باز سؤال
کردند که اینجهان و آنجهان را بچه توان یافت گفت با جان و راد و دانش و صلاحیت
و دور بودن از فساد پرسیدند که هنر چیست گفت تواضع کردن و فروتنی نمودن
و کارها بتدبیر کردن گفتند کدام تخت که بکار آید یکی را صد هزار بدرود گفت
با خلق خدا نیکوئی کردن گفت زندگانی را چه ضایع کند گفت کسی که نیکی تواند کرد و نکند
گفت دوستی با کسی کنید که حسود نباشد و از کسی ایمن باشید که از خدا بترسد
باز پرسیدند که زندگانی روح چیست و زندگانی تن از چیست گفت زندگانی روح
بعلمست و زندگانی تن بروحست و هر دو را عقل بکار آید باز پرسیدند که آدمی را
چه چیز ضایع و تباه کند گفت بزرگان را خطا و عالمان را عجب و درویشان و مسافران را
مزدوری و عوام الناس را دروغ و زنان را بی‌شرمی گفت مشورت با کسی کنید
با خشم شما خشمگین نشود حکما گفته اند که ده چیز دیده را روشن کند مصحف نگریستن
بخانه کعبه نگریستن و در روی پدر و مادر نگریستن بر روی عالم نگریستن
بر روی زن صاحب جمال بر روی فرزند صالح با وضو در آسمان نگریستن
در میوه‌های الوان و ده چیز دیگر دیده را تاریکی آورد گرسنه بودن
پای برهنه راه رفتن روی دشمن دیدن در تاریکی نشستن

در مرده

در مرده نگاه کردن در خط سیاه در خرابه گذشتن در جنابت طعام
خوردن بسیار خوردن با زن بسیار صحبت داشتن و ده چیز دیگر فراموشی
آورد سخن ناخوش شنیدن فکر نشستن کردن روی به قبله بول کردن
پنیر و موش خوردن طعام حرام خوردن در آب بول کردن حجامت
در مهره قفا کردن سیب ترش خوردن در حمام بسیار ماندن بر خاکستر
بول کردن پرسیدند که فساد بی‌توبه کدامست فرمود غمازی کردن پرسیدند از
حریر چه نرمتر است گفت سخن دوستان گفتند از شمشیر چه چیز تیزتر است گفت سخن
درشت شنیدن گفتند از هفت آسمان چه فراختر است گفت رحمت خدای تعالی
گفتند از عسل چه شیرینتر است گفت خشم فرو خوردن حکما گفته اند که هشت کار است
که آدمی را حقیر و خوار میکند در سفره نان کسان خوردن کدخدائی در خانه مردم
کردن گوش سخن زنان کردن پادشاهان را خوار داشتن بجای نشستن که
سزاوار نباشد سخن در جائی کند که مردم گوش نکند با مردم نادان و عوام نشستن
با کودکان و زنان نشستن مزاح کردن هر که رحم بر خلق خدا نکند از رحمت
خدای بی نصیب بود هر که بزبان کسی شاد شود همان زیان با او باز گردد و خدمت سه کس را
شرف خود باید دانست خدمت پدر و مادر خدمت استاد خدمت مهمان و تیمار
ستوران خود بقراط حکیم گفت که اطاعت از شتران باید آموخت که اگر با چندین
منت بجنگ افتند عاجز نشود و همت از خروس باید آموخت که اگر صد ماکیان در پیش او

باشند همه را سالاری کنند گفتند کیست که با مردگان نشیند گفت آنکه با جاهلان نشیند
گفتند که آنکدام است که هرگز ویران نشود گفتند عدل و نیکوئی گفتند کدام خلعت است
که هرگز کهنه نشود گفت نام نیکو گفتند کدام بیماریست که هیچ علاج آن ندانند گفت ابلهی
ابی ذرجمهر حکیم گوید هر که خواهد تن در امان حق باشد پنج چیز بجا آورد کار نیکو
هرچند از جانب حق تو باشد   خود را از حسد نگاه دارد   آرزوهای نفس
ناکردن   از جای تهمت دور بودن   انصاف خلق از خود دادن و دیگر گفت
پنج چیز است که حق او را باید داشت اول خدا تعالی را   حق تن خویش   حق پدر و مادر
حق همسایه   حق مسلمانان اما حق تن خویش و حق خود آنست که از ناشایستها
نگاه داری و نیکوئی بدو رسانی تا تن خود را از آتش دوزخ برهانی و حق مادر و پدر
آنست که ایشان را بزرگ دانی و نصیحت ایشان را بشنوی و حق مسلمانان آنست که روا
مداری که با ایشان بدی رسانی و فرمود که ویرانی موضع از سه چیز است   هیزم بریدن بستان
خطا کردن   از کار خیر رو گردانیدن و بفساد مشغول شدن   آزادمردان را خوار داشتن
کردن کشتی کردن و از بی آزرم رفتن و باک نداشتن   فرزند خود را فرمود
ای پسر سه چیز را از برای آخرت نگاه دار دین و علم و حکمت را ای پسر با عوام دوستی مدار
و از نوکیسه وام مکن و از زن سرداری مجو و هر کرا علم و مال نیست او را در دو جهان عزت
نیست و هر که نصیحت پذیر نیست او را دین نیست و دیگر فرمود ای پسر چهار چیز را
از نااهلان نهان دار   صحت بدن   از سیم   از زن و فرزند

وعظ

وعظ و پند را و چهار چیز از بلاهای عظیم است   مفلسی   خانه خرابی
همسایه بد   زن سلیطه ناسازگار ای پسر بدین چهار غره شو و آنچه از مال حاصل
کنی بکوش تا در راه رضای خدا صرف کنی و نام خود را به سخاوت معروف گردانی و
مال از حلال پیدا کنی و بخیرات صرف کنی ای پسر جهد کن تا از زبان فرقه نشوی
که ایشان دشمن ضعیفند و بمکر و حیله قوی ای پسر دروغ گفتن از بی کیست و ثابت
کار مکن و سخن چینی از حرام زادگی است و با اهل دولت دشمنی کردن از بیدولتی باشد
و با بی دولتان از لئیمی است و از اهل خرد و علم دور بودن از گمراهی است و راست گفتن
و راست رفتن از پاکزادگی است و در سخنان خاموشی از صابریست و گوش سخن
ناکس و جاهل کردن از زیانکاریست   و فرمود که تندرستی در سه چیز بود کم گفتن
کم خوردن کم خفتن پرسیدند چه قدر باید خورد گفت معده ها به تفاوتست خورد و
بزرگ پس معده را سه قسمت باید کرد یک حصه را طعام و یک حصه را آب و یک حصه را بجهه نفس
زدن پرسیدند که صوفی کیست گفت آنکس بود که او را نه مال بود و نه منال بود و نه
بهیچ چیز تصرف بود و چشم از نادیدنیها و گوش از ناشنیدنیها و زبان از ناگفتنیها
و دنیا نگاه دارد و دل او مرادها برداشتن تا صوفی بود و باز فرمود که سه چیز راست نیاید
حلال خوردن با آرزوهای نفس و مهربانی در حالت خشم و غضب و راست گفتن با بسیار
گوئی و فرمود که چهار چیز است که مرد را فربه کند اگرچه پیر بود جامه پاک و نرم پوشیدن
هر روز بحمام رفتن بی مجامعت طعام چرب و شیرین خوردن بی غم بودن و چهار چیز

آدمی را لاغر کند اول جامهٔ کهنه پوشیدن دویم اندیشه بسیار کردن سیم
پیاده راه رفتن چهارم از دوستان و عزیزان دور ماندن و چهار چیز آدمی را
آبرو بیفزاید اول وفاداری دویم بردباری سیم در کارها آهستگی چهارم خود را
مختصر داشتن و چهار چیز آدمی را آبرو ببرد اول دروغ گفتن دویم تکبر کردن سیم بسیار
گفتن چهارم غمازی کردن و چهار چیز بیمار را تندرست کند اول پرهیز کردن دویم
طعام بوقت خوردن سیم اندک خوردن چهارم کم خفتن و چهار چیز آدمی را بیمار کند
اول غم خوردن دویم طعام بیوقت خوردن سیم بسیار خوردن چهارم تا سیر [illegible]
و چهار چیز دل را زنده کند اول علم آموختن دویم نواختن سلطان سیم آواز
خوش شنیدن چهارم در مجا بهای دنیا نگریستن و چهار چیز دل را بگیراند با زنان
بسیار صحبت کردن و تنها نشستن و بیوقت خفتن و چهار چیز آدمی را غمگین کند
خصومت در خانه با زنان و بد بودن با مردم و غماز بودن و در چهار جا
قرآن نتوان خواند در بازار و در خلا و در حمام و در میان خماران و چهار عمل را
بایستاده نشاید کرد آب خوردن در شب و زیر جامه پوشیدن و محاسن
شانه کردن و مجامعت کردن و چهار جا نشاید خفتن در حمام و در سایه و در
آفتاب و در خانهٔ دشمن و بر سر چهار راه و در چهار جا نتوان آب دهان انداختن
در مسجد و در آب روان و در گلخن حمام و در آتش و در مزارهای مشرفه و بر
پنج چوب نشاید دندان را خلال کردن چوب جوز چوب امرود و بید و شفتالو

پنج

و پنج چیز کند دهان آورد نخود خام کل سرشور شیر خام و گندم خام
و باقلای خام   مسکینه حضرت امیرالمؤمنین از حضرت پیغمبر که شش
طائفه اند که پیش از آنکه جان ایشان را قبض کنند ایشان را آب حوض کوثر
نصیب شود چون ملائکه رسند فرشتگان جامهای آب کوثر برای ایشان
آورند چون آن آب را بیاشامند بیحساب به بهشت روند اول مردی که خوش
خلق بود با زن خود یا مادر خود را بگوید که در هر هفته یا در هر ماهی و اگر تواند در
هر روزی که هر سایل و مهمانی که در خانه آید نا امید مگردانید اگرچه یکنان باشد
کسی که هر ماهی یا هفته پیش عالمان رود و از علم دین مسئله بیاموزد و
اگر نتواند بشنود و عمل کند   کسی که مردم را قرض الحسنه دستگیری کند
زنی که خدمت شوهر کند و طاعت خدای تعالی بجا آورد   فرزندی که خدمت مادر
و پدر و استاد کند چنانکه از او راضی باشند   کسی که فرزند خود را قرآن
بیاموزد و ایضا از حضرت امیرالمؤمنین روایت که چهار عمل است که هر کس
که هر کس بجای آورد رحمت خدای تعالی باو رسد   درویشان را پیش خود
طعام دادن   بر ضعیفان رحم کردن   خواجه که بندگان و ملازمان را
ملاطفت کند   کسی که با مادر و پدر مهربانی کند عبدالله عباس روایت میکند
که از پیغمبر شنیدم که فرمود که ای مردمان سلام بسیار کنید و درویشان را پیش
خود طعام دهید و صله رحم پیوسته دارید و یتیمان را مرنجانید و حق همسایه را

نگه دارید و بنده را نیکو دارید و فرمود که سه طائفه اند که روز قیامت خصم ایشان
منم اول کسی که مزدوری را کار فرماید و مزد او را ندهد دویم که بنده آزاد را بفروشد
سیم کسی که وعده کند و خلاف نماید و دیگر فرمود که سه طائفه اند که فردای قیامت
هرچه خواهند خدای تعالی بایشان دهد و من شفاعت ایشان کنم اول کسی که
کشنده خویش را خدا دهنده خویش را عفو کند دویم کسی که امانت در پیش او باشد
و کسی واقف نبود جز الله تعالی آن امانت را باز دهد سیم مردی که در عقب هر نماز
دوازده مرتبه قل هو الله احد بخواند رسول صلعم فرمود یا علی هر که در روز پنجشنبه ناخن
چیند و موی زیر بغل بگیرد و زیر ناف پاک کند و موی بالای لب بگیرد و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
و بالله و علی سنة رسول الله از بیماری و از بلاها ایمن باشد و طاعت او قبول
شود و به شفاعت من درآید قوله تعالی و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن
مسعود گوید در معنی این آیه که حضرت الله تعالی ده چیز فرموده بود ابراهیم علیه پنج
بر سر و پنج بر تن و آنچه بر سر است اول مسح کردن دویم موی لب چیدن سیم
مسواک کردن و آب بر دهن و بینی کردن و موی زیر بغل کندن و ناخن چیدن
و موی بالای ناف تراشیدن و استنجا کردن و این جمله در شریعت سنت
مؤکد است و دیگر فرمود که هر که موی لب را نگیرد از امت من نباشد و شفاعت
من در نیابد و جمله فرشتگان او را لعنت کنند و دعایش مستجاب نشود و چون
او را در قبر نهند روی او را از قبله بگردانند و در عذاب گرفتار باشد و حضرت

رسول صم

رسول صلعم فرمود که هر که موی زیر لب را بگیرد حق تعالی بعدد هر موئی ثواب
هفتهزار درهم زر سرخ که بدرویشان داده باشد و هر درم او چون هفتاد
هزار کوه احد باشد حضرت رسول صلعم فرمود که هر که روز قیامت را قبول
دارد و ایمان بخدا آورده باشد باید که بی ازار بحمام نرود و عورت خود را
برهنه نکند و هر که عورت کسی را نگاه کند ناظر و منظور هر دو مردود باشند
و دیگر هر که ایمان بخدا آورده باید که با حلال خود در حمام نرود و هر زنی که جامه
از تن خود بیرون میاورد میان او و خدای تعالی پرده اش دریده شود و بر آن زن
لعنت کند و هر که در حمام رود و بگوید نعوذ بالله من النار و نسئله
الجنة و چون از حمام بیرون آید بگوید سبحانک ذوقک الله نورا دائما
هر که چنین گوید حق تعالی بر او رحمت کند و حاجات او روا کند تا نامه حضرت
محمد شاه مردان را گفت یا علی از دروغ حذر کن و از غیبت کننده احتراز کن
یا علی از لقمه خوردن حذر کن و اندوه روزی فردا را مخور که خدای تعالی
عبادت فردا را از تو طلبیده و دایم مسواک کن که فضیلت بسیار دارد
و چون دست بسوی طعام بری دست را بشوی تا خدای تعالی عطا کند بتو بهر موئی
که در تن تو هست صد نیکوئی و بهر لقمه بنویسند عبادت یکساله و هر قطره آبی
که از دست تو بچکد ثوابی عظیم داری یا علی چون از طعام خوردن فارغ شوی
خلال کن تا فرشتگان ترا دوست دارند یا علی خشم مگیر و چون گیری بنشین

واندیشه قدرت خدا کن یا علی مؤمن شش نشان است اول نماز را بوقت
گذاردن دویم روزه ماه مبارک رمضان داشتن سیم زکوة مال دادن
چهارم راست گفتن پنجم عیب پوشی کردن ششم امانت گذاردن
منافقان را شش نشانه است اول نماز را به طفیل مردم گذاردن دویم
روزه را بعد از برآمدن ماه بگیرد سیم در امانت خیانت کند چهارم دروغ
گوید پنجم خلف وعده کند ششم در وقت جنگ کردن فحش گوید بد
بخت را سه علامت است اول قوتش از وجه حرام بود دویم از عالمان دوری
کند سیم کاهل نماز بود هر که یک لقمه حرام خورد خدا تعالی چهل روز نماز و
روزه او را قبول نکند هر که از یکدرهم حرام دست بردارد افضل است
از آنکه ده هزار درهم تصدق دهد هر که حاسد است سه علامت دارد
آنکه در حضور چاپلوسی کند و در عقب غیبت کند و چون مردمان را رنج رسد شادمان
شود راست گو را سه نشان است اول آنکه طاعت نهان کند دویم صدقه را
نهان دهد سیم آنکه چون او را بلائی رسد از خلق نهان کند پنج چیز دل را
سیاه کند خوردن حرام خفتن بسیار خنده بسیار اندیشه بسیار در
خاطر تو باشد در نیمه ماه و در آخر ماه و در روز شنبه فصد کنی که نیکو باشد و در
روز چهارشنبه از برای ابتدای کارها نیکو باشد که حق تعالی در این روز قومی را
مسخ کرده است روز شنبه از برای شکار کردن نیکو باشد و روز یکشنبه بنا

نهادن

نهادن نیکبخت دوشنبه سفر کردن و سه‌شنبه فصد و حجامت کردن نیک بود
و روز چهارشنبه شروع در علم کردن نیک بود و روز پنجشنبه از برای هر کار
نیکست خصوصا رخت نو بریدن و پوشیدن و روز جمعه تزویج نیک بود
حذر باید کردن اول ماه و آخر ماه جماع کردن با حلال خود که هر
فرزندی که از این جماع بهم رسد دیوانه و ناقص شود و جماع کردن شب یکشنبه
و شب چهارشنبه فرزند قاطع شود و در شبهای ماه رمضان فرزند عاق
والدین شود و در شب قدر و عیدین فرزند شش انگشت شود و در زیر درخت
میوه دار جماع نکند و در شب شنبه فرزند عالم و متقی شود و در روز پنجشنبه حکیم
و عاقل شود و در شب جمعه فرزند نیکبخت شود و چون بمیرد شهید شود زنهار
در اول روز و آخر روز سر بر زانو نهاده خواب نکنی و بدست چپ طعام نخوری
و انگشتان درهم نیفکنی که تخت شیطان است و از طرف دسته کوزه آب نخوری
و در سایه چراغ ننشینی که جای شیطان است زنهار که این چند کارها را نکنی
که نهی است و نکبت آورد و در پشت طبق نان خوردن و در نماز به آسمان نگریستن
و با استخوان و سرگین و انگشت و سرگین استنجا کردن و پیراهن واژگونه پوشیدن و
نشسته دستار بستن و عورت در آفتاب برهنه کردن و موی و ناخن را بدندان
گرفتن و میان شتران گذشتن و باد در طعام کردن و جای نماز را بدم پاک کردن
و با محاسن بازی کردن و با انگشت صدا نمودن و با عورت خود بازی نمودن و سر آب تک را

کش ده نهادن   زنهار که شب برهنه از جامه خواب بیرون نیائی حاجت در
شب چهارشنبه که دیوان در راه هند و ترا رنج رسانند و در حالت جنابت طعام نخوری و بقرص
آفتاب نگاه نکنی و در وقت مجامعت سخن نگنی و بعورت زن نگاه نکنی   برتو
باد که این وصیتها را بجا آوری و با تمامی امتان من برسانی و هر که بدین وصیت کار کنند
از امت من باشد خدا و رسول خدا از و راضی باشند و دیگر فرمود دعای سه کس اجابت
شود اول دعای مظلومان در حق ظالم دویم دعای مسافر سیم دعای مادر و پدر و
استاد در حق فرزند و شاگرد و دعای سه کس هرگز اجابت نشود اول کسیکه زن سلیطه
در خانه دارد و او را طلاق ندهد دویم کسیکه مال خود در اصرف سفیهان کند و حرف
ضعیفان نکند و اشترا خوار دارد سیم کسی که شخصی را قرض دهد و گواه نگیرد بدانکه نماز
پنج طائفه بدرگاه خدا تعالی قبول نیست اول پیشنمازی که ماموم ان او را مکروه دارند
دویم کسیکه نماز بوقت نگذارد سیم خواجه که بنده ازاد را بندگی گیرد چهارم بنده
که از خواجه خود گریخته باشد پنجم زنی که اطاعت شوهر نکند و دیگر فرمود که در چند
جا دعا بیشک اجابت شود اول در وقت تکبیرة الاحرام دویم در وقت اذان و اقامت
سیم در وقت روزه گشادن چهارم در وقت دمیدن صبح پنجم در وقت نماز سنت گذاردن
و خواندن ادعیه نماز پیشین و در وقتی که خطیب بمنبر شود و در وقتی که چشم نگاه بکعبه افتد
و در آنوقت که غازیان جان فشانی کنند بدانکه در ده موضع سلام نباید کردن
در میان بانگ نماز و اقامت گفتن و در میان طعام خوردن و در میان وضو ساختن

و در مقام

و در مقام استنجا کردن و در حمام و در نماز کردن و در شهر کافران و دیگر فرمود که
در پنج موضع سخن دنیا نشاید کردن و اگر سخن کند عمل چهل ساله نیک او تباه شود اول در
مسجد دویم در میان قران خواندن سیم در مجلس علم و همراه جنازه و قبرستان و دیگر
فرمود که هر که بانگ نماز بشنود و جواب نگوید و سخن دنیا گوید عمل چهل ساله نیک او تباه شود
و گفته اند که در طعام خوردن دوازده خصلت چهار واجب و چهار سنت و چهار ادب.
و چهار که واجب اول نعمت را از خدا تعالی دانستن و بداند که حلال است یا حرام دویم
راضی بودن بآن سیم بسم الله گفتن چهارم الحمد لله گفتن و آن چهار چیز که سنت است اول
در نشستن دویم بر جانب چپ نشستن چهارم انگشتان را لیسیدن و آن چهار که
ادب است اول لقمه کوچک برداشتن دویم پیش خود خوردن سیم بسیار خائیدن
چهارم بروی کسی نگاه نکردن و چند چیز است که دل را روشن میکند اول نکاح دختران
و گذاردن فرض خدا و توبه کردن از گناه و دیگر رسول خدا فرمود که پنج چیز درویشی
آورد اول برهنه بول کردن دویم ریزه نان را خوار داشتن پوست سیر و پیاز را
سوختن و شب خانه را جاروب کردن و خاکروبه خانه را در برابر رو گذاشتن و
با آستانه در نشستن و سر بآستانه خانه نهادن و خفتن در پیش بزرگان و عالمان
همراه رفتن و مادر و پدر خود را بنام خواندن و در موضع نجس وضو گرفتن و کاسه
و قاشق شب ناشسته گذاشتن خاصه شب جمعه و آب از کوزه شکسته خوردن و تنیده
عنکبوت در خانه گذاشتن و نماز را خوار داشتن و سگ داشتن و صباح زود ببازار رفتن

و بر فرزندان لعنت کردن و جامه را در تن دوختن و چراغ را بدم خاموش کردن و بر کلام خدا گستاخی کردن و در اول صبح جنب را نگاه کردن و دست بعورت بوده خفتن و سر بر زانو نهادن و فکر کردن و در وقت نماز خوابیدن و هر که خود را از این کارها نگاه دارد دولت مند دنیا و آخرت گردد و در وریشی و مفلسی نیفتد و سرگردانی نکشد فرمود که هر که این ده خصلت را بجا آورد در دنیا و آخرت عزیز و مکرم باشد و از اهل بهشت شود اول نماز را بجماعت گذارد و اولاد را دشنام ندهد و هر انتی که مستحق شمشیر نباشد با شمشیر برون نیاید و تقدیرات را از حق تعم داند و در ایمان خود لنگ نباشد و با مسلمانان ستیزه نکند و هر که از اهل قبله بمیرد بر او نماز کند و بر موزه مسح نکند و فرض و سنت گذارد و قرائت نماز را درست خواند و هیچکس از اهل توحید را کافر نگوید آورده اند که مردی بخدمت حضرت رسول آمد و گفت مرا کاری بیاموز که بدان کار بهشت روم آنحضرت فرمود که خشمگین مباش و پیش کسی دست طمع دراز مکن و در عقب هر نماز استغفار کن و دایم بگو لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله تا حق تعم گناهان هفتاد ساله ترا بیامرزد آن شخص گفت فاضلترین کارها چیست گفت خلق نیکو و سلامتی هر دو جهان در دین است و خلق نیکو وردی نیکو را آتش دوزخ حرام است و خلق بد طاعت را چنان تباه کند که سرکه عسل را افضل ابن عباس گوید که صحبت فاسق خوشخو را دوست تر دارم از عالم بدخو و حقیقت خوی نیکو آنست که با مردم تازه روی و نیکو خوی باشد و رنج کش مردمان باشد و مکافات بدی بنیکی کند چرا که

خوی

خوی بد نفاق را افزاید و حضرت رسول م فرمود که همت مومن نماز و روزه باشد چون فرشته و همت منافق طعام و آب باشد چون حیوان و مومن بفکر و عبادت مشغول باشد و منافق بحرص مومن امید بکسی ندارد مگر بخدای تعالی و بهمه کس طمع دارد و مومن مال را فدا کند از برای آخرت و نیکی میکارد و میدرود و منافق نا کاشته میدرود و نیکوکار آن بود که صلاحیت دارد و کم سخن و بسیار طاعت و اندک فضول و نیکخواه خلقان و با همه کس شفیق و مهربان و با وقار و شکرگو و بردبار و کوتاه دست و بی طمع و بی دشنام و بی غیبت و بی فحش و بخشم فرو خورد و بجد و خوش سخن و بی عناد و پاکدل و پاک چشم و پاکزاد و هر که این خصلتها در و بود مومن خالص باشد حضرت رسول م فرمود که هر که یک ساعت خدمت مسلمانی کند بهتر باشد از آنکه در مسجد معتکف نشیند و همه حاجتهای او را خدای تعالی روا کند و هر که اندوه مسلمانان زایل کند یا مظلومی را یاری دهد و از بلاها برهاند حق تعالی هفتاد حاجت او را روا کند و حضرت رسول م فرمود که هر که دو خصلت نیکو شعار خود کند که هیچ گناه بدتر از آن نیست اول شرک بخدا آوردن دویم آزردن مسلمانان و دو خصلت که هیچ طاعت بهتر از آن نیست خدا را یکتا و بیهمتا دانستن و آزار باز داشتن و راحت بمسلمانان رسانیدن و نیکی

از صحابه گوید که من شش ساله بودم که حضرت رسول صلعم ایمان و طهارت تعلیم من
کرد و سلام کردن و جواب دادن روزی حضرت رسول صلعم تعلیم کرد که
ای یاران هرکه از اهل قبله که برسید سلام کنید تا برکت در خانه شما پیدا شود
و فرمود که هیچکس از شما در بهشت نرود تا شعار دین را در نیاید و شعار دین و
دنیا سلام است و سنت موکد است و ثواب بسیار دارد از حضرت رسول صلعم
پرسیدند که بهترین خصلت خصائل دین چیست فرمود سلام کردن و طعام دادن
و سلام کردن سنت موکد است و جواب دادن واجب کمترین سلام کردن آن است که بگوید
السلام علیکم هر که بگوید ده نیکی در نامه عمل او بنویسند و تمام سلام این است که
السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و این سلام را سی نیکی نویسند و جواب سلام را
بلند باید گفت که اگر سلام کننده کر باشد بشنود و سنت است برخورد که بر بزرگ
سلام کند و رونده بر نشسته سلام کند و سواره بر پیاده سلام کند و بدست اشاره
نکند و نشاید زمین را بوسیدن و سجده کردن و نشاید پشت خم کردن و بزرگان را
بوسه بر دست دادن و گویند که عبدالله جراح بوسه بر دست حضرت امیرالمؤمنین داد
آنحضرت فرمود که چون دو مؤمن بهم رسند باید که با یکدیگر سلام کنند که حق تعالی
صد رحمت قسمت کند میان ایشان نود رحمت آنرا باشد که ابتدا السلام کند و
ده رحمت آنرا باشد که جواب دهد و برپای خواستن مکروه بود مگر آنکه جائی
که عادت شده باشد انس ابن مالک گوید که هرگز صحابه از برای قدوم حضرت رسالت صلعم

برپای

برپای نخواستند زیرا که او ناخوش داشتی و گفت هرکه از برای برادر دینی
خود برپای خیزد گناه او برپای خیزد اما برپای ایستاده در پیش کسی نهی است
و هر که دوست دارد که مردم از برای او برپای ایستند جای او در دوزخ باشد
و در اخبار آمده که بعیادت بیمار رفتن از دو میل و از بهر جنازه شدن از
سه میل و باجابت دعوت مؤمن شدن از چهار میل و بزیارت برادر دینی
رفتن از پنج میل سر حدیطا عقبهست و این جمله صورت مسلمانی است و ابتدای
ایمان سلام است و هر که بعیادت بیمار رود بهر قدمی که بر میدارد در راه جنات
که بهشت را رست میکند خوشنودی خدای تعالی باز گردد و چون باز گردد هفتاد
هزار فرشته را حق تعالی بر او موکل گردانند تا برای وی آمرزش خواهند رسول صلعم
فرمود که هر که همراه جنازه رود او را اجری بود چون کوه احد و هر که بر دوست
مسلمانان رود او را ثواب دهند ثواب او از ثواب نماز و روزه فاضلتر
بود و هر که ناخوانده بخانه کسی رود که صاحب خانه راضی نباشد چنان باشد که
بدزدی و غارت گری رفته باشد و هرچه خورد تمام حرام بوده و رسول صلعم فرمود که
هر که کسی را دوستی کند و برادری گیرد برای رضای حق تعالی خدای تعالی در بهشت
از برای او قصری بنا کند از زر سرخ و ایشان در آن قصر نشسته بر اهل بهشت
نظر کنند و نور ایشان بر اهل بهشت افتد چنانکه نور آفتاب بر اهل دنیا
می تابد و اهل بهشت ایشان را نظاره کنند چنانکه اهل دنیا آسمان و ستارگان

نظاره میکنند و بر پیشانی ایشان نوشته است که ایشان دوستان خدااند
که در دنیا با یکدیگر دوستی و برادری کرده اند از برای رضای خدا تعالی روزی حضرت
رسول صحابه را گفت که شما را نماز و روزه فاضل تر چیست گفتند یا رسول الله تو بیان فرما
گفت صلح افکندن میان مردم مسلمانان یکی گفت من دو خروس از هم جدا کرده
صلح افکندم رسول م فرمود که احسنت خدا از تو خوشنود باد و بعد از آن فرمود
که دو برادر مؤمن را نشاید بیشتر از دو روز یا سه روز که با هم قهر کنند و هر که در میان
مسلمانان صلح افکند خدا تعالی میان او و اهل بهشت صلح افکند در روز قیامت و دیگر
فرمود که هر که عیب کسی یا سر کسی را آشکارا کند فردای قیامت سرب گداخته
در دهان و گوش وی ریزند و از زقوم دوزخ او را چشانند و واجب است مؤمنان را
که یکدیگر را زیارت کنند خصوصا در روز جمعه بعد از عصر و در محل وداع گویند
ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار حضرت حق تعالی
ایشان را از درویشی دو جهان نگهدارد روایت است از انس ابن مالک که سه
گروه مردم در سایه عرش خدا باشند اول آنکه صله رحم را پیوسته دارد دویم
زنی که شوهرش بمیرد و کودکان مانند و آن تعهد یتیمان کند و دیگر شوهر نکند
سیم کسی که طعام بدرویشان و مهمان دهد و منت ننهد بلکه منت دار باشد و در
اخبار آمده که نشان نیکبختی دوازده است اول زاهد باشد در دنیا
و رغبت باشد در آخرت همت او در دنیا طاعت و عبادت و ذکر قرآن بود.

نه خوشحالی

نه خوشحالی شکم هرچه آخرت را نشاید نکند و نگوید پنج نماز را بوقت
گذارد گرد حرام نگردد صحبت او با نیکمردان و صالحان باشد
خود را فروتن و حقیر داند و تکبر نکند جوانمرد و سخی باشد بر بندگان خدا
رحیم و مهربان باشد دهم منفعت رسان خلقان باشد مرگ بسیار
یاد کند نشان بدبختی دوازده چیز بود اول اگر مال همه عالم در خزانه او باشد
هنوز طلب کند و یکدینار بدرویشان ندهد دویم مشغول کوزدن باشد و بدادن
سیم بخش گفتن چهارم نماز را سبک و حقیر گذاشتن پنجم از علما نفرت و دوری کردن
ششم زیان مسلمانان را دوست داشتن هفتم در همه مجالس تکبر و تفاخر کند هشتم
بی منفعت بود نهم بی رحم و بخیل بود و هر که این خصلتها در او باشد او بدبخت و اهل دوزخ
باشد در اخبار آمده که چون خدا تعالی بهشت را بیافرید و بزینت بیاراست
آنگاه فرمود ای بهشت کرا میخواهی که بتو دهم که با ایشان باشی بهشت باز بخدای تعالی
بسخن در آمد و گفت بار خدایا نیکبخت بنده را بمن ده حضرت عزت تعالی فرمود که قسم
بعزت و جلال من که هشت گروه را بتو در نیارم و بوی ترا نشنوند اول خمار
دویم زنا کننده سیم کسیکه زن خود را با کسی بیند و طلاق ندهد چهارم کسیکه
حلال دارد و با چارپایان جمع شود ششم سخن چین بیتوبه را بهشت بر این گروه
حرام است و پنج کار است که هر که بعمل آورد از آتش دوزخ ایمن شود و به بهشت رسد اول
کسی که در همه کارها نخست بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و چون از کار فارغ شود بگوید الحمد لله

رب العالمین علی کل حال و چون نداسته گناه کند بگوید انا لله و انا الیه راجعون
روایت از حضرت رسول صلعم که هر که در روز سه شنبه چهار رکعت نماز گذارد
و در هر رکعتی فاتحه یکبار و قل یا ایها الکافرون یکبار بخواند و چون از نماز فارغ شود
آیة الکرسی سه مرتبه بخواند بعد هر مرد و زن جهود که در دنیا است خدای تعالی
یک ساله عبادت در نامهٔ اعمال او بنویسد و چنان بود که تمام امت محمد را خریده و آزاد
کرده باشد و توراة و زبور و انجیل و فرقان را تمام خوانده باشد و هزار حج
و هزار غزا کرده باشد   هر که روز یکشنبه چهار رکعت نماز کند و در هر رکعتی فاتحه
یکبار و آمن الرسول یکبار بخواند بعد هر مرد و زن ترسایان عبادت یک ساله او را
کرامت کند و میانه او و آتش دوزخ هزار کوه بیافریند و او را در بهشت در آورند
هر که در روز دوشنبه دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت فاتحه یکبار
و آیة انا اعطینا یکبار بخواند چون از نماز فارغ شود ده مرتبه استغفار کند و ده بار
صلوات فرستد حق تعالی از برای آن بنده قصری در بهشت بنا کند از زر سرخ
و تختی نهاده از نقرهٔ خام و حوری در آن تخت نشسته و جهت آن بنده آرزوش خواهد
تا آن بنده بوی رسد   هر که روز سه شنبه دو رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول
فاتحه یکبار و و التین یکبار و در رکعت دویم بعد از فاتحه سورهٔ اخلاص و معوذتین
هر یک را یکبار بخواند خدای تعالی او را عطا کند بعد هر قطرهٔ بارانی ده نیکی و ده
بدی محو کند و هشت بهشت را بر روی او بگشاید دمادم در روزها او را بیامرزد

هرکه

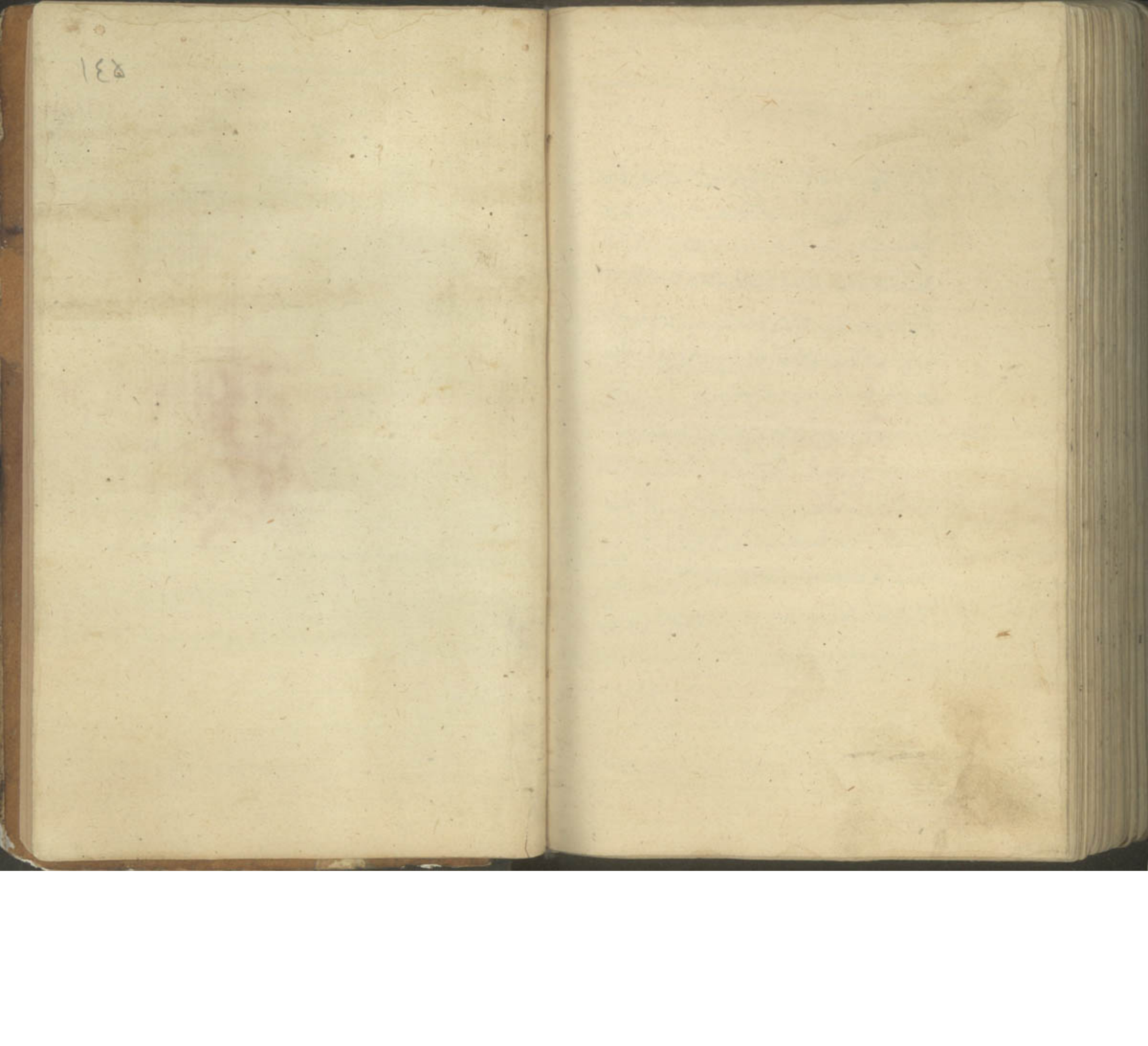
هر که روز چهارشنبه دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه اذا زلزلت یکبار
و سورهٔ اخلاص سه بار بخواند خدای تعالی هزار ساله عبادت در نامهٔ اعمال او بنویسد
و هزار ساله گناهش را بیامرزد و روزی او را فراخ کند و او را از بلاها نگاه دارد
هر که در روز پنجشنبه دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه انا اعطینا
و اذا جاء هر یک را پنج مرتبه بخواند و چون از نماز فارغ شود پنجاه مرتبه صلوات فرستد
حق تعالی در بهشت از برای او شهری بنا کند و هفتاد رود خانه از سلسبیل و تسنیم
روان بود و هفتاد درجه باو کرامت کند و گناهش را عفو کند   هر که شب جمعه
در وقت سحرگاه دو رکعت نماز بگذارد و بعد از فاتحه پانزده مرتبه اذا زلزلت بخواند
و بعد از نماز صد مرتبه بگوید یا حی یا قیوم یا ذالجلال و الاکرام حق تعالی بلاهای آسمان
و شرهای زمین را از وی بگرداند و سکرات موت و عذاب قبر را بروی آسان
گرداند و در جای نماز باشد که حق تعالی نظر رحمت بروی اندازد و پدر و مادر و فرزندان
و اقربای وی را ببخشد و دعای وی مستجاب شود   هر که در شب شنبه هشت رکعت
نماز بگذارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه سورهٔ اخلاص هفت بار بخواند چون از نماز
فارغ شود هفتاد مرتبه استغفار کند و ده مرتبه صلوات فرستد خدای تعالی آن بنده را
ثواب هفتاد حج بدهد و هفت غزای کافران بدهد و چنان ثواب بدهد که هزار مردم
مسلمانان را از کافران خریده و آزاد کرده باشد و از بلاهای دنیا ایمن گردد
هر که در شب یکشنبه دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه سورهٔ اخلاص و

معوذتین هر یک را یازده بار بخواند حق تعالی در بهشت از برای او قصری بنا کند
که آن قصر را هفتاد هزار در بود و هفتاد هزار حجره بود و هفتاد هزار تخت و بر هر
تختی حور العینی نشسته و هر حوری را هفتاد هزار خادم باشد و آن بنده را آمرزش
خواهند تا آن بنده بوی رسانند   هر که در شب دوشنبه دو رکعت نماز بگذارد
و در هر رکعتی بعد از فاتحه سورهٔ اخلاص ده مرتبه بخواند و چون از نماز فارغ شود
صد مرتبه صلوات فرستد حق تعالی گناهان او را بیامرزد و ثواب هزار فرشته ثواب
بدهد و جمله آسمان و زمین برای او آمرزش خواهند   هر که در شب سه‌شنبه
چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون یکبار بخواند
و چون از نماز فارغ شود صد مرتبه صلوات فرستد خدای تعالی او را بعدد هر جانوری که در
عالم است نیکوئی در نامهٔ اعمال او بنویسد و او را بهشت کرامت کند و مادر و پدر او را در بهشت
کرامت کند   هر که در شب چهارشنبه دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی بعد از
فاتحه سورهٔ والضحی یکبار بخواند و چون از نماز فارغ شود صد بار بگوید سبحان الله و
الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم خدای تعالی بنام او در بهشت هزار قصر بنا کند و مادر و پدر او را بهشت کرامت
کند   هر که در شب پنجشنبه دو رکعت نماز بگذارد و بعد از آن پنج مرتبه آیة
الکرسی و پنج مرتبه معوذتین و پنجاه مرتبه استغفار کند حق تعالی هر رکعتی هفتاد هزار
نیکی در نامه عمل او بنویسد و ده هزار بدی محو کند و ثواب ده هزار ماه رمضان باو

بدهد و هزار قصر در بهشت بنام او بنا کند و روزی او را فراخ گرداند و هر که در
میان نماز شام و خفتن از جهت تنگی قبر دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی
بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و سورهٔ اخلاص پنج مرتبه بخواند و چون از نماز فارغ شود
یازده مرتبه صلوات بفرستد و ثواب آن نماز را بمادر و پدر خود بدهد اثر آن از او
خوشنود و راضی باشند حق تعالی گناهان پدر و مادر او را ببخشد و ثواب صدیقان و
صالحان بدهد و قبر او و پدر و مادر او و فرزندان او را روشن و فراخ گرداند
بفضل و کرم خود آمین یا رب العالمین تمام شد کتاب تفسیر ابولیس

فی یوم الاثنین ۱۳ شهر جمید الثانی

سنه ۱۲۶۱


١٤٥

